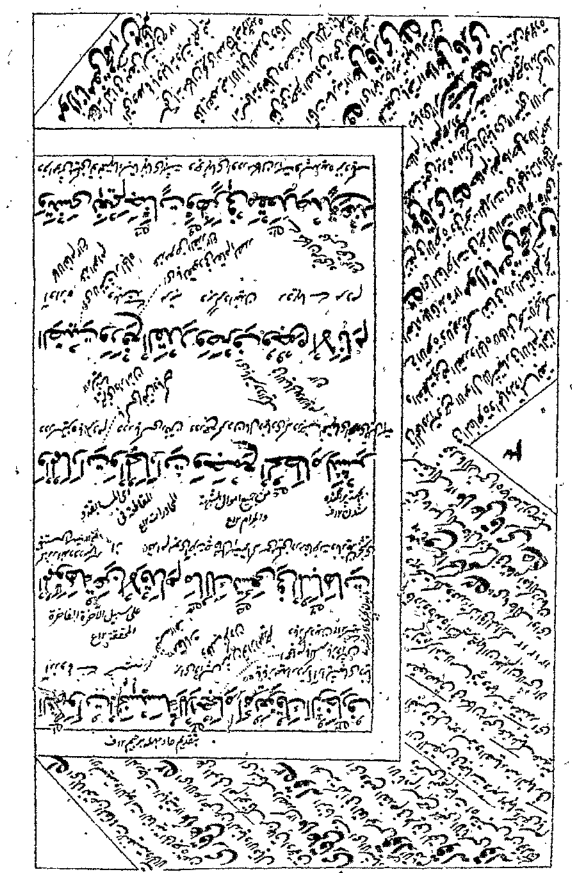


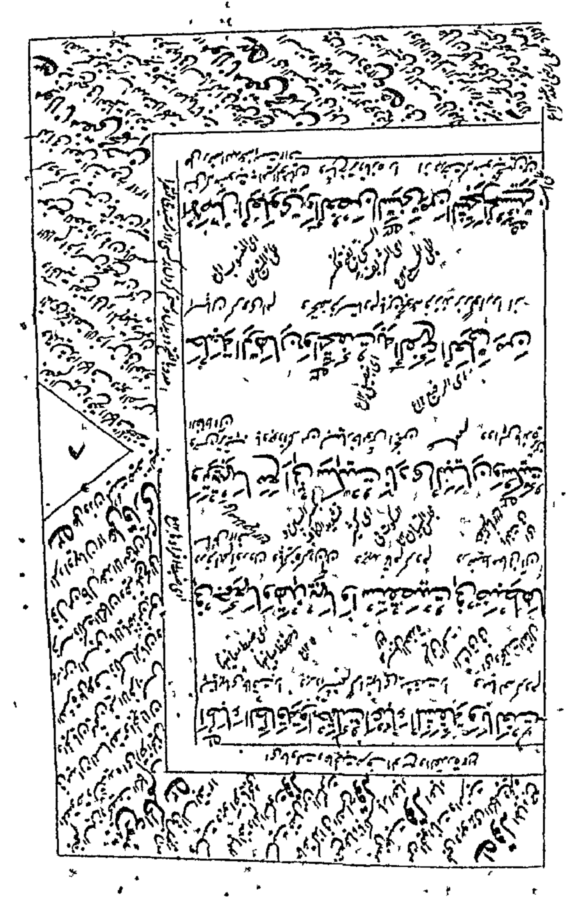
[illegible]

اى تأليف المدرسة في ديار المشرقية ...

... علماء الشريعة ...

[illegible]

[illegible]







عارف القلب عن لذة الدنيا راسخ القدم في شريعة

دور دارنده دل است از لذت دنیا استوار قدم است در شریعت

المصطفى صارف العنان إلى طريقة المرتضى

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در گرداننده عنان بسوی طریقه علی مرتضی

بلغه الله إلى الكمال الأعلى وأوصله الله إلى

برساناد او را خدا تعالی به بلندترین کمال در دنیا و آخرت و وصل بکناد او را خدا تعالی به

السعادة القصوى وأدام المجد بين ثوبيه

سعادة والا که آن رضای مولی در [illegible] و همیشه دارد بزرگی او را میان دو جامه وی

وأقام الكرم بين برديه محصل بحسن لطف رحماني

و لازم کند صفت جود او را در میان دو چادر وی [illegible] حاصل شد بحسن حمایت رحمانی



رحمانی وعمیم فضل ربانی کتاب حجمه عندی صغیر

رحمانی وبفضل جسیم حق تعالی که بیرون آمدی [illegible]

یسهل الحفظ والاستصحاب وعلمه علی ظنی غزیر

آسان میکند یاد کردن و همراه داشتن اورا یعنی معلومات او در گمان من بسیار است

یغنی عما عداه فی الباب وابوابه عشرون قد

[illegible] ازآنچه سوای او درین باب وبابهای این کتاب بیست باب تحقیق

صدرت بمقدمة هی احری بالتقدیم وذیلت بخاتمة

ابتدا کرده شده است بمقدمه که لایق تر است بتقدیم وختم کرده شده است

احری ان یقع بها التتمیم واسمه المطابق للمسمی

که سزاوار تر است بآنکه واقع شود بآن تمام کردن کتاب ونام این کتاب که موافق بمسمی وے بود

11



[illegible]

أعمالنا ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له

وگواهی میدهیم آنکه نیست هیچ خدا سزای پرستش مگر آن یگانه است و نیست انباز مر اورا

ونشهد أن محمداً عبده ورسوله أعطاه الله الوسيلة

وگواهی میدهیم آنکه محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست که عطا کرده است اورا الله تعالی وسیله

والفضيلة والدرجة الرفيعة وبعثه مقاماً محموداً

یعنی رتبه و مرتبه زیاده بر خلق و مرتبه بلند و برانگیخته است اورا در مقام محمود

الذي وعده وصلى الله عليه وعلى آله وسلم تسليماً

آن مقام که وعده کرده است اورا و درود فرستد خدا تعالی بروی و بر آل وی و سلام فرستد سلام فرستادنی

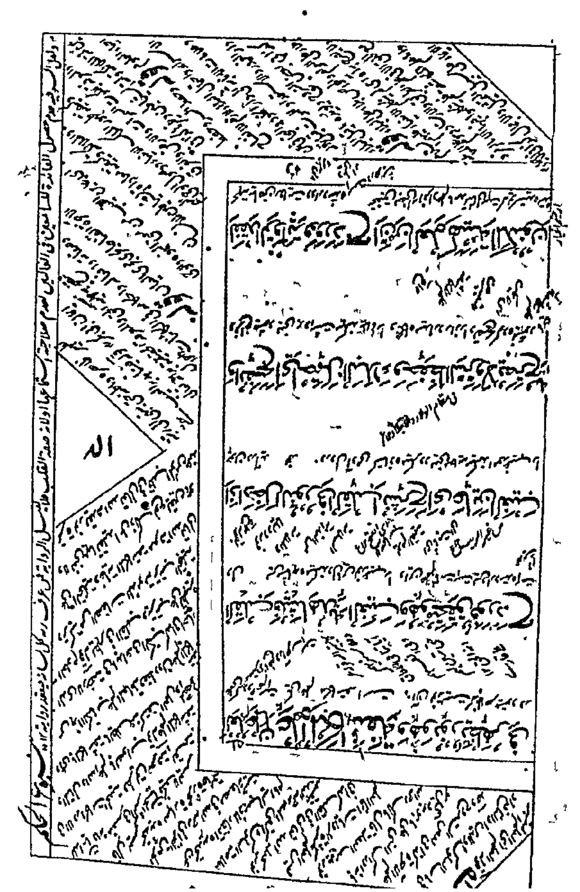
ای بقوله عسی أن يبعثك ربك مقاماً محموداً وما وعده لم يكن إلا موعوداً

المقدمة في العلم بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه که در خطبه موعود بود ثابت است در بیان علم بنام خدا بخشنده مهربان

۱۳

[illegible]



[illegible]

المكنون لا يعلمه الا اهل المعرفة بالله تعالى وهو

پوشیده شده نمیداند آن علم را مگر اهل معرفت بخدا تعالی و علم [illegible]

الافضل لانه المقصود وعلم المعاملة

فاضلتر است زیرا که همین علم مقصود بالذات است و قسم دوم علم معامله است

وهو العلم بما يقرب اليه تعالى وما يبعد منه تعالى

و آن علم بچیزیست که نزدیک گرداند بخدای تعالی و بچیزی که دور میگرداند [illegible]

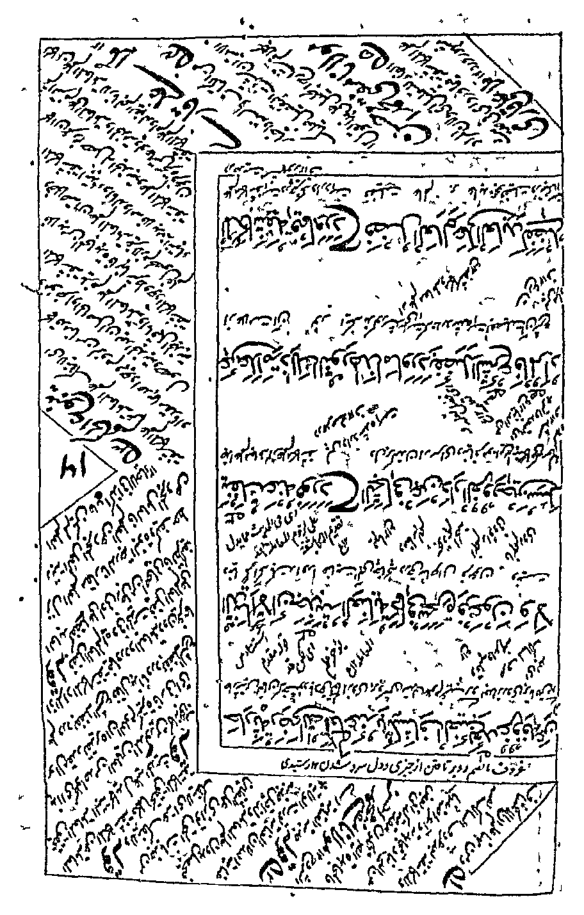
وهو مقدم لانه الشرط فورد ق والذين جاهدوا

و علم معامله مقدم است زیرا که معامله [illegible] زیرا که وارد شده است در قرآن مجید آنانکه کوشش نمایند

فينا لنهدينهم سبلنا ح اصبت فالزم حين اخبر

در طلب ما هر آینه راه نمائیم براههای خود [illegible] رسیدی تو پس لازم گیر آنرا وقتیکه خبر داد

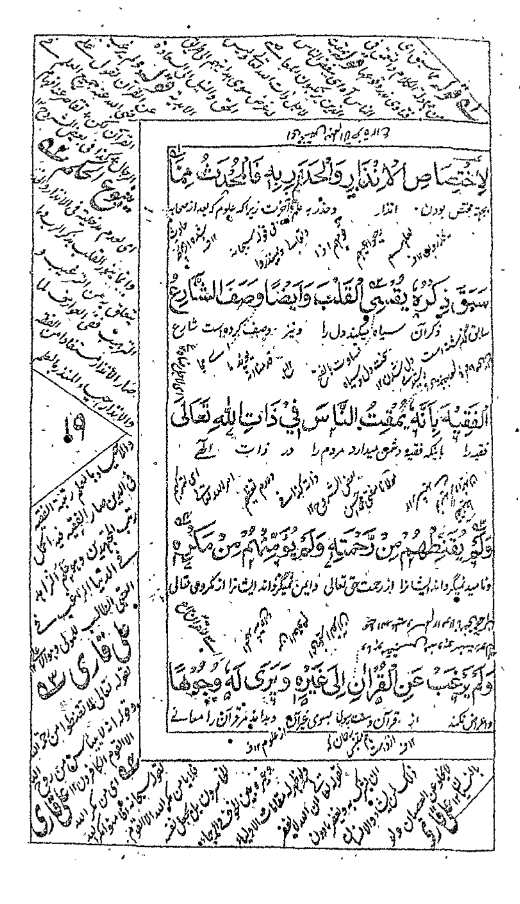
لان شرف العلم بشرف المعلوم ومن المعلوم [illegible] بسبحانه من الذات والصفات والاخبار عن المغيبات الخ



٨١

که علم معاملات است ۱۲





لاختصاص الانذار والحذر به فالمحدث ممّا

بجهة مختص بودن انذار وحذر به علم آخرت زیراکه علوم که بعد از صحابه

سبق ذكره يقسي القلب وايضاً وصف الشارع

سابق گذشته است ذکر آن سیاه میکند دل را ونیز وصف کرده است شارع

الفقيه بانه يمقت الناس في ذات الله تعالى

فقیه را باینکه فقیه دشمن میدارد مردم را در ذات الله

ولم يقنطهم من رحمته ولم يؤمنهم من مكره

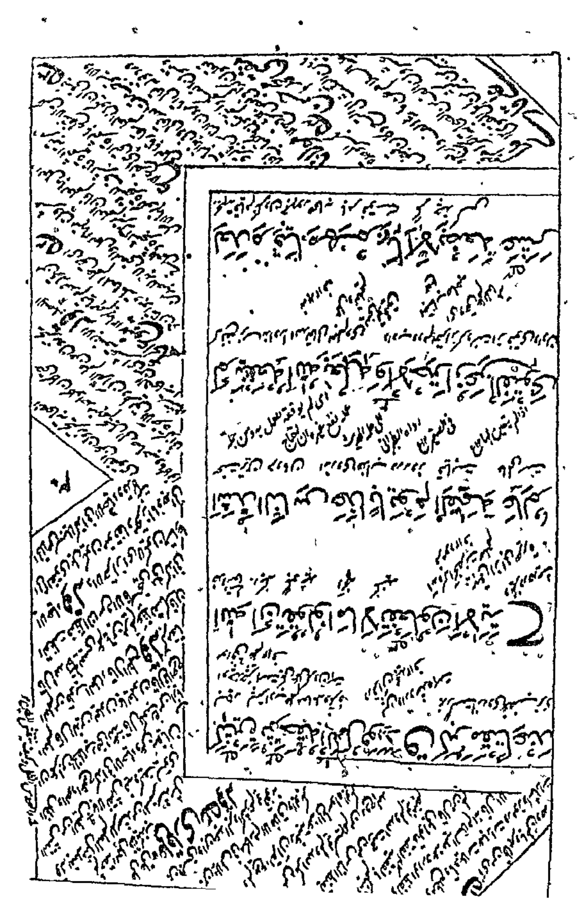
ونا امید نمیگرداند ایشان را از رحمت حق تعالی وایمن نمیگرداند ایشان را از مکر حق تعالی

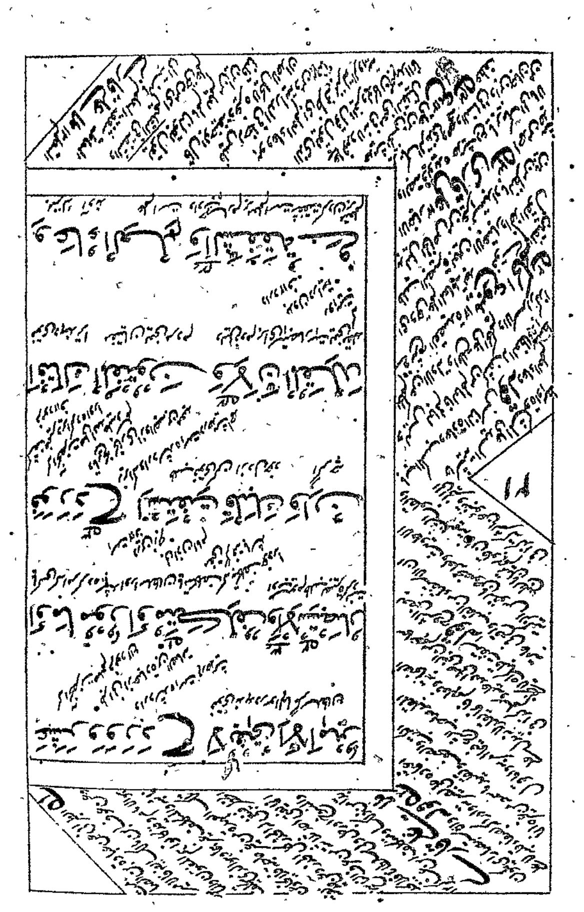
ولم يرغب عن القرآن الى غيره ويرى له وجوها

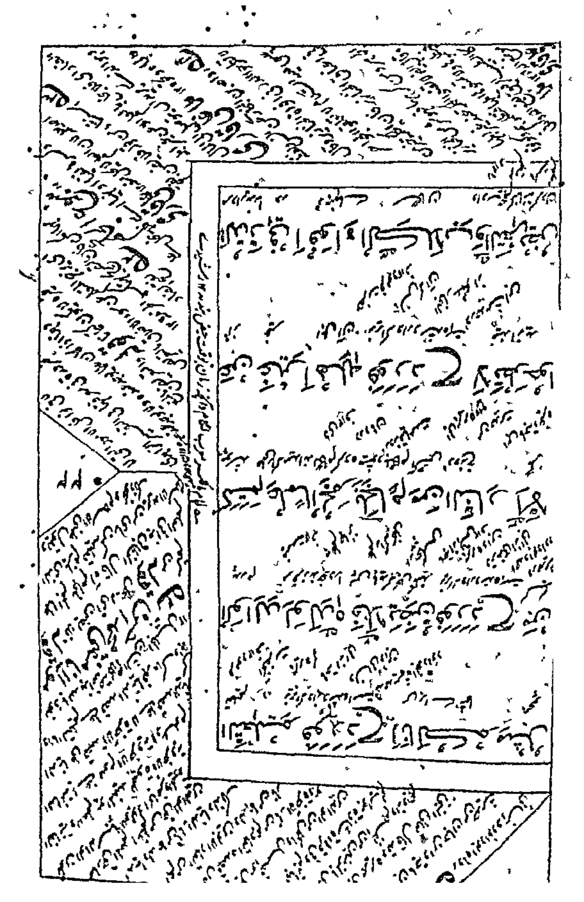
واعراض نکند از قرآن وسنت رسول بسوی غیر آن ومیداند مر قرآن را معانی

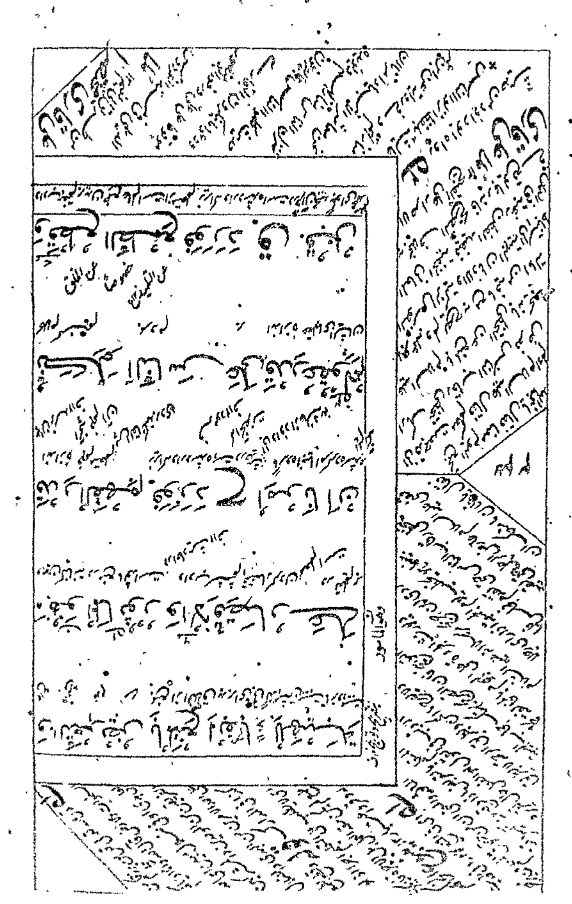
١٩

علي قاري









لَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا وَّنِيَّةُ

نمیخواهم از شما برین تبلیغ رسالت مزد و ادب هشتم نیت کردن

اَلْعَمَلِ وَالتَّعْلِيْمِ فِى التَّعَلُّمِ فَوَرَدَ

عمل ست برای ذات خود و نیت تعلیم کردن مر غیر خود را از آموختن علم

مَنْ تَعَلَّمَ لِلْمُبَاهَاتِ اَوِ الْمُمَارَاتِ

کسیکه بخواند علم را بقصد مفاخرت در میان جهلا یا بقصد نزاع و جدال

اَوْ لِصَرْفِ وُجُوْهِ النَّاسِ فَهُوَ فِى

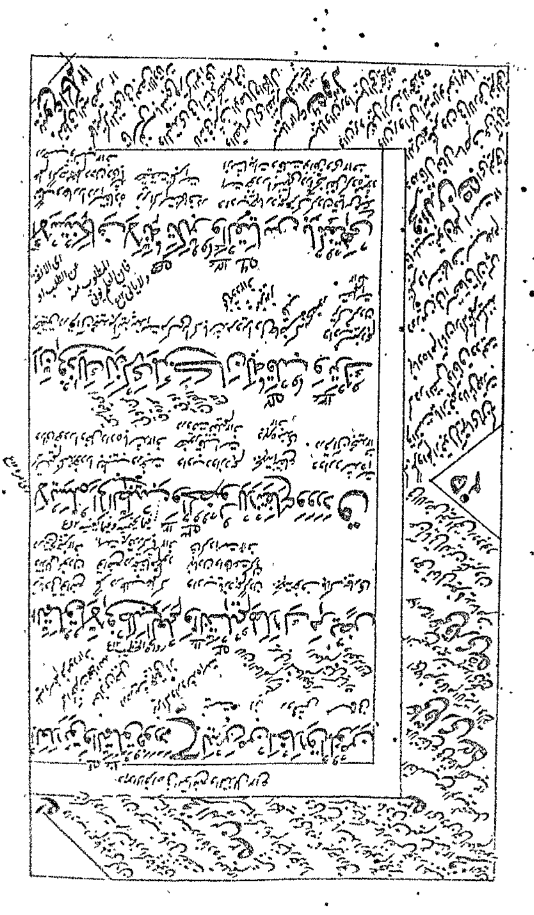
یا برای گردانیدن روی‌های مردم بسوی خود پس آن در دوزخ

النَّارِ وَالْاِنْقِطَاعُ لِشُغْلِ الْعَلَائِقِ

است و ادب نهم مر متعلم را آنست که انقطاع کند از اشتغال علائق دنیا و

٢٤

فان المطلب ...



٢٦

لا يستدل إلى الحضور بالأوافل وإحالة البحر النجاسة

بجهة بدل كردن مستي حضور مع الله [illegible] نوافل — يعني ترك كند قياس خود را بمنتهي بجهة گرديدن [illegible]

ماءٍ دون الكوز وتقديم الأهم فيبدأ بفرض العين

آب بخلاف كوزه كه او نجاست واب نتواند كرد پس حيثيتي مانند كوزه است و مستي همچو دريا و قياس كوزه بدريا صحيح باشد — وادب يازدهم مقدم داشتن علم است كه مهم تر باشد از هم — پس ابتدا كند بعلمي كه فرض عين است بر هر يك از احاد امت

وهو علم ما يجب من اعتقادٍ وفعلٍ وتركٍ ظاهراً

و فرض عين او لا علمي است كه واجب باشد اعتقاد كردن آن همچو ايمان آوردن بدانچه شارع بآن خبر داده ۱۲ ق — و واجب بود عمل كردن آن همچو صلوة و صوم و امتثال آن — و علم چيزيست كه واجب باشد ترك كردن آن در ظاهر همچو شراب خوري و زنا و امثال آن

وباطناً ثم علم الآخرة فهو المقرب إليه تعالى فإذا فرغ

و در باطن همچو ترك ارادهٔ معصيت و كبر و عجب و امثال آن ۱۲ ق — بعد از آن فرض عين علم آخرة است كه علم احوال قلب است كه نزد علما بالعد فرض عين است — زيرا كه اين علم نزديك گرداننده است بنده را بخدا تعالى چه قرب بفعل طاعت و ترك معصيت است و اين هر دو باين علم متحقق ميشوند ۱۲ ق — پس چون فارغ شود از فرض عين ۱۲ ق

علماً وعملاً ساغ أن يشرع في فروض الكفاية

از روي علم و عمل و حق ادا كند جائز است وي را كه شروع كند در فروض كفايت

فخر الدين [illegible] علي قاري [illegible] ابن الملك [illegible]

الكفاية كالتفسير والأخبار والفتاوى غاير

بجهة علم تفسير كه ... و علم اخبار ... و علم فتاوى كه علم ... درحالى
علم حديث و سير است ... فقه و اصول او ست

متجاوز إلى النوادر ولا مستغرق مشتغل عن

كه تجاوز كننده بسوى چيزهاى نادر درحاليكه مستغرق و اعراض كننده نبوده اند
نباشد از بكه گاه گاه بدان نباشد بالكليه در
ضروريات اين احتياج شود ١٢ف فروض كفايه ١٢ف
علوم ١٢ف

المقصود والاقتصار على الواقع والقريب منه

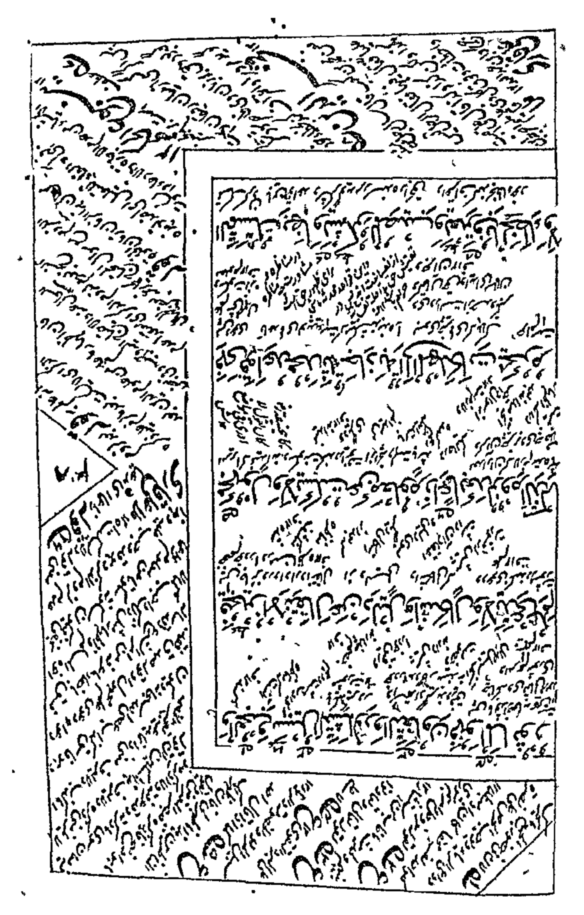
مقصود چه مقصود واوب شانزدهم بر مسائل كه واقع يا نزديك به بود از واقع
از علم و عمل ذكر خدا اقتصار كردن و مشهور بود از
تعالى و محبت اوست است ١٢ف حوادث ١٢ف
و حفظ و مطالعه او
فقط ١٢ف

في المناظرة فهو المأثور واختيار الخلوة لقربها

در مناظره و مشاورت كه ماثور از صحابه و ادب هفدهم اختيار بجهة خلوة نزديك تر
خلوة است براى مناظره ... است ١٢ف
و تنقيح مسئله ١٢ف

إلى جمع الهمة وصفاء الفكرة والبعد عن الرياء

بفراهم آمدن انديشه و صفاى فكرة و دور بودن وى از ريا





وَلَا يُهْتَمُّ بِهِ فَهُوَ كَمَا تُوُرِّدُ وَلِأَنَّهُ مَنْشُودٌ ضَالَّةٍ فَلَا فَرْقَ

واندیگین نشود پس مروی از صحابه وبجهة آنکه کلمه حق بمنزله گم شده زیراکه فرق نیست
بخطا خود وظهور وتابعین بچنین است ۱۲ ف مسلمانست ودی طلب کننده
حق بزبان دیگری از گم کرده خود است ۱۲ ف

بَيْنَ ظُهُورِهَا مِنْهُ وَمِنْ غَيْرِهِ وَيُقَدِّمُ إِفْحَامَ النَّفْسِ

میان ظهور گم شده از وی واز دیگری از هر که ومقدم کند مناظره کننده بیش از
ثان گمشده خود یا بدست آن برخود گرداننده بحث وگفتگو الزام نفس خود ۱۲ ف
آنکه وی را ناخوش آید وتکذیب وی کند ۱۲ ف

وَالشَّيْطَانِ لِشِدَّةِ مُعَادَاتِهِمَا وَالتَّمَسُّكُ فِي الْأُصُولِ

از برای شدت دشمنی آنها وادب نوزدهم در مسائل اعتقادیه
جنگ ورزیدن ۱۲ ف

بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ وَالْإِعْرَاضُ مِنْ

بکتاب وسنت واجماع است که اصول ثلثه اند ۱۲ ف وادب بستم اعراض از
کردنست ۱۲ ف

اِعْتِرَاضِ خَاطِرٍ أَوْ نَاظِرٍ لِاعْتِصَامِهَا عَنِ الْهَوَى

چیزیکه عارض خاطر است یا گفته ناظر بجهة معصوم ومنزه بودن از هوای نفسانی
اصول او که ثلثه ۱۲ ف

۴۰

والوسوسة دون غيرها وتأييد الاعتقاد بالمعاملة

[illegible]

فهو طريق المكاشفة وأدلة القرآن فيها كانوا

پس این بر وجه مکاشفه است و تأیید کردن اعتقاد [illegible]

يحاجّون ويقاتلون من لم يقنعه فلا بيان بعد بيانه

[illegible] زیرا که هیچ بیان نیست [illegible]

وصحبة الصالحين وإصغاء الوعظ اللين وترك

[illegible]

المجادلة الكلام فهو صنعة جدل لتحيير العامي

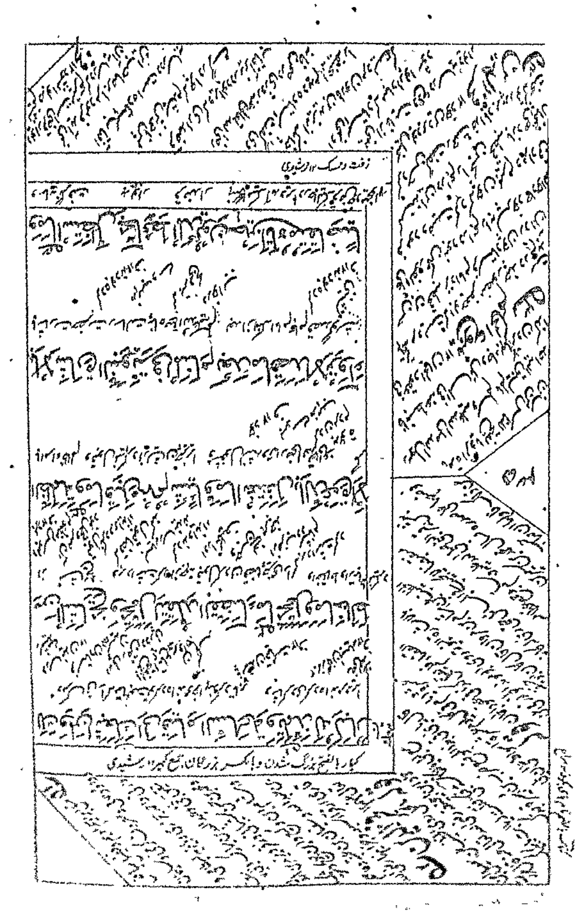
[illegible]







نزدیکه وارد شده است در حدیث مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند





وتصدق بجميع ما اتى به وكيله لما خلطه بثوب معيب

و تصدق کرد بهمه مالی که آورده بود او را وکیل وی ... قیمت پارچه که عیب کرده شده بود یعنی عیب‌دار بود الخ

ابيع مخفيا وترك لحم الغنم لما فقدت شاة في الكوفة الى

و فروخته شده بود در حالت خفاء عیب بر مشتری الخ و ترک کرده بود رضی الله عنه گوشت گوسفند را و نخورد ... وقتی که گم شده بود گوسفندی در کوفه تا آنکه مبادا گوشت همان گوسفند ...

مناقب تعسر تعدادها الباب الاول

مناقبی که دشوار است شمردن و نقل کردن آنها باب اول

في الورد بسم الله الرحمن الرحيم وردق وما

بنام خدا بخشنده و مهربان

در بیان اوراد و وظائف است که مراد از آن صلوة و تلاوت و اذکار است الخ

خلقت الجن والانس الا ليعبدون وهي انواع منها الصلوة

من جنیان و آدمیان را مگر آنکه عبادت کنند و عبادت چند قسم است یک قسم از

[illegible]

الصلوة فورد ح ما افترض الله على خلقه بعد التوحيد

واجب نگردانید خدا تعالی بر بندگان خود بعد از ایجاب توحید که [illegible]

احب الیه من الصلوة ح من ترك الصلوة متعمدا فقد

کسیکه ترک کند نماز را بی عذر شرعی دیده و دانسته تحقیق [illegible] از نماز گذاردن

کفر ای قارب الکفر یقال دخل البلدة لمن قاربها

یعنی نزدیک شد بکفر چنانچه گفته میشود درآمد در شهر هرکسی را که نزدیک [illegible] شد

وحقها ان یطهر الظاهر عن الحدث والنجس والجوارح

[illegible] از نجاست حکمی و از نجاست حقیقی [illegible]

عن الجریمة والقلب عن الذمیمة والسر عما سواه تعالی

از معصیتها چون حرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگریستن و دزدی کردن و براه معصیت رفتن

[illegible]

۳۸

[illegible]

[illegible] نصف ولاخر توا العمان بالطاعة ظاهرا وباطنا [illegible]

نصف دین ونصف اعمال [illegible] است [illegible]

ح الطهور نصف الايمان والاصل طهارة الباطن

یعنی الطهارة [illegible] نصف ایمان است [illegible] واصل ومقصود طهارت باطن است

یعنی پاک کردن ظاهر از خباثت واقذار [illegible]

وباطن از کدورت ما سوی الله [illegible]

نهم كانوا يبالغون فيها ويتساهلون في الظاهر حتى

بود که مبالغه میکردند در [illegible] و مسامحه میکردند در آراستگی ظاهر [illegible]

تطهیر باطن [illegible]

كانوا يمشون حفاة في الطين ويصلون معه وصلى

بود که [illegible] برهنه پا در گل و نماز میگذاردند با آنحضرت و نماز [illegible]

[illegible]

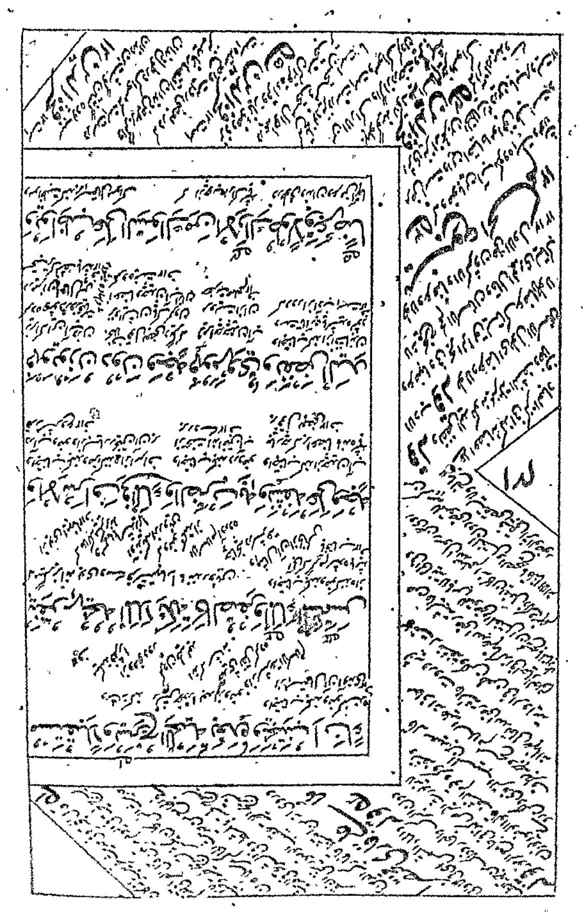
الصلوة والسلام متنعلا فاخبر [illegible]

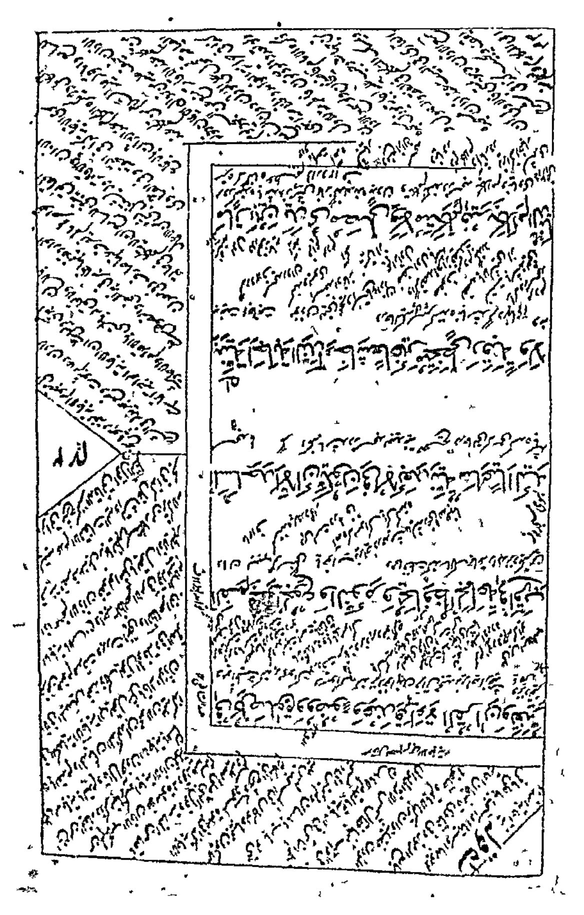
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]





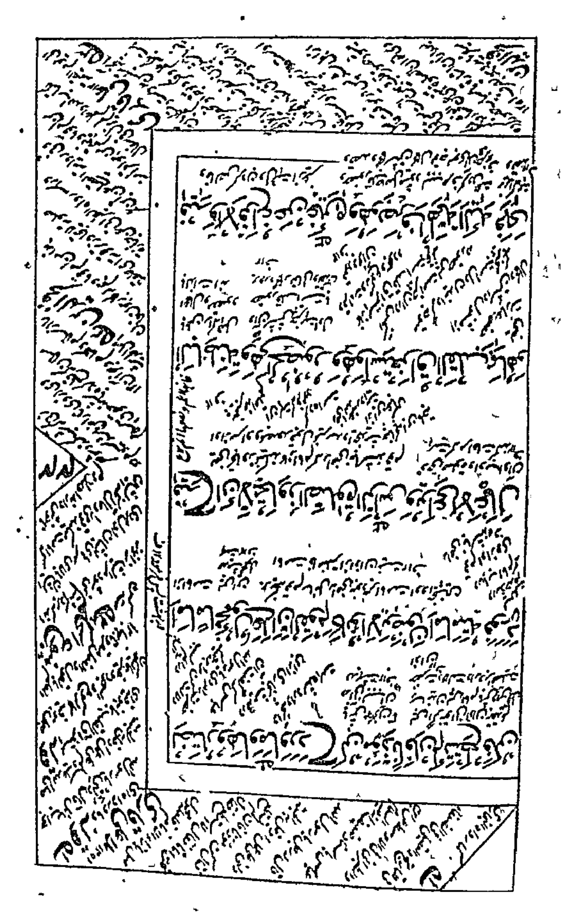


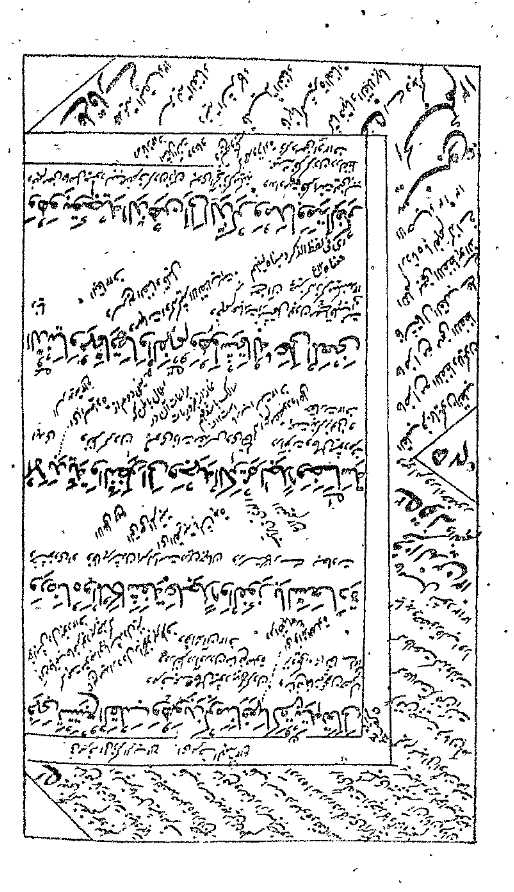


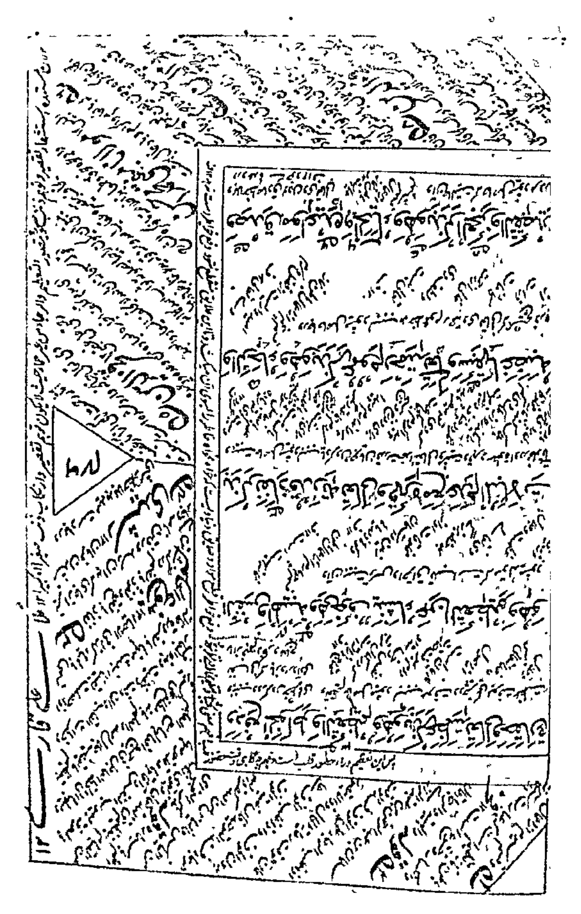
[illegible]

... ست اما ایستاده شود که میان صفوف نیز فضیلت دارد و گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه

[illegible]







وَالتَّقصِيرِ عَن شُكرِهِ تَعَالَى فَإِن تَعَسَّرَ المُرَاعَاتُ يَجتَهِدُ فِي

بسبب ملاحظه از شکر حق تعالی پس اگر دشوار شود مراعات اعمال باطنه در

قَطعِ العَوَائِقِ فَظَاهِرًا بِضَمِّ العَينِ وَالأَدَاءِ فِي بَيتٍ

دفع موانع پس کوشش کند پوشیدن چشم و بگذاردن نماز در خانه

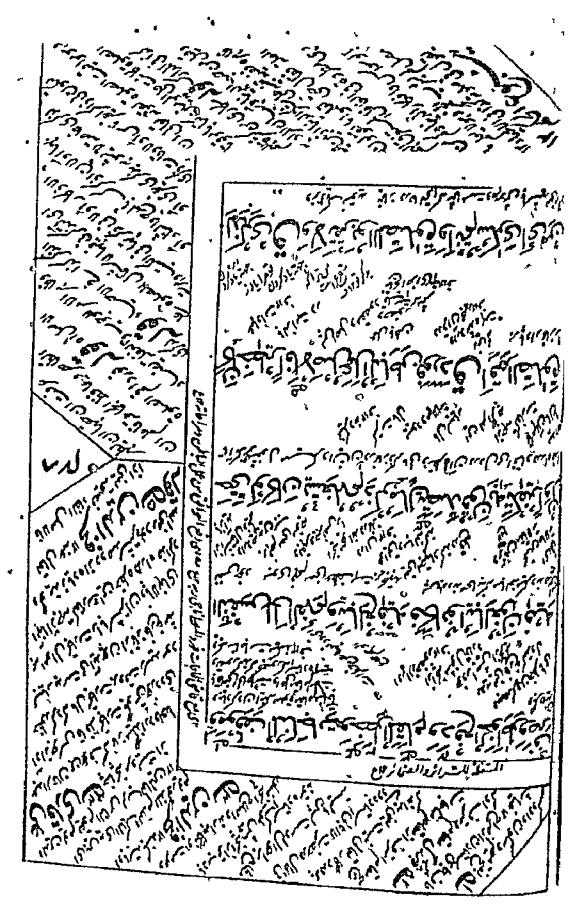
مُظلِمٍ قَرِيبِ الجِدَارِ وَالاحتِرَازِ عَنِ البَيتِ المُنَقَّشِ

تاریک متصل دیوار و به احتراز کردن از خانه نقش دار

وَالفِرَاشِ المَصبُوغِ وَكَونِهِ حَاقِنًا وَحَاقِبًا وَحَاذِقًا

و احتراز کردن از بستر رنگ آمیز کرده شده

وَجَائِعًا وَغَضبِيًّا وَنَحوِهَا وَبَاطِنًا بِذِكرِ الآخِرَةِ



من حبّ الدنيا او كثرة الهموم لا ينظر الله الى الصلوة

از مستى يعنى حب دنيا يا كثرت هموم اوست ... نظر نميكند خدا تعالى نظر رحمت و قبول بسوى نمازى او

لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه ان العبد

كه حاضر نكند مرد در وى دل خود را با بدن خود تحقيق بنده

ليصلى الصلوة وانما يكتب ما عقل منها هذا

هر آينه نماز ميگذارد و نوشته نميشود و مقبول نميگردد از ان مگر چيزى كه تعقل كرد

وانما يكون القول والفعل عبادة بالمعنى والتعظيم

و نيست قول و فعل در نماز عبادت مگر بجهة معنى و تعظيم

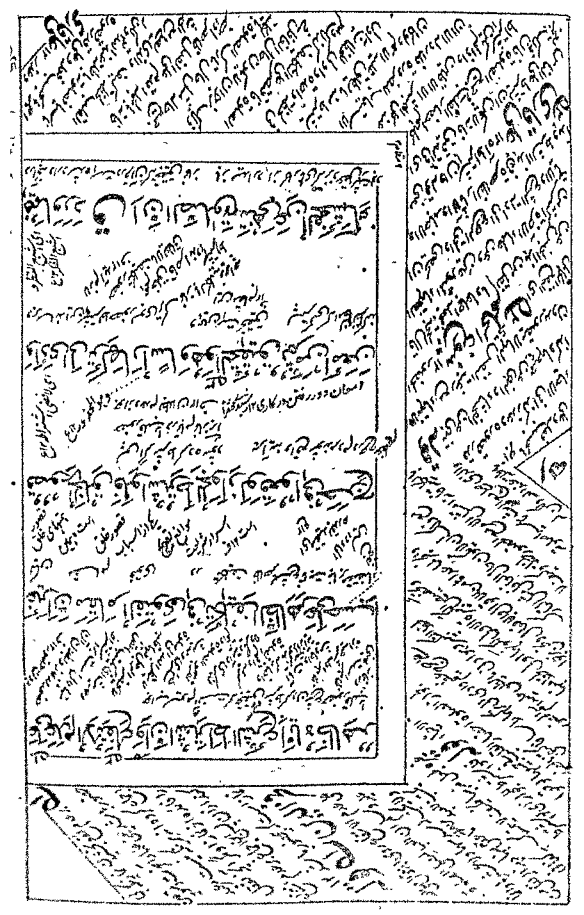
دون اللفظ والحركة فان قلت فعلى هذا تبطل [illegible]

نه بمجرد تلفظ و نشست و برخاست

۴۹

[illegible]







والمنكر ح انما الصلوة تمسكن وتواضع علم انها هو

نیست نماز مگر مسکنت گرفتن ... وفروتنی نمودن

الخضوع هذا والاولياء انما يكاشفون فيها لاسيما

... اولیاء الله را کشف کرده میشود احوال ملکوت ...

في السجود على حسب الصفاء ومنها قراءة القرآن

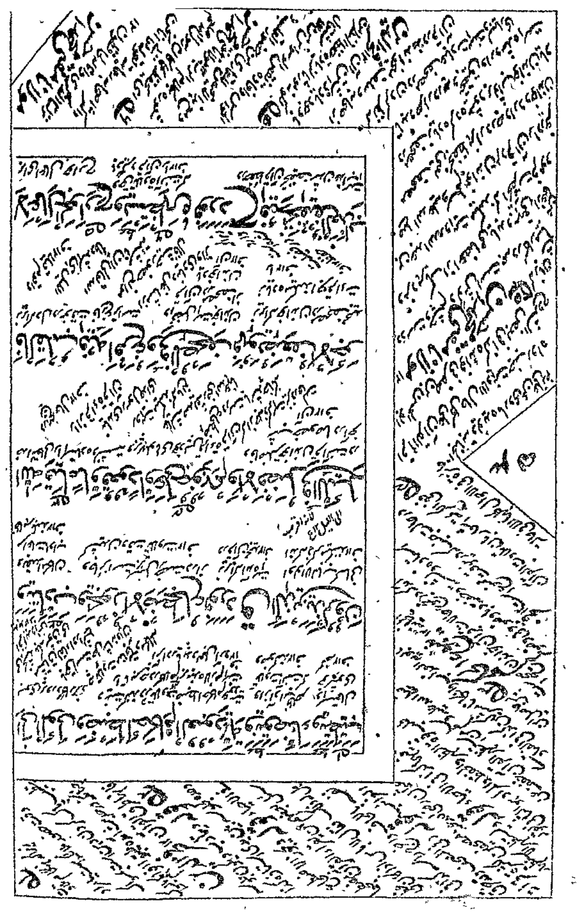
دوم از انواع ورد تلاوت قرآن است

قوله ح خيركم من تعلم القرآن وعلمه وجهها ان

بهترین شما کسی است که آموخت قرآن و بیاموزاند دیگری را

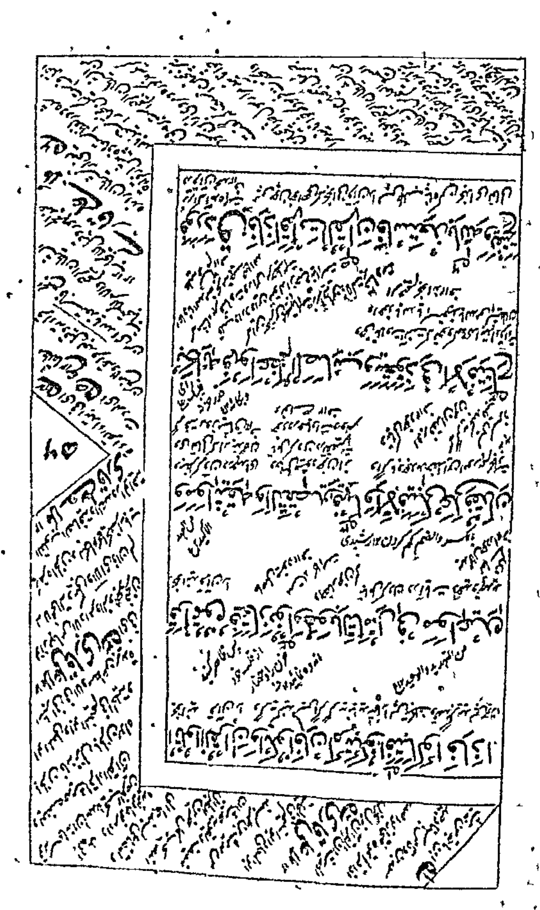
ينوي لينا شر وحشة الدنيا وقضاء حق الشوق الى

نیت کند در تلاوت شاد کردن خود از اندوه دنیاوی و ادا کردن حق شوق ...

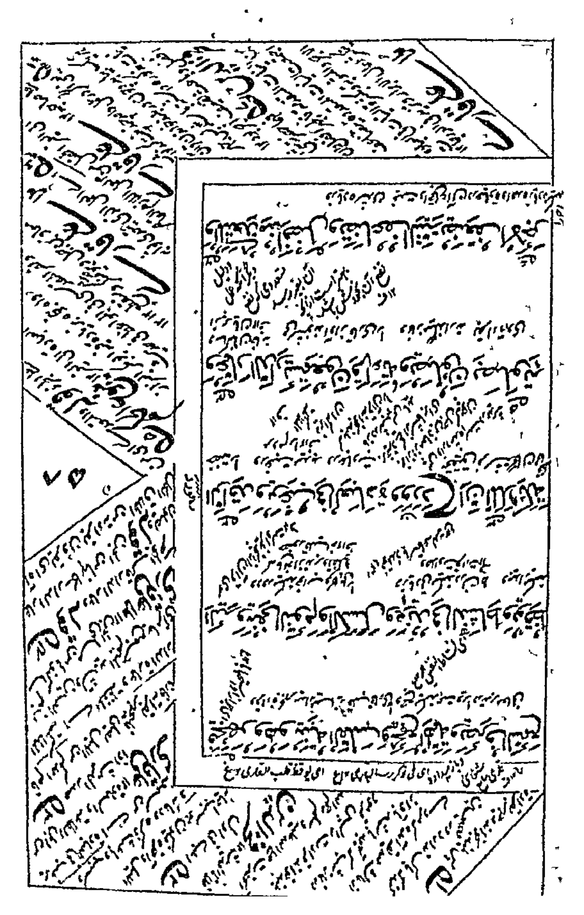


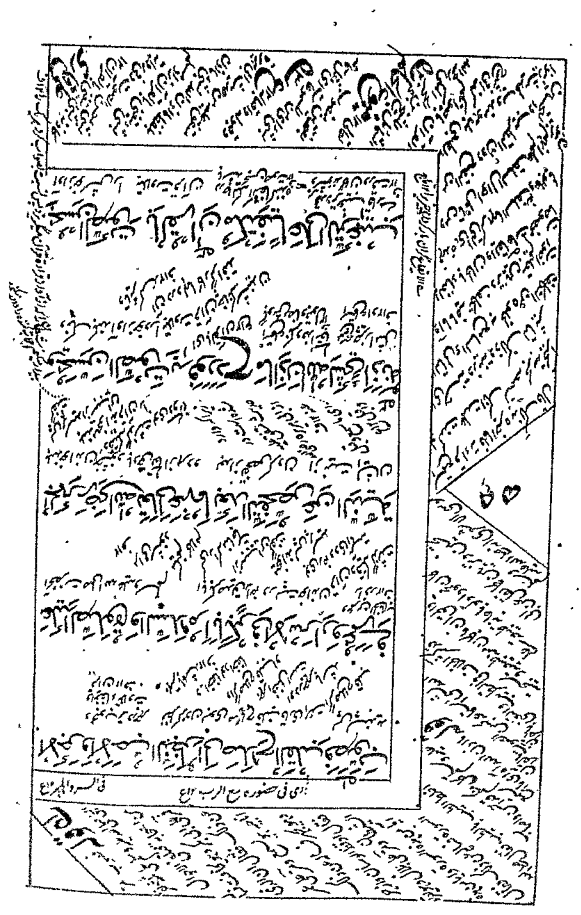




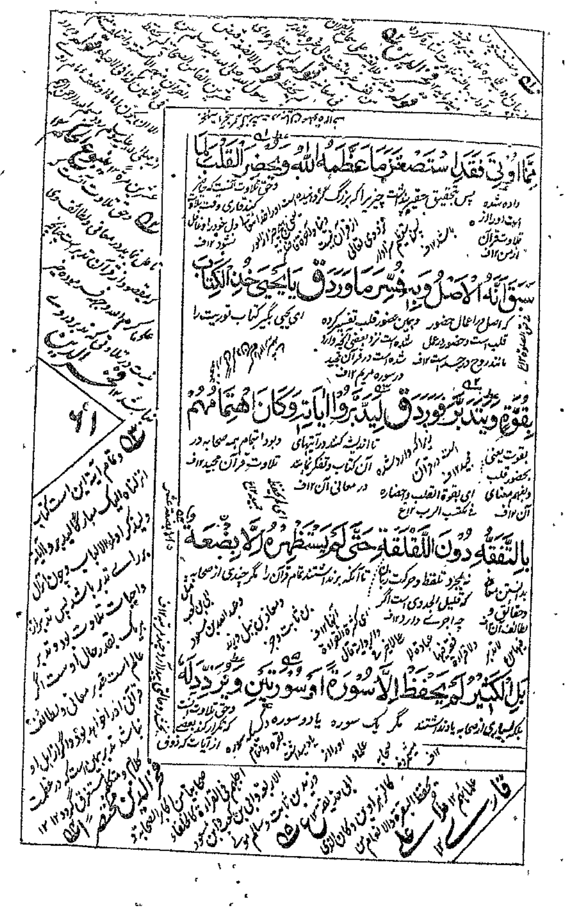








وتمام الآیة وتلک الامثال نضربها
للناس لعلهم یتفکرون



بما اوتي فقد استصغر ما عظمه الله ويحضر القلب لما

پس بتحقیق حقیر پنداشت چیزی را که بزرگ گردانیده است او را خدای تعالی و حاضر کند قاری وقت تلاوت

سيق له الاصل وبه فسر ما ورد في يا يحيى خذ الكتاب

که اصل در اعمال حضور و بهمین حضور قلب تفسیر کرده — ای یحیی بگیر کتاب توریت را

قلب است و حضور در عمل شده است نزد بعضی آنچه وارد شده است در قرآن مجید در سوره مریم ۱۲ اف

مانند روح در جسد است ۱۲ اف

بقوة وبتدبر وورد في ليدبروا آياته وكان اهتمامهم

بقوت یعنی بحضور قلب و بفهم معنای آن ۱۲ اف — تا اندیشه کنند در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی آن ۱۲ اف — و بود اهتمام همه صحابه در تلاوت قرآن مجید ۱۲ اف

ای بقوة القلب واحضاره

بالتفقه دون التلقلق حتى لم يستظهر الا بضعة

بدانستن معنی و حقائق و لطائف آن ۱۲ اف — نه بمجرد تلفظ و حرکت زبان — تا آنکه بر نداشتند تمام قرآن را مگر چندی از صحابه

بل الكثير لم يحفظ الا سورة او سورتين ويرددها

بلکه بسیاری از صحابه یاد نداشتند مگر یک سوره یا دو سوره دیگر و تکرار کردند بعضی از آیات که ذوق





لتحقيق المخارج وأداء اللفظ وقواعد الموسيقي

ومواقع فهم ما به تحقيق مخارج حروف ١٢ ف — وأداء الفاظ است — وهمچون تحقيق ومراعات قواعد موسيقي بتكليف كه اين نيز از موانع فهم است

والإصرار على الذنب والاتصاف بالذميمة فورد

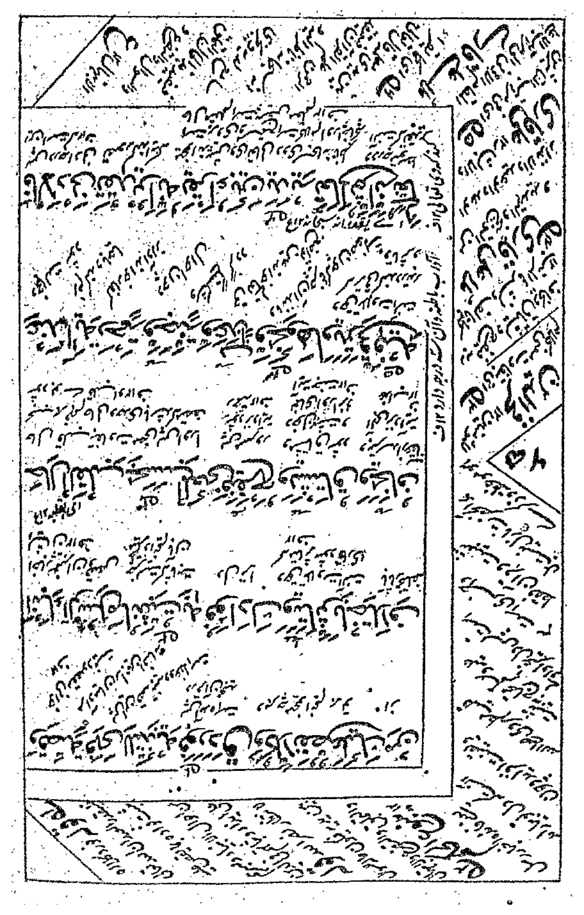
وهمچون ايستادن بر گناه وثبات بر آن صغيره باشد يا كبيره ودروغ وگوئي وامثال آن ١٢ ف — وهمچون متصف شدن باخلاق ذميمه مثل كبر وعجب وهوای نفسانی ١٢ ف — پس وارد است

ق تبصرة وذكرى لكل عبد منيب ويقدرانه

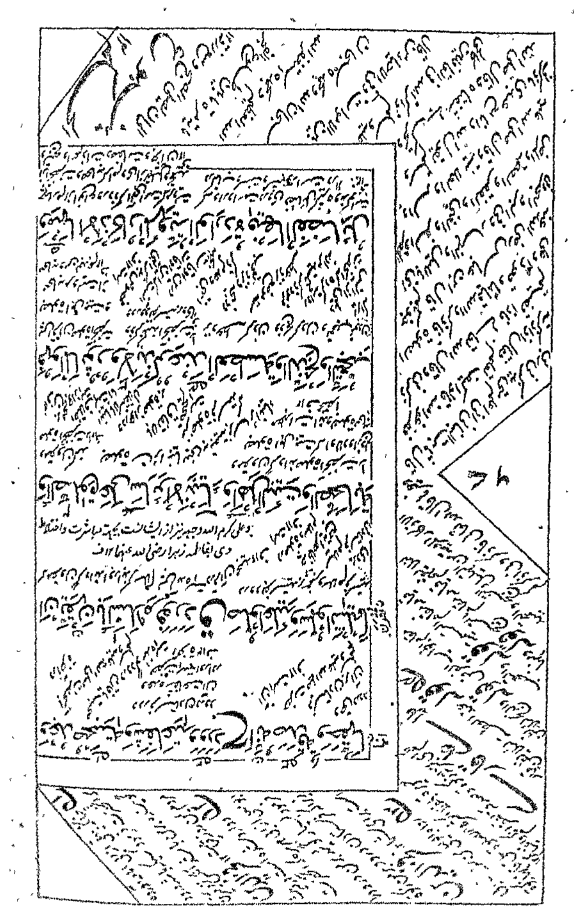
المراد في كل خطاب فوردق وأوحي إلى هذا القرآن

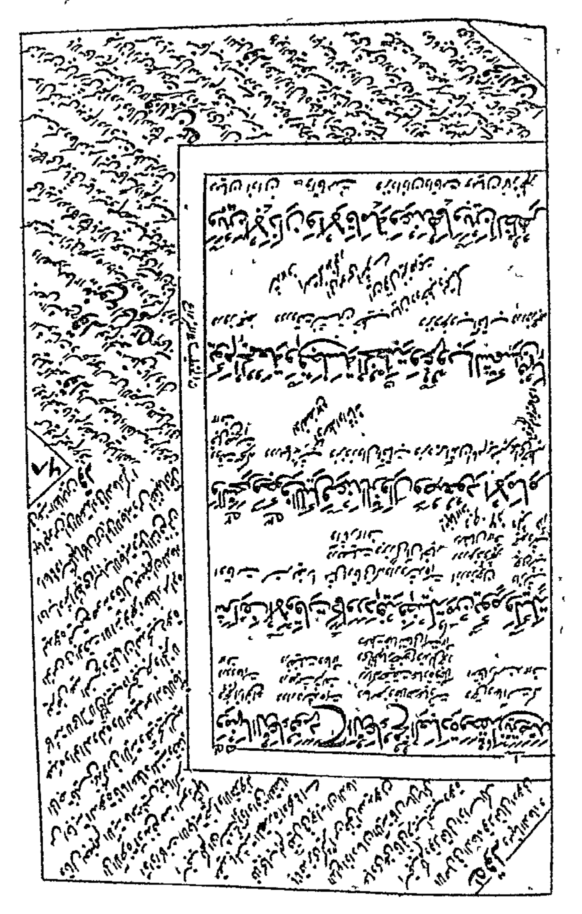
لأنذركم به ومن بلغ اقرأ القرآن ما نهاك وقصه

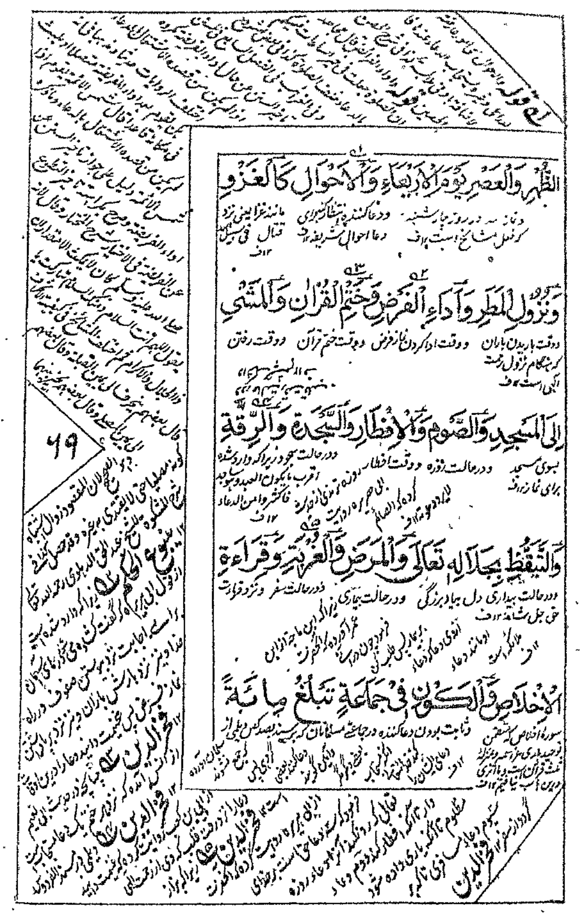
٦٣



[illegible] در حدیث شریف [illegible]







الظهر والعصر يوم الاربعاء والاحوال كالغزو

ودر نماز ... روز چهار شنبه ودعا کننده ... مانند غزا یعنی نزد

که نقل مشایخ است ... دعا احوال شریفه ... قتال فی سبیل

ونزول المطر واداء الفرض وختم القرآن والمشي

ووقت باریدن باران که هنگام نزول رحمت الٰهی است ووقت ادا کردن نماز فرض ووقت ختم قرآن ووقت رفتن

الى المسجد والصوم والافطار والسجدة والرقة

بسوی مسجد برای نماز ودر حالت روزه ووقت افطار ودر حالت سجود زیرا که وارد شده اقرب ما یکون العبد ... ساجد فاکثروا من الدعاء

والتيقظ بجلال الله تعالى والمرض والغربة وقراءة

ودر حالت بیداری دل بیاد بزرگی حق جل شانه ودر حالت بیماری ودر حالت سفر ودر نزد قرائت

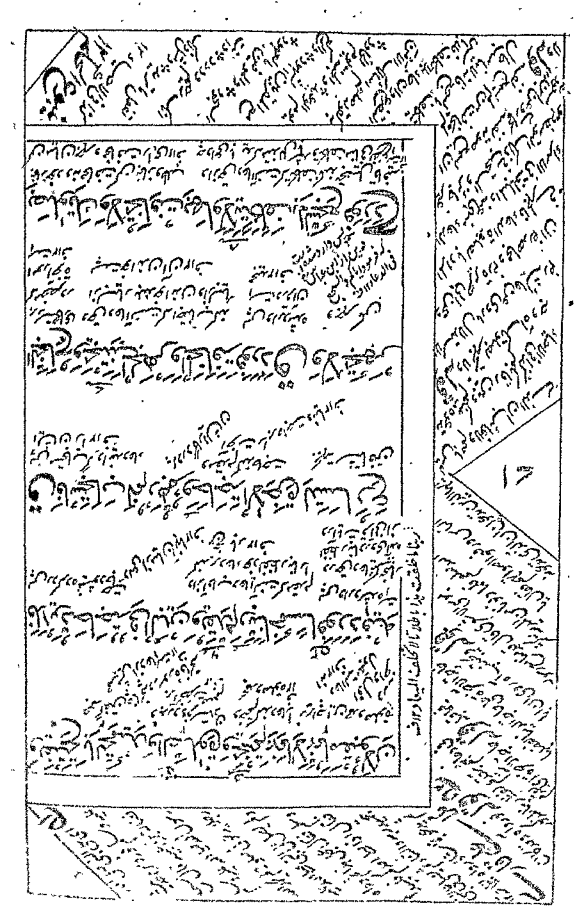
الاخلاص والكون في جماعة تبلغ مائة

سورهٔ اخلاص ... وثابت بودن دعا کننده در جماعت مسلمانان که برسند بصد کس ...

[illegible]

و در حدیث ابی هریره که مسلم روایت کرده بر آیند باز
ایند قوم از برداشتن چشمهای خود بسوی آسمان
نزد دعا در نماز یا آنکه ربوده شود چشمهای
ایشان

[illegible]





إياكم والسجع في الدعاء والأولى أن يقتصر على المأثور

دور دارید خود را از سجع نمودن در دعا — و اولی آنست که اقتصار کند در دعا بر ادعیه ماثوره

لئلا يسأل ما لا صلاح فيه ويتضرع ويخفي فورد

تا آنکه سوال نکند چیزی را که صلاح حال نیست در وی — و اخفا کند آنرا از غیر خود

ق ادعوا ربكم تضرعا وخفية ويحقق الرجاء

بخوانید پروردگار خود را بزاری و خفیه — و ثابت دارد امید اجابت دعا را و یقین پندارد که البته بدرجه اجابت میرسد

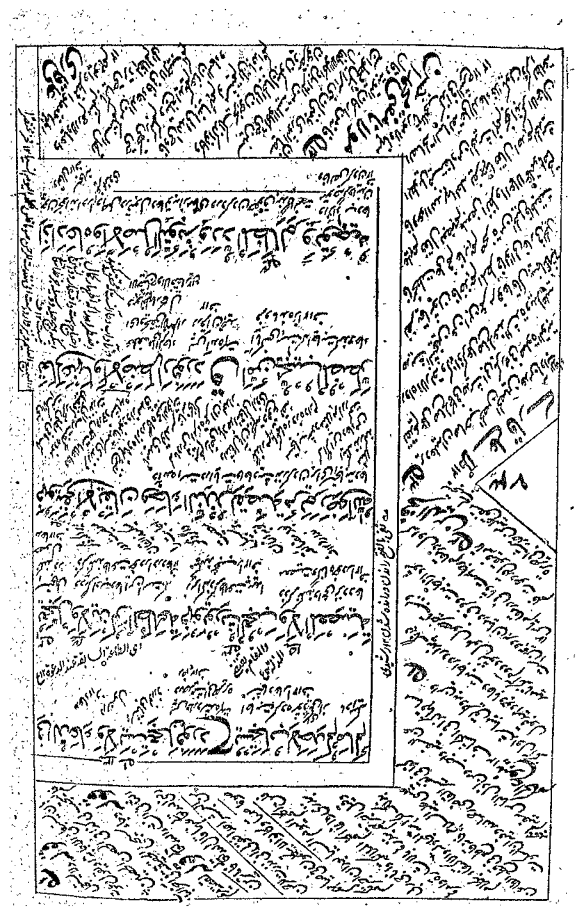
فورد ح ادعوا الله وأنتم موقنون بالإجابة ويلح

دعا کنید خدا تعالی را و حال آنکه شما یقین داشته باشید باجابت آن

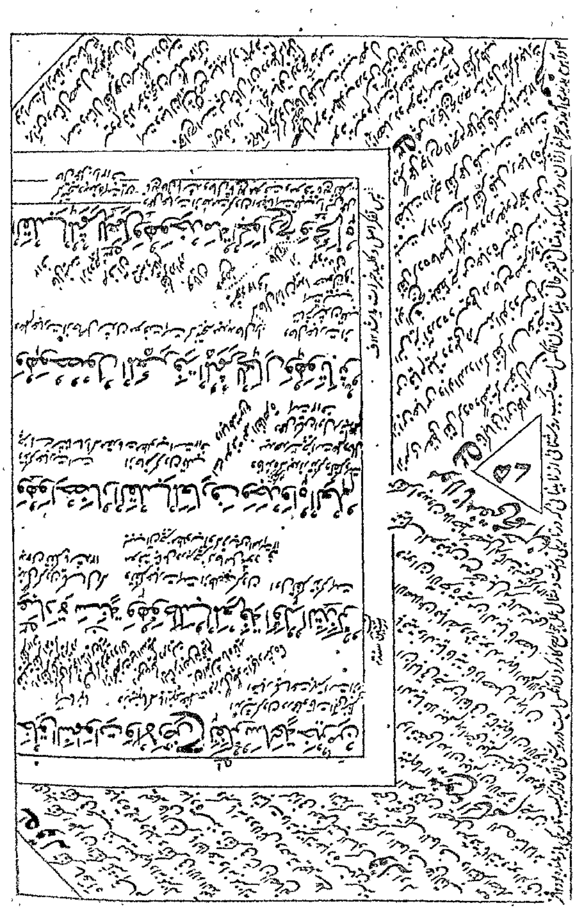
فورد ح إن الله يحب الملحين في الدعاء

بتحقیق خدا تعالی دوست میدارد الحاح کننده گان را در دعا

علي قاري

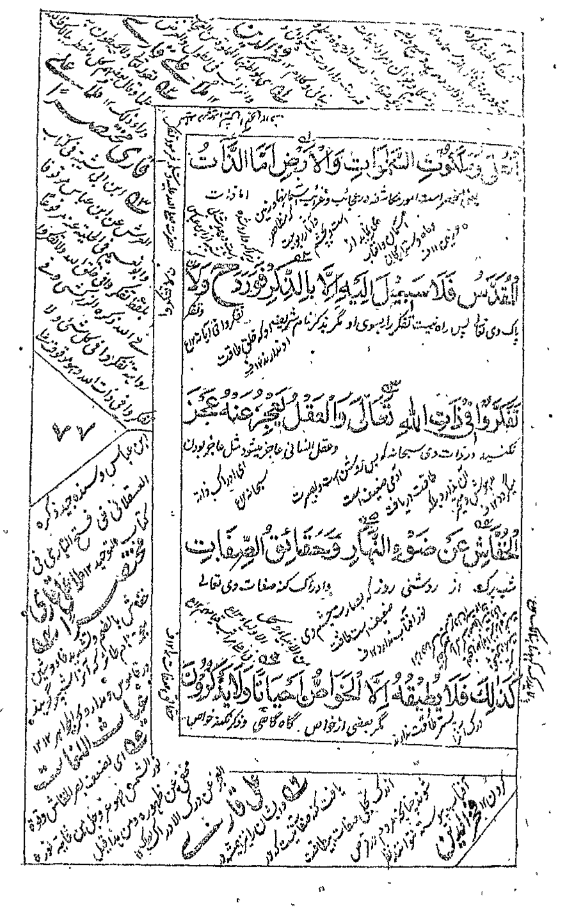






قوله قرنی الباطن الخ آه و اصول معاصی و طاعت باطن است چنانکه بعضی آثار در نظم

[illegible]



فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَمَّا الذَّاتُ

یعنی در ... امور مکاشفه ... عجائب وغرائب آسمانها وزمین ... اما ذات

الْأَقْدَسُ فَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ إِلَّا بِالذِّكْرِ فَوَرَدَ ... وَلَا

پاک وی تعالی پس راه نیست تفکر را بسوی او مگر بذکر نام شریف او ... طاقت

تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللّٰهِ تَعَالَى وَالْعَقْلُ يَعْجِزُ عَنْهُ عَجْزَ

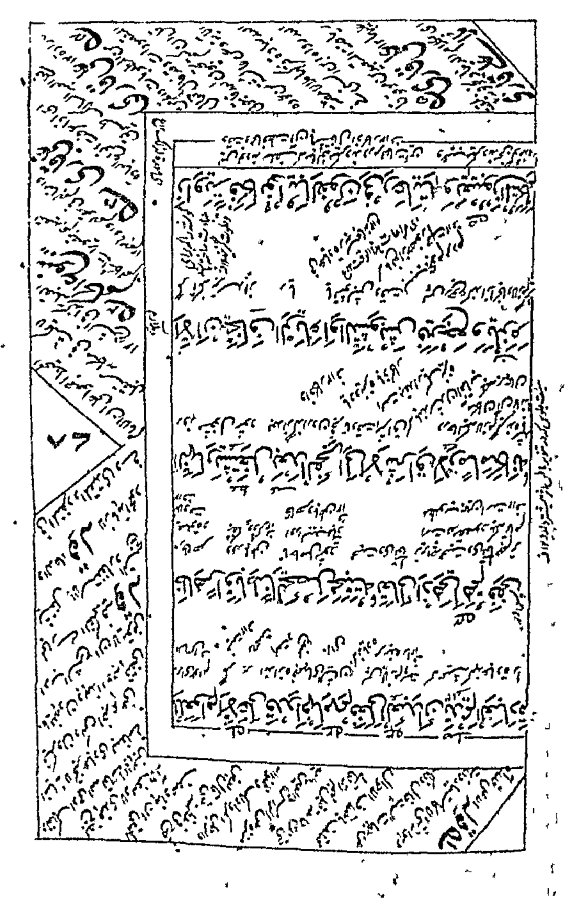
تفکر نکنید در ذات وی سبحانه ... وعقل انسانی عاجز میشود مثل عاجز بودن

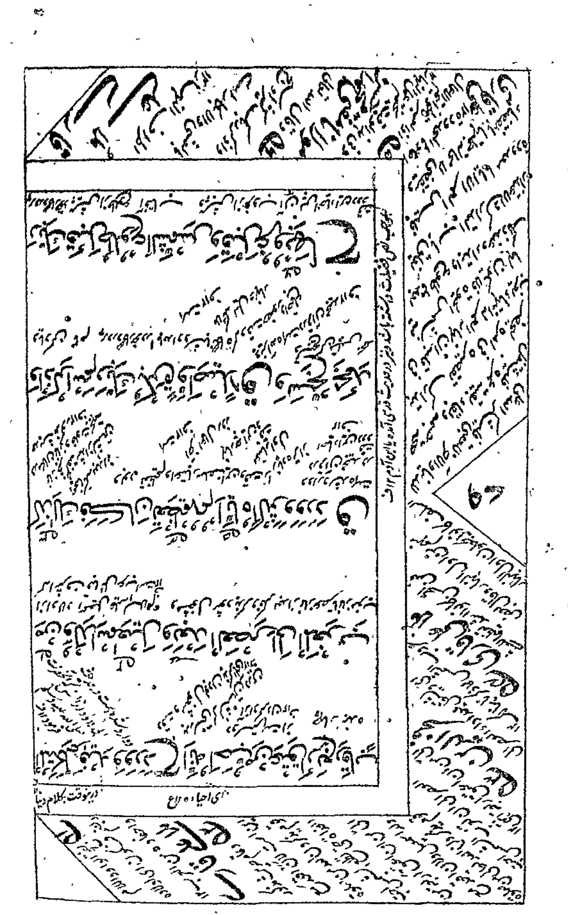
الْخُفَّاشِ عَنْ ضَوْءِ النَّهَارِ وَحَقَائِقُ الصِّفَاتِ

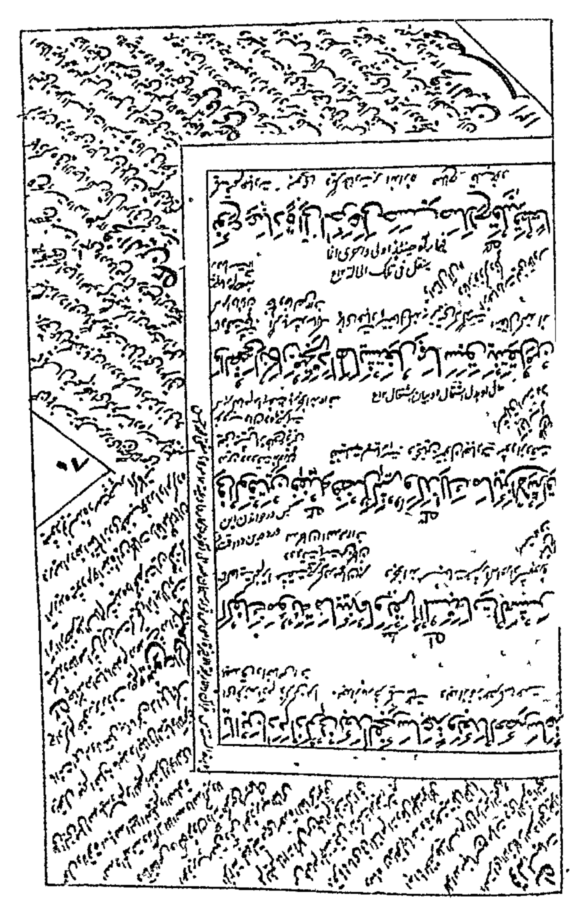
شب پرک از روشنی روز ... وادراک کنه صفات وی تعالی

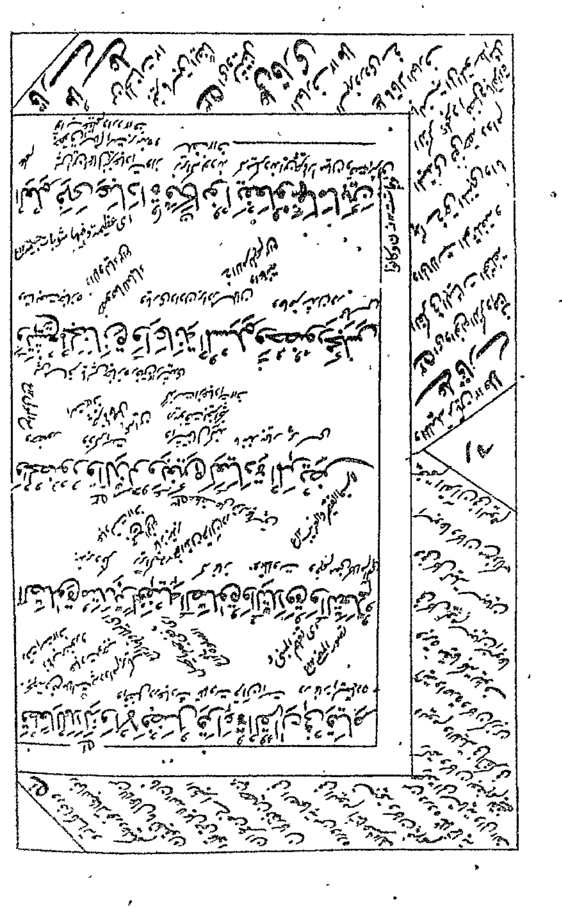
كَذَلِكَ فَلَا يُطِيقُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ أَحْيَانًا وَلَا يُدْرِكُونَ

مگر بعضی از خواص گاه گاهی ودرک نکنند خواص ...

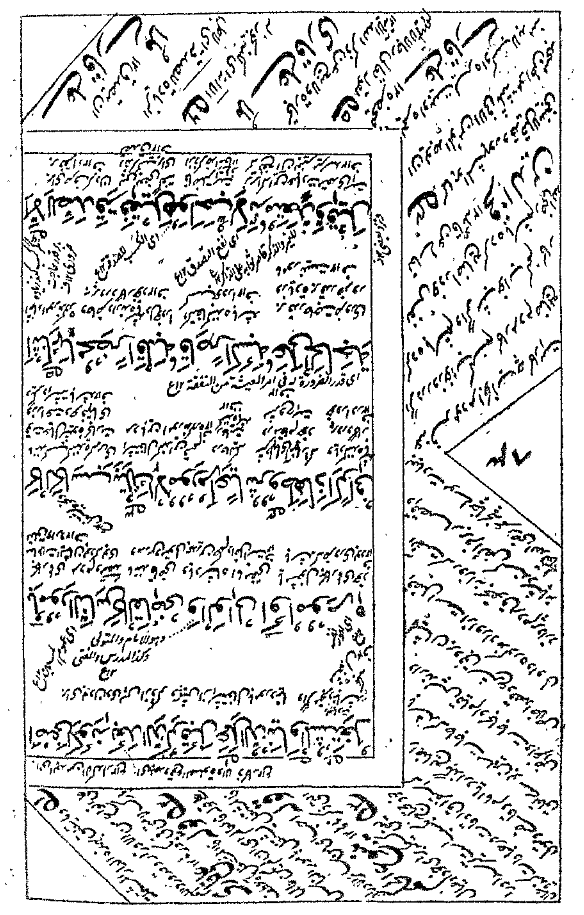


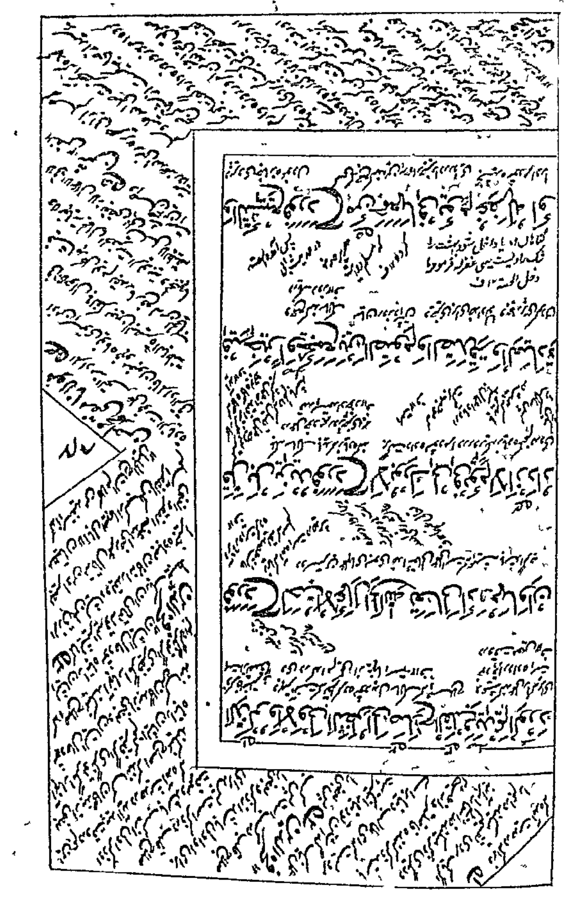






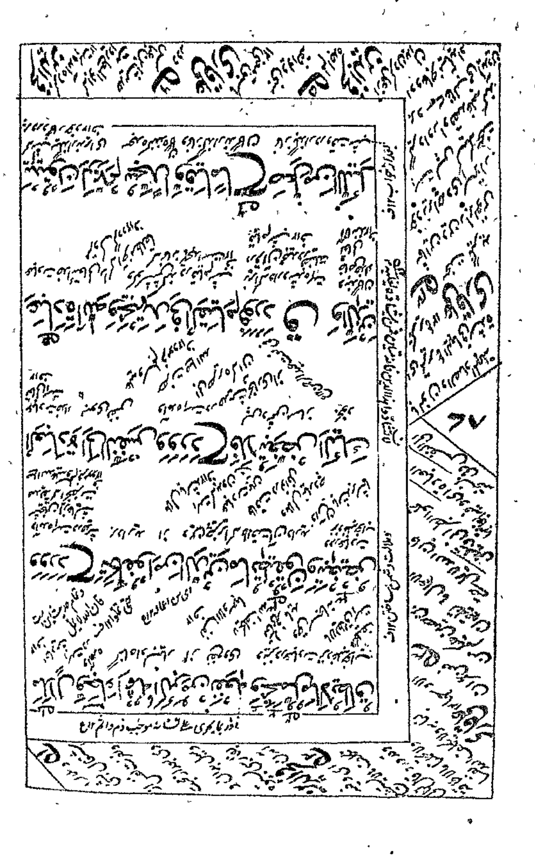


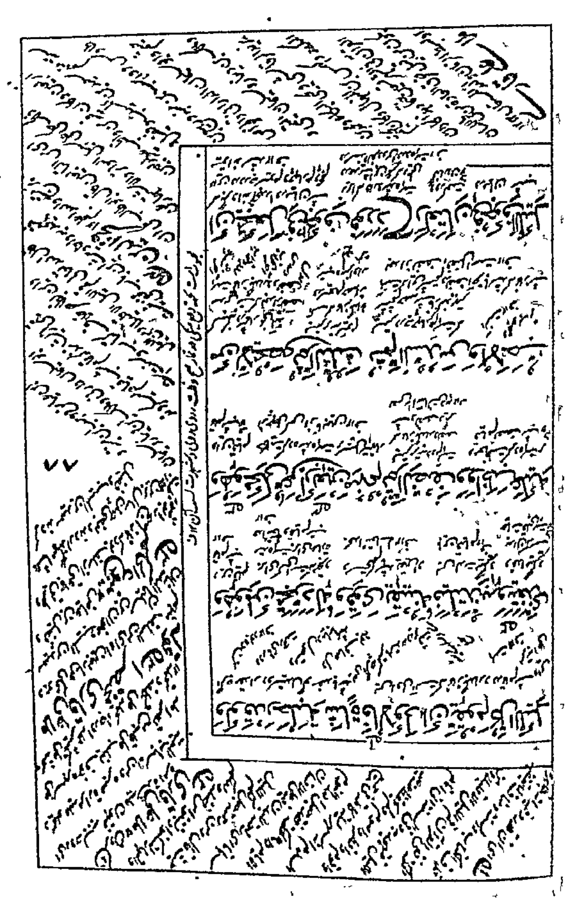


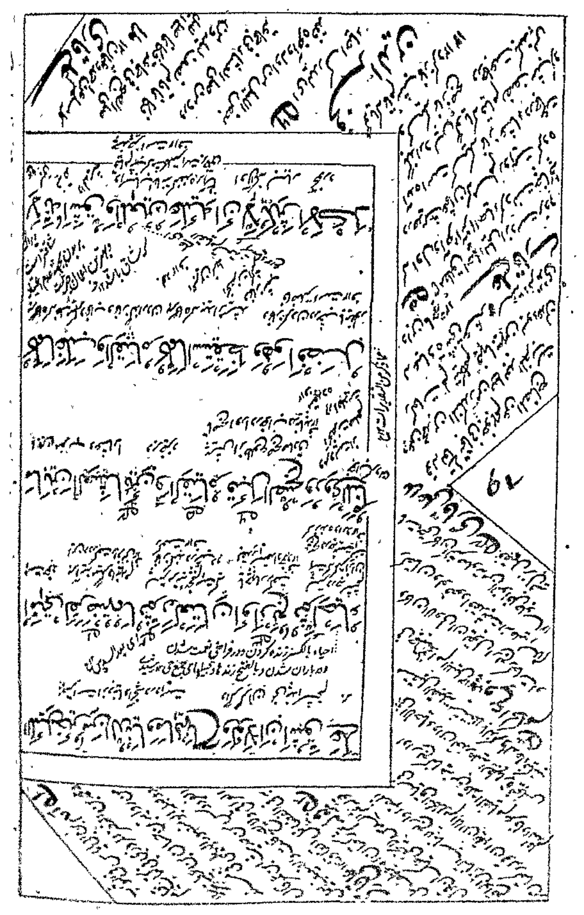


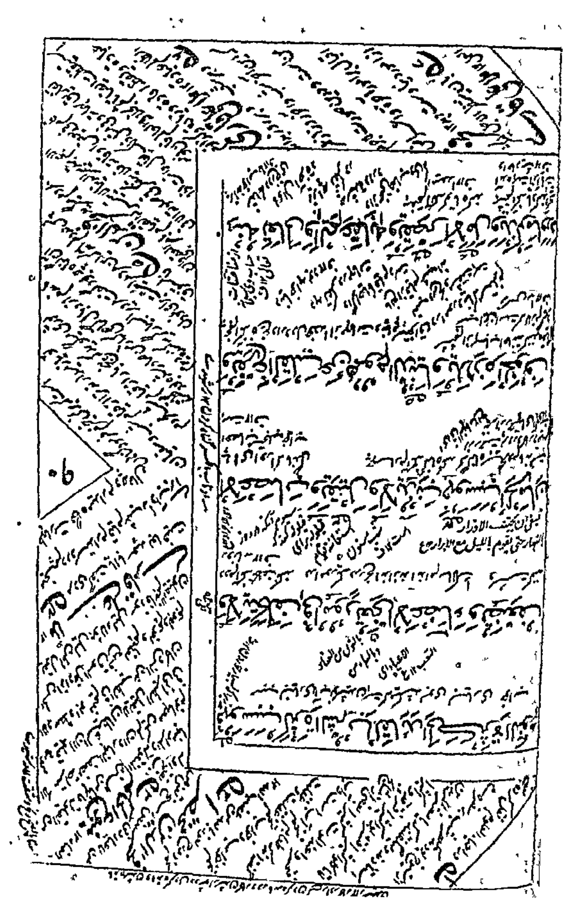












ورد في فضله وما وعد عليه والأصل محبته تعالى

وفضيلت قيام ليل، وآنچه وعده کرده شده است از ثواب، داخل در اسباب قيام ليل محبت وی تعالی است

واستحكام الإيمان ليكون متغذيا به ويراعي

وقوة ايمانست بايقان تا که باشد غذا کننده ولذت گيرنده بايمان ومراعات کند

فواضل الليالي كالأوتار من العشر الأواخر

شبهای بزرگ را در قيام مانند شبهای طاق از ده شب اخير

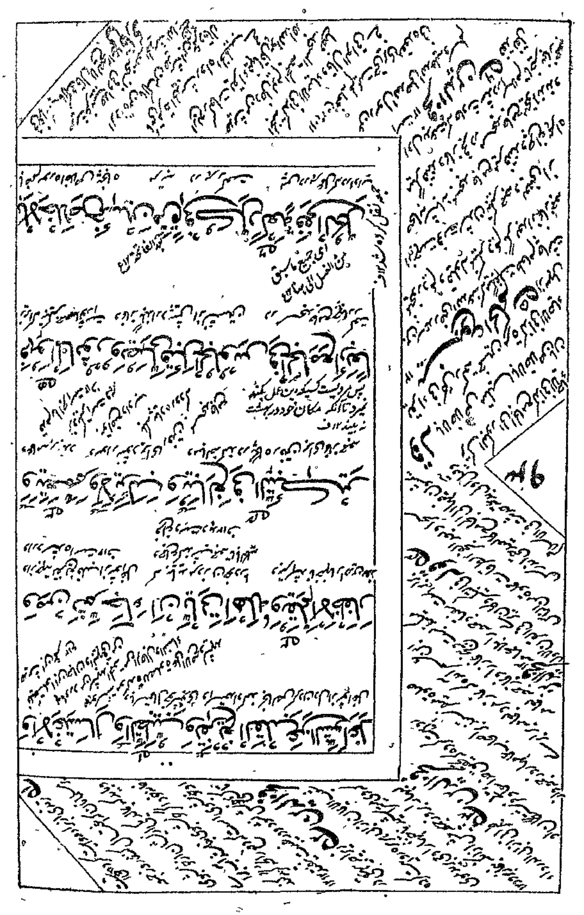
من رمضان والسابعة عشر منه والأولى من المحرم

از رمضان ... وشب اول از ماه محرم

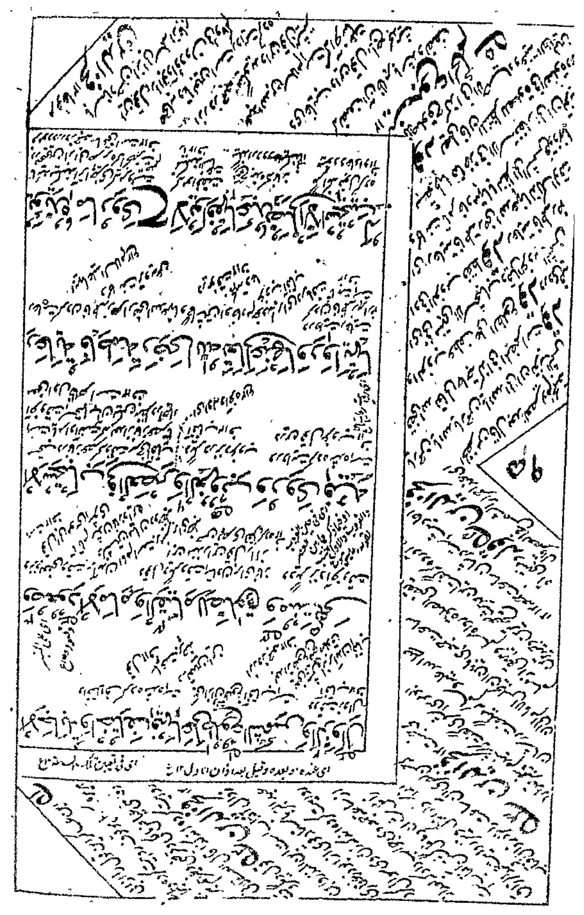
والعاشرة منه والأولى من رجب والخامسة عشر

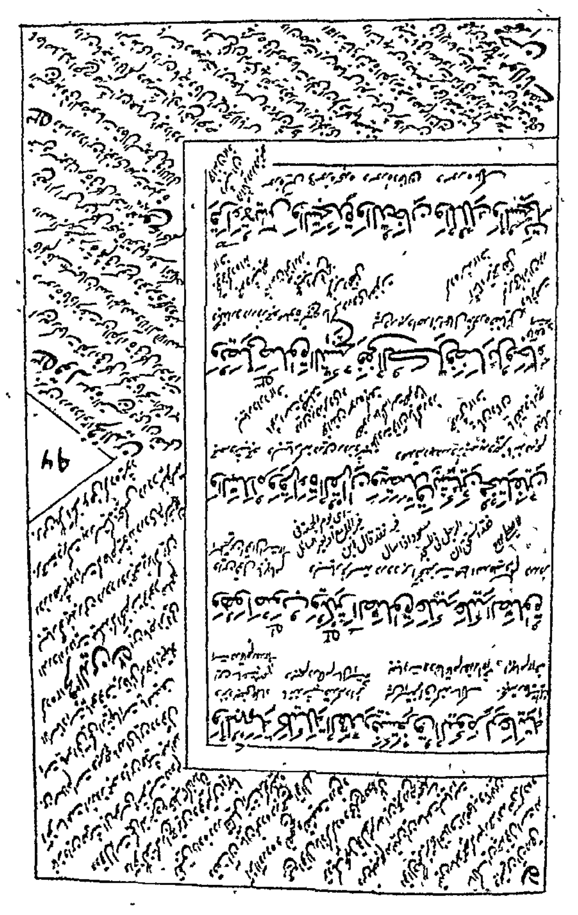
وشب دهم از ماه محرم که شب عاشوره است ...













ينبوع الحكم

والمسبّحات الستّ والإكثار بالإخلاص فقراءتها

وشش سوره كه مصدر‌اند بتسبيح — وآمده است بسيار خواندن سوره — زيرا كه خواندن
وآن سوره حديد وسوره حشر و — اخلاص در جمعه ١٢ ف — سوره اخلاص
سوره صف وسوره جمعه وسوره
تغابن وسوره اعلى است ١٢ ف

ألف مرّة في عشر ركعات أو عشرين ركعة أفضل

هزار مرتبه — در ده ركعت كه در هر ركعتى صد بار باشد ١٢ ف — يا در بيست ركعت كه در هر ركعت پنجاه بار باشد — فاضلتر است

من الختم ولا يخصّه بالصوم وقيام الليل فهو

از ختم كردن قرآن وتخصيص نكند از ميان روزها روز جمعه را بروزه داشتن وشب آنرا

منهيّ عنه ويحافظ الرواتب وسائر السنن

منع كرده شده است — ومحافظت كند سالك بر سنتهاء — ومحافظت كند بر همه نماز
رواتب كه آنحضرت آنها را — نفل كه آنحضرت آنرا بدون
تاكيد ميخوانده ١٢ ف

كالتهجّد والضحى وإحياء ما بين العشائين

بنماز تهجد — ونماز — وبا تمد زنده داشتن ميان نماز مغرب وعشاء

علي قاري

فخر الدين



والعيد ويستعد له كما للجمعة ويرجع عن المصلى

في غير طريق الذهاب فهو مروي والتراويح

در غیر راهی که آن راه رفته بود زیراکه این اختلاف طرق

ويختم فيه فهو مأثور ويختار الانفراد ان خاف

ختم کند در تراویح که این مأثور است از سلف و اختیار کند تنها گزاردن را اگر ترسد

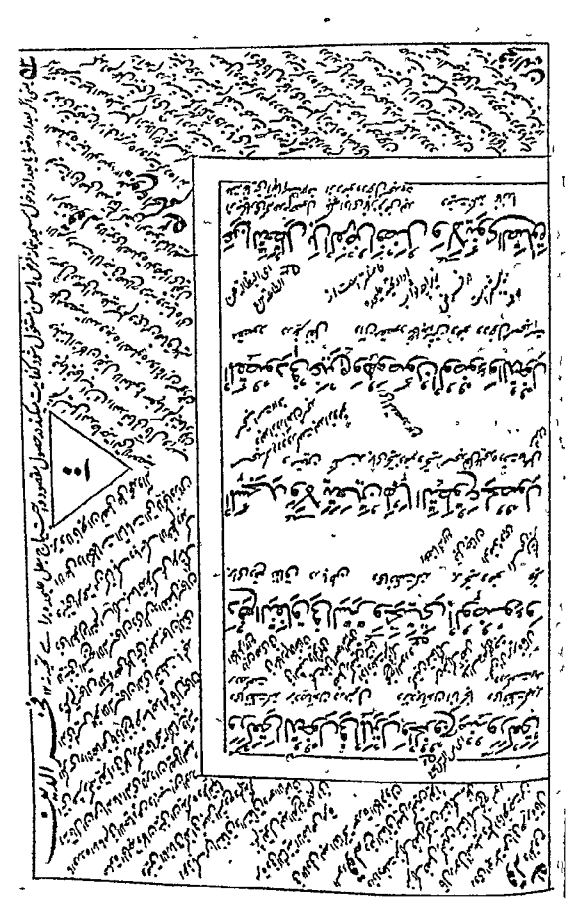
الرياء والجماعة ان خاف الكسل ويختار ان

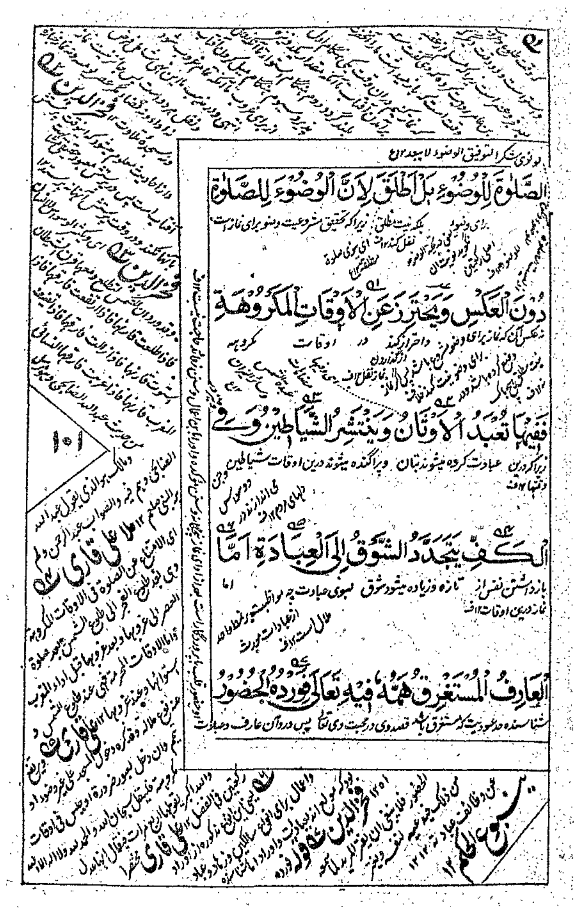
از ریا یعنی اگر و اختیار کند جماعت را اگر خوف کسل داشته باشد

امنهما لتضمن الجماعة البركة والانفراد فوق

و این تخییر جهت متضمن شدن جماعت است برکت را و متضمن انفراد است زیادتی







١٠١

الصلوة للوضوء بل اطلق لان الوضوء للصلوة
برای وضوء بلکه نیت مطلق زیراکه تحقیق مشروعیت وضو برای نماز است

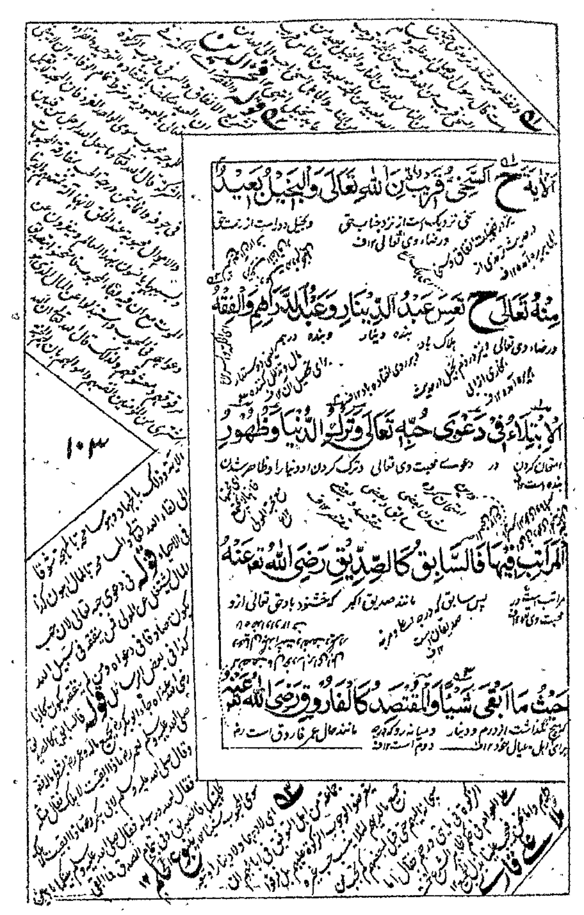
دون العكس ويحترز عن الاوقات المكروهة
نه عکس آن که نماز برای وضوء واحتراز کند در اوقات مکروهه

ففيها تعبد الاوثان وينتشر الشياطين وفي
زیراکه درین عبادت کرده میشوند بتان وپراگنده میشوند درین اوقات شیاطین وجن

الكف يتجدد الشوق الى العبادة اما
بازداشتن نفس از تازه وزیاده میشود شوق بسوی عبادت چه مواظبت [illegible] اما نماز درین اوقات

العارف المستغرق همه فيه تعالى فورده الحضور
شناسنده حد عبودیت که مستغرق باشد قصد وی در محبت وی تعالی پس ورد آن عارف [illegible]





الآية ح السخي قريب من الله تعالى والبخيل بعيد

سخی نزدیک است از نزد جناب حق … و بخیل دور است از رحمت حق

ورضاء وی تعالی …

منه تعالى ح تعس عبد الدينار وعبد الدرهم والقطيفة

هلاک باد بنده دینار و بنده درهم

ورضاء وی تعالی …

الابتلاء في دعوى حبه تعالى وترك الدنيا وظهور

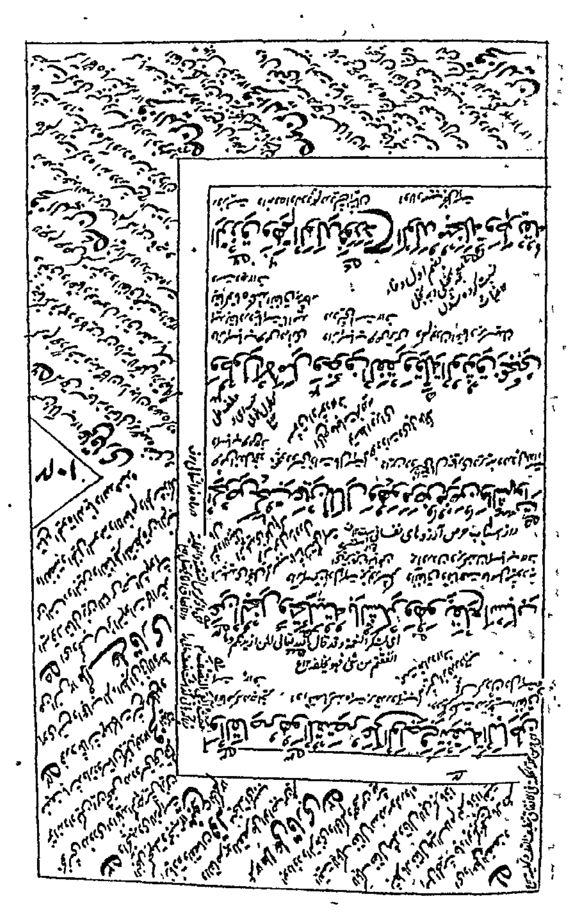
امتحان کردن در دعوے محبت وی تعالی و ترک کردن او دنیا را و ظاهر شدن

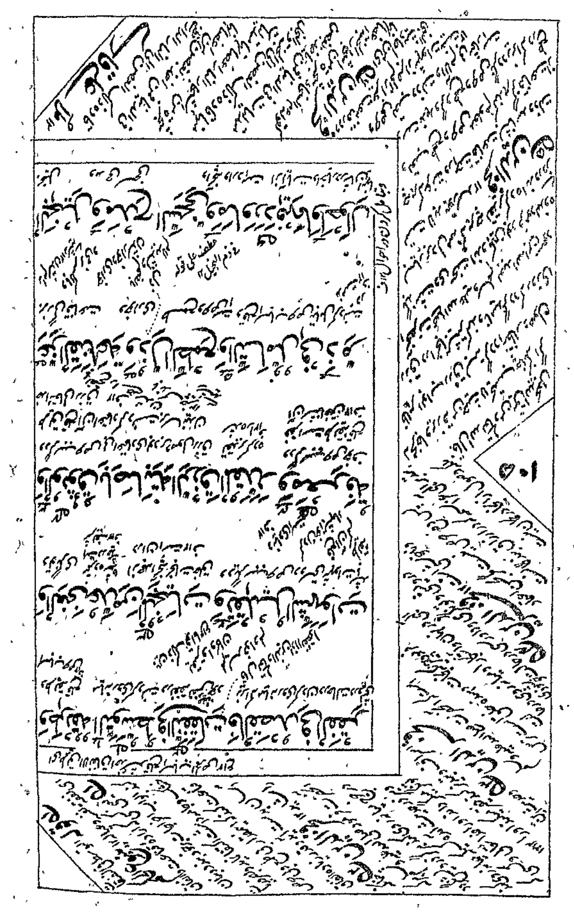
المراتب فيها فالسابق كالصديق رضي الله تعالى عنه

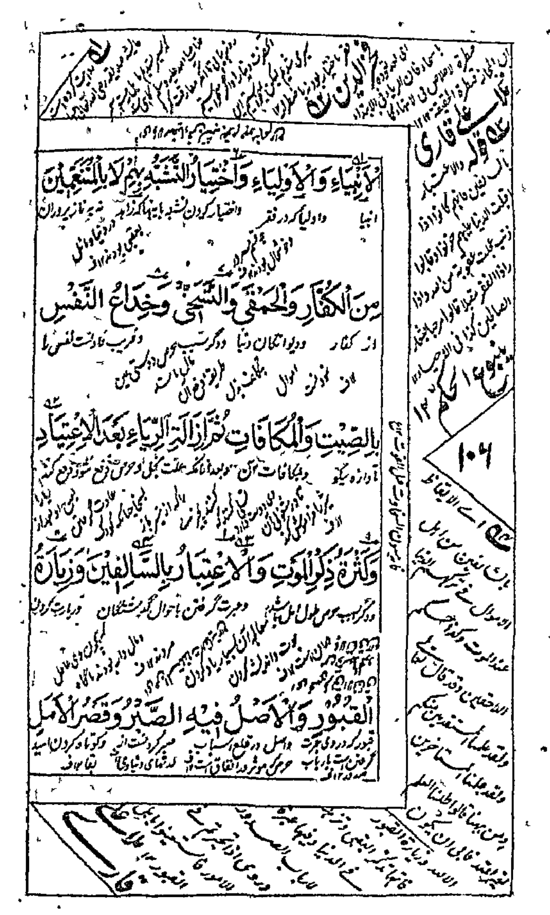
مراتب … پس سابق که درجه … مانند صدیق اکبر که خشنود باد حق تعالی از و

حيث ما ابقى شيئا والمقتصد كالفاروق رضي الله تعالى عنه

که هیچ نگذاشت از درم و دینار برای اهل و عیال خود … و میانه رو که درجه دوم است … مانند حال عمر فاروق است رض







الأنبياء والأولياء واختيار التشبه بهم لا بالمتنعمين

انبیا و اولیا کردن فقر و اختیار کردن تشبه بایشان که زاهد بودند نه بناز پروران

من الكفار والحمقى والتسجي وخداع النفس

از کفار و دیوانگان دنیا و دگر سبب حرص ... و فریب دادن نفس را

بالصيت والمكافات ثم ازالة الرياء بعد الاعتياد

آوازه نیکو و مکافات ...

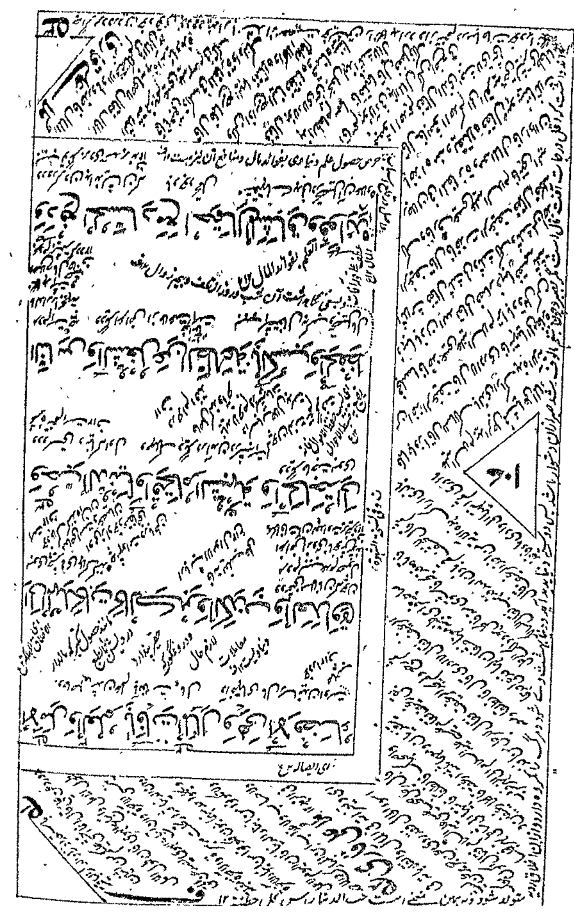
وكثرة ذكر الموت والاعتبار بالسالفين وزيارة

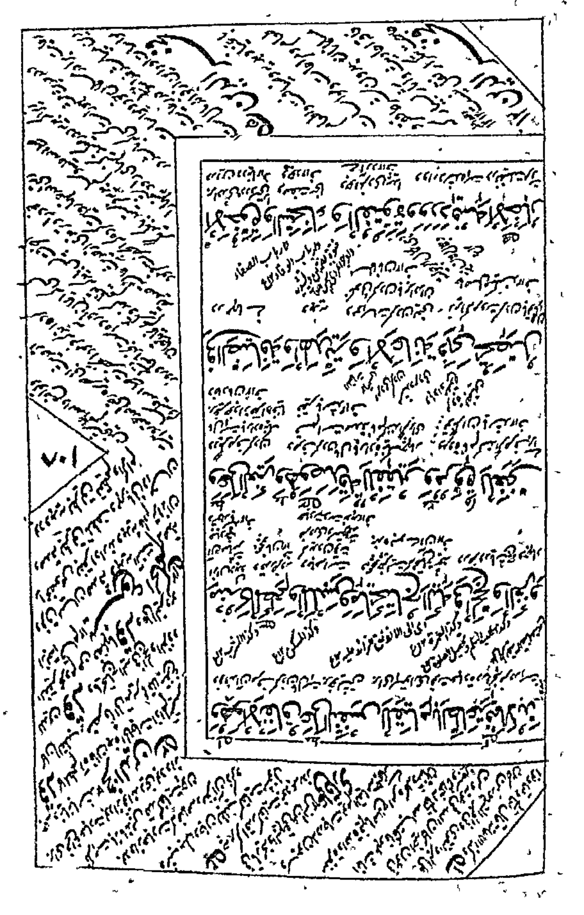
و دگر سبب حرص طول امل ... و عبرت گرفتن باحوال گذشتگان و زیارت کردن

القبور والأصل فيه الصبر وقصر الأمل

قبور ... و اصل ... صبر کردن ... و کوتاه کردن امید

قال علي قاري









ثم السخي من لا يمنع ما يجب شرعا او مروة ومانع الشرع البخيل

والسخاوة تفارق الايثار بانه بذل مع الاحتياج

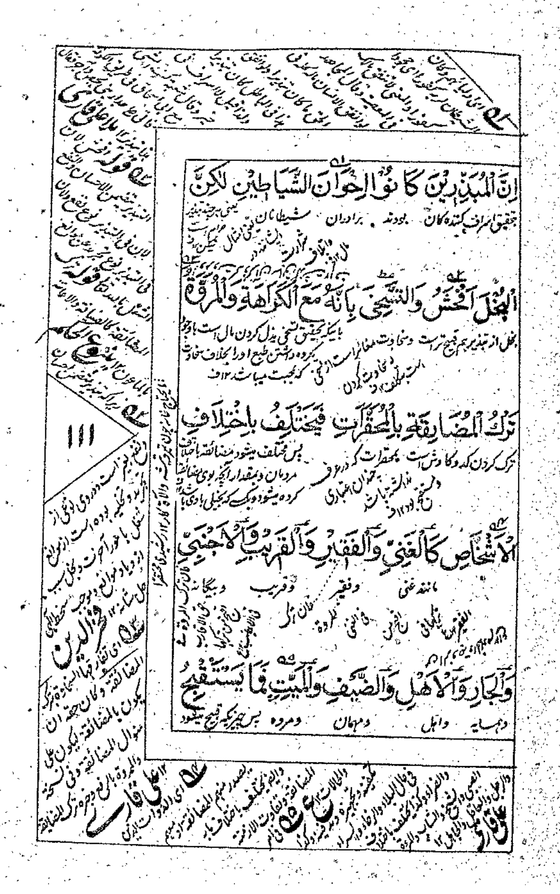
وسخاوت مغایر است از ایثار بایکه ایثار بذل مال است با وجود حاجت

وهو افضل من ثلث خصال يستكمل بها الايمان

وایثار فاضلتر از سخاوت است زیرا که ایثار از جمله سه خصلت است که کامل میشود بآن ایمان

وورد ق ويؤثرون على انفسهم الآية والتبذير بانه

حيث يجب الامساك وهو حرام فورد ق ان



إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ لَكِنَّ

تحقیق اسراف کنندگان . بودند . برادران . شیطانان

الْبُخْلَ أَخَسُّ وَالتَّسَخِّي بِأَنَّهُ مَعَ الْكَرَاهَةِ وَالْمَرِقِ

بخل از تبذیر هم قبیح تر است و سخاوت مغایر است ... با یکه تحقیق تسخی بذل کردن مال است با وجود

تَرْكُ الْمُضَايَقَةِ بِالْمُحَقَّرَاتِ فَيَخْتَلِفُ بِاخْتِلَافِ

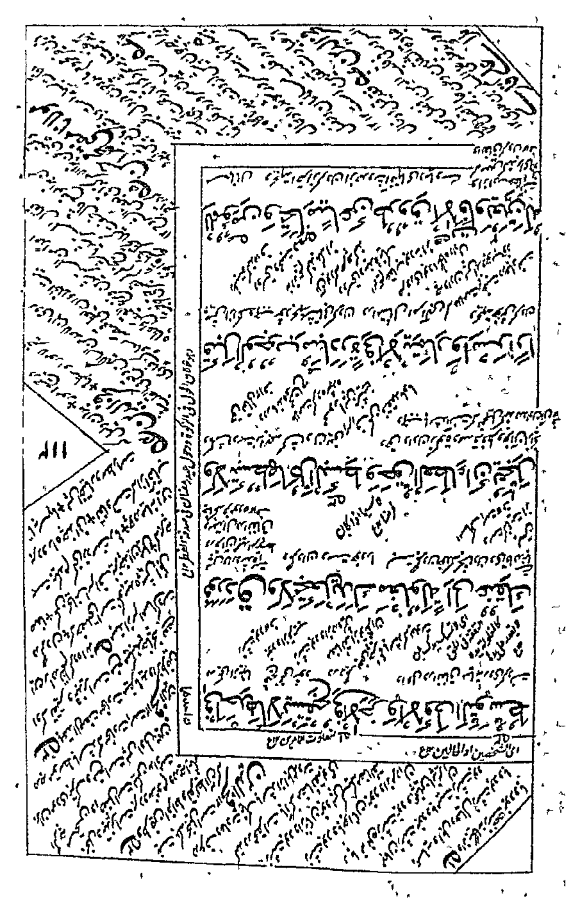
ترک کردن کدوکاوش است بمحقرات که در عرف ... پس مختلف میشود مضایقه باختلاف

الْأَشْخَاصِ كَالْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَالْقَرِيبِ وَالْأَجْنَبِيِّ

مانند غنی . و فقیر . و قریب . و بیگانه

وَالْجَارِ وَالْأَهْلِ وَالضَّيْفِ وَالْبَيْتِ فَمَا يُسْتَقْبَحُ

و همسایه . و اهل . و مهمان . و مروه . پس چیزیکه قبیح میشود







معتصماً عنه أو إمائه وقصد الترغيب فورد ق

إن تبدوا الصدقات فنعماهي ق وانفقوا مما

رزقناهم سراً وعلانية ولم يستر القابض كاسبا

عن الهتك ويجتنب المن والاذى فورد ق لا تبطلوا

صدقاتكم بالمن والاذى وهما الذكر بالقلب





العقاب وكونه نائبا عنه تعالى فيه فورد انها

عقاب آلهی

تقع اولا بيده تعالى وكونها حقا له تعالى لحال

عليه الفقير انجازا لما وعده من الرزق و

الاذى التعيير والتوبيخ والقول السيئ

عیب کردن   وسرزنش نمودن   وحرف ناسزا گفتن

والقطوب وهتك الستر والاستخفاف والسب

وترش روی کردن   ودریدن پرده او و اظهار صدقه

ملا علی قاری

مفتی محمد حسن







ما يكرهون لمن يكره اعطاءه الاجر كونه متقيا

کہ مکروہ میدارند آنرا اداکنندۂ صدقہ را و ہمچنین مرکسی را کہ زیادہ کند دادن

وعالما فورد في تعاونوا على البر والتقوى

و بسبب بودن درویش از اہل علم ۱۲ف — زیرا کہ وارد شدہ است در قرآن مجید — یاری کنید یکدیگر را ۱۲ف — ہر نیکوئی کہ متابعت امر حق یا پیروی شرع ۱۲ — و پرہیزگاری

وصادقا في النعمة منه تعالى وسائر الحاجة

و بودن او راست و درست در تقوی و علم خود ۱۲ف — بہ بینید بر نعمت را کہ بدو رسیدہ — از وی تعالی و نظر بہ حفظ کنندہ ۱۲ف — و بودن درویش اخفا کنندہ حاجت خود را کہ ہیچ گونہ اظہار اندوہ خود نکند ۱۲ف

فورد يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف

می پندارد مرد نادان و بی خبر از حال ایشان کہ ایشان ۱۲ف — توانگر اند بسبب باز ایستادن ایشان از سوال و استغنا از خلق ۱۲ف

ومعيلا ومريضا فورد للفقراء الذين

و بہ بودن درویش عیالمند — پس وارد شدہ است در قرآن مجید ۱۲ف — این صدقہ و نفقہ برای درویشان است آن درویشان ۱۲ف



معروف ومغفرة خير من صدقة يتبعها أذى

ودر گذشتن بهتر است از آن صدقه که از پی او در آید آزار یعنی از سرزنش

ولا نهر فاوعد فيه العذاب في النار ألف

زجر نکند درویش را زیرا که وعده کرده عذاب کردن در دوزخ هزار

عام ويغتنم السؤال ويسيئ الظن بنفسه عند

سال و غنیمت داند سوال فقیر را و گمان بد کند بذات خود نزد

نقده ولا يتوقع جزاء ودعاء وشكرا وثناء ويكافى

نیافتن او و امید نکند از درویش دعا و شکر و سپاس را و مکافات کند

بمثله ان دعا وأثنى عليه ويجعلها لوالديه

اگر دعا کند درویش اگر ستایش این را و بگرداند ثواب صدقه را برای پدر و مادر خود

مولانا مفتی محمد حسن





والعدل والحمل علی الدابة وطیب الکلام والخطوة

و بر داشتن کسی را بر سواری   و نرم گوئی   و گام زدن

الی الصلوة والانفاق علی العیال والتبسم

بسوی نماز   و نفقه کردن   بر عیال   و تبسم کردن

فی وجه اخیه واطراق الفحل واعارة الدلو

در روی برادر خود   و عاریت دادن نر برای جهانیدن بر ماده   و عاریت دادن دولاب

والنفع بعلم وغرس وزرع ونهر وبیر ومصحف

و نفع رسانیدن بعلم   و نهال میوه   و زراعت کردن   و نهر   و چاه کندن   و مصحف

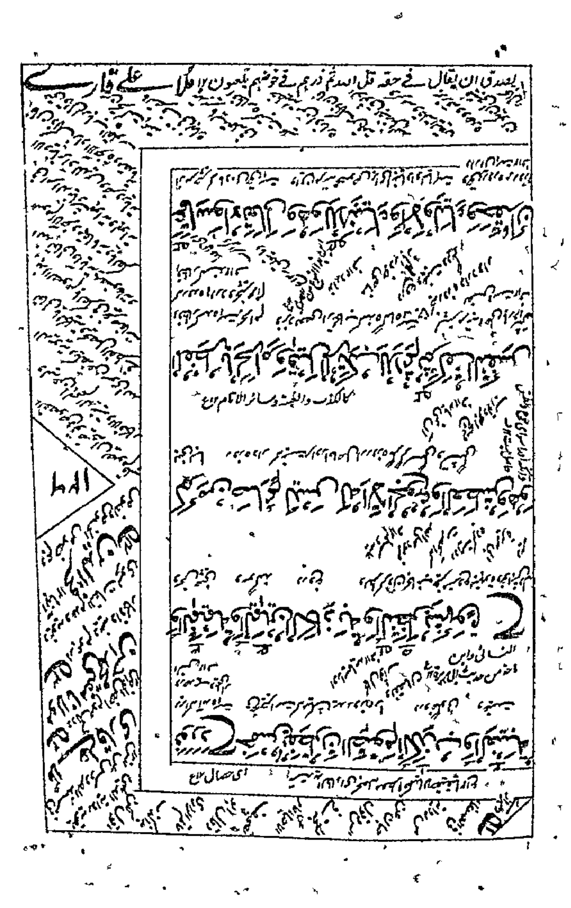
ومسجد وتخلیف ولی یستغفر له وافضلها فی الصحة

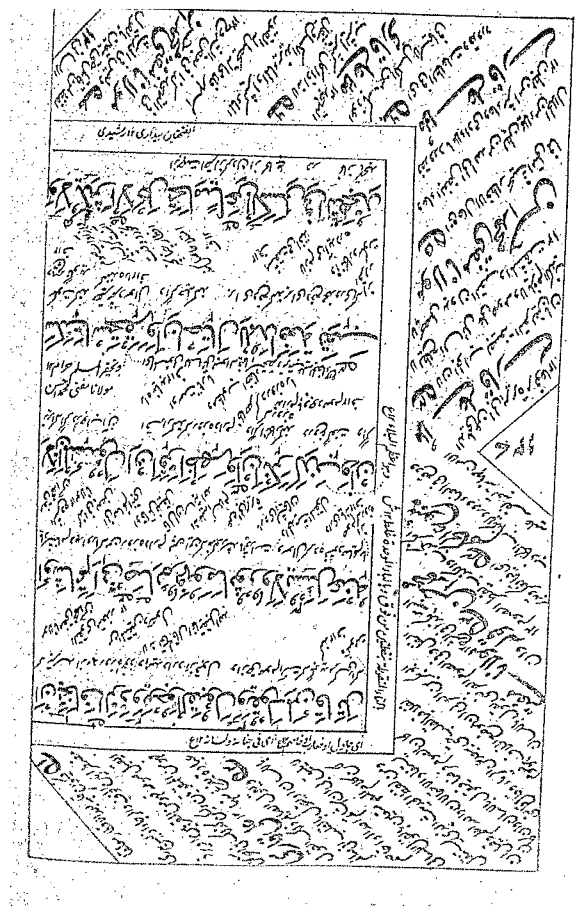
و مسجد بنا نمودن   و خلیفه گذاشتن ولی تا استغفار کند برای وی   در حالت صحت

عن ابی هریرة بروایة احمد والشیخین کل خطوة یخطوها الی الصلوة صدقة ١٢ ق

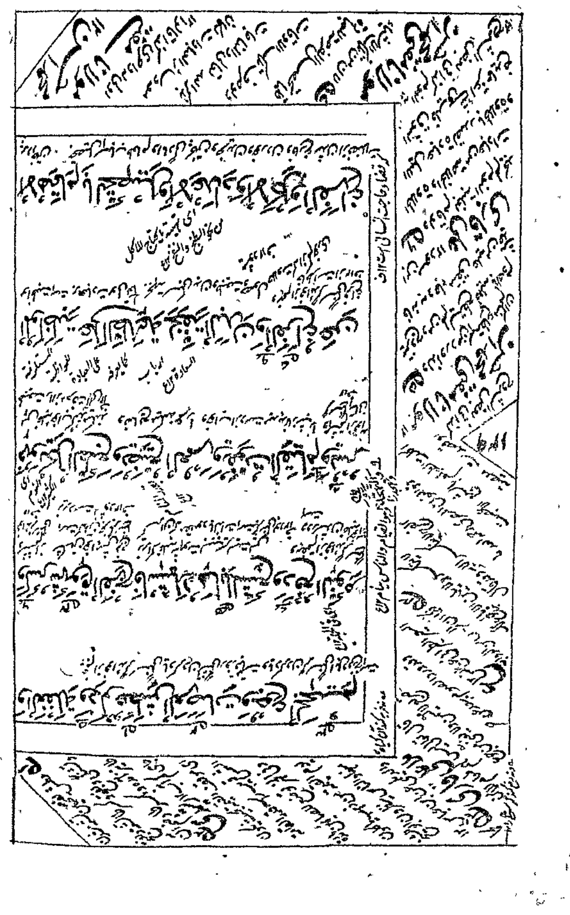
















أي بعد تحقق الجوع ١٢

مَا يَحْصُلُ بِهِ الْقِوَامُ وَإِنْ لَمْ يُطِقْ فَالْأَكْلُ بَعْدَ صِدْقِ

که حاصل شود بسبب آن قوام بدن و بقاء حیات و اگر طاقت نداشته باشد پس باید که بخورد بعد از راست

الشَّهْوَةِ وَيُعْرَفُ بِأَنْ لَا يَنْتَظِرَ الْإِدَامَ أَوْ لَا يَقَعَ الذُّبَابُ

رغبت طعام و شناخته میشود بایکه اگر تنها نان بدست آید منتظر نان خورش نباشد و علامت دوم برای اشتهای صادق

وَالتَّرْكُ مَعَ بَقَائِهَا وَالْأَصْوَبُ الْاكْتِفَاءُ بِمَا يَقْوَى

و بگذارد طعام را با وجودی که اشتها باقی باشد و گرسنه بود ۱۲ ف و قریب تر بصواب که اکتفا کند بچیزیکه قوت دهد

عَلَى الْعِبَادَةِ فَهُوَ الْمَأْثُورُ وَهُوَ يَخْتَلِفُ بِحَسَبِ الْأَحْوَالِ

بر عبادت الهی و کسل نیارد ۱۲ ف پس همین است ماثور از بسیاری سلف و این اکتفاء مذکور مختلف میشود بحسب اختلاف احوال و اشخاص و طبیعتهای

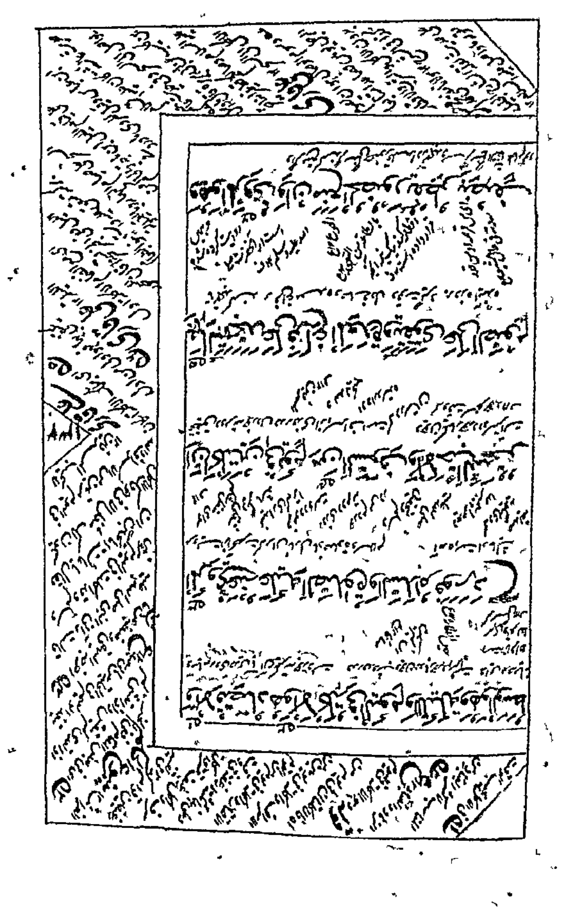
أَمَّا الْوَقْتُ فَكَانُوا يَطْوُونَ يَوْمَيْنِ فَصَاعِدًا إِلَى خَمْسِينَ

اما وقت خوردن طعام پس بودند بعضی از سلف که میگذرانیدند دو روز و بعضی زیاده از دو روز تا پنجاه

أي ما قدر من الجوع والتقليل ١٢ع

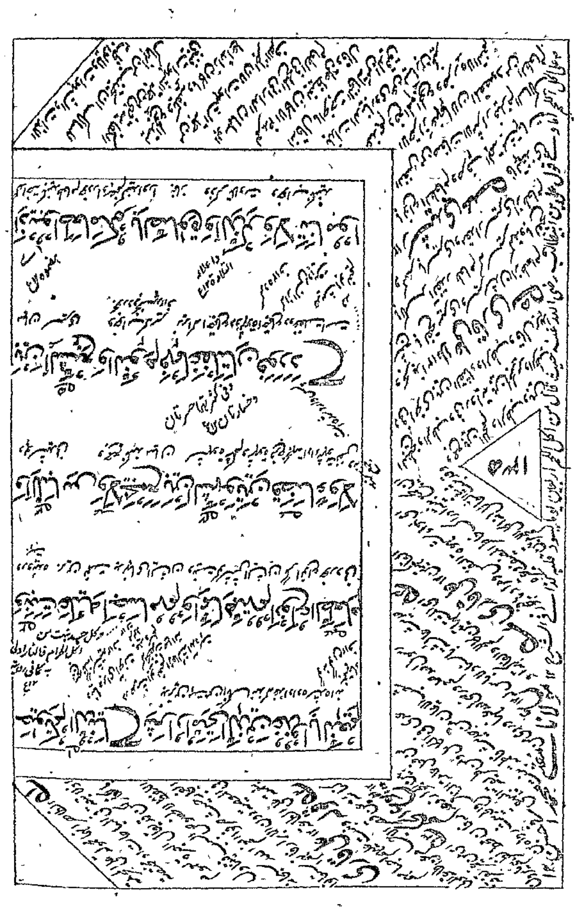
ﻫ حاصله ان بعض السلف كانوا يطوون ... بدون الطعام ... وذلك الدرجة ... الوصول اليها بالمجاهدة وليست ... من العادة والبعض زادوا ... خمسين وذلك درجة عليا لا يمكن الوصول اليها بدون قوة الباطن وكان ... الصديق كثيرا ما ... كان عبد الله بن الزبير ...

ملا علي قاري

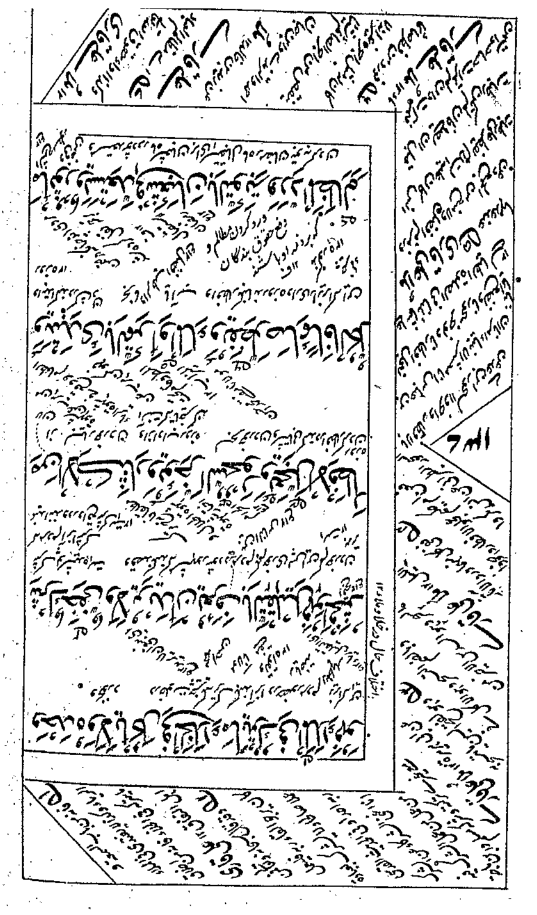








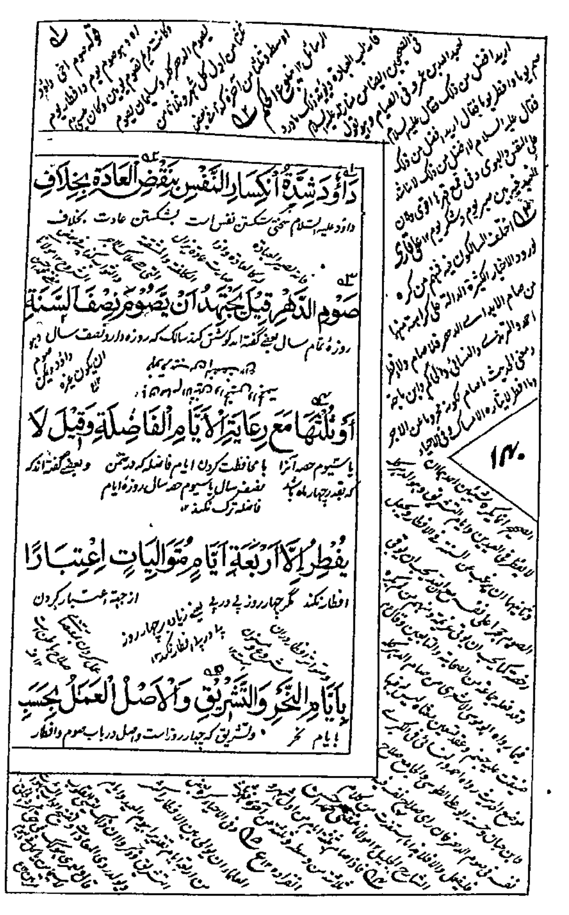




ما شاء فانه لکن الاجر لمن حج البیت وزار قبر النبی صلی الله علیه وسلم وجاهد فی سبیل الله ولم یسبل لله شیئا الا اعطاه کذا فی الغنیة [illegible]

[illegible]





دَاؤُدَ شِدَّةُ انْكِسَارِ النَّفْسِ بِنَقْضِ الْعَادَةِ بِخِلَافِ

داود علیه السلام سختی شکستن نفس است بشکستن عادت بخلاف

صَوْمِ الدَّهْرِ قِيلَ يَجْتَهِدُ اَنْ يَصُومَ نِصْفَ السَّنَةِ

روزهٔ تمام سال بعضے گفته اند کوشش کند سالک که روزه دارد نصف سال

اَوْ ثُلُثَهَا مَعَ رِعَايَةِ الْاَيَّامِ الْفَاضِلَةِ وَقِيلَ لَا

یا سیوم حصه آنرا با محافظت کردن ایام فاضله کردن و بعضے گفته اند که بقدر چهار ماه باشد نصف سال یا سیوم حصه سال روزهٔ ایام فاضله ترک نکند

يُفْطِرُ اِلَّا اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ مُتَوَالِيَاتٍ اِعْتِبَارًا

افطار نکند مگر چهار روز پے در پے یعنے زیاده از چهار روز پیاپی افطار نکند از جهة اعتبار کردن

بِاَيَّامِ النَّحْرِ وَالتَّشْرِيقِ وَالْاَصْلُ الْعَمَلُ بِحَسَبِ

با یام نحر و تشریق که چهار روز است و اصل در باب صوم و افطار



بحسب صلاح الباطن فكان عليه الصلوة والسلام

وبود آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم

يصوم حتى يقال لا يفطر وكذا يفطر حتى يقال لا يصوم

روزه میداشت تا آنکه گفته میشد که گاهی افطار نخواهد کرد وگاهی افطار میکرد تا آنکه گفته میشد

ويقوم حتى يقال لا ينام وينام حتى يقال لا يقوم

وبیدار میبود ... گفته میشد که نخواهد خسپید وخواب میکرد گاهی تا آنکه گفته میشد اصلا نماز نخواهد کرد

الباب الرابع في السفر

باب چهارم در بیان سفر کردن دینی یا دنیوی

والحج والغزو بسم الله الرحمن الرحيم

وجهاد کردن بنام خدای بخشنده ومهربان

قوله الباب الرابع ... مولانا مفتی محمد حسن ... علی قاری





صفاته والحج فورد ولله على الناس حج البيت

پس وارد شده در قرآن مجید ... در خدا است بر مردان قصد خانه کعبه برای زیارت

ألا أيها من حج البيت ولم يرفث ولم يفسق خرج

کسیکه حج بکند خانه کعبه را و جماع نکند در حالت احرام و بیفرمانی نکند خدا تعالی را ... در حدیث بخاری ... خالصاً لله

من الذنوب كيوم ولدته أمه والجهاد فورد

از گناهان مانند پاک بودن او از گناهان در روزیکه زائیده است او را مادرش و دیگر سفر جهادت پس وارد شده در حدیث شیخین

غدوة في سبيل الله أو روحة خير من الدنيا وما

یک سیر کردن بامداد ... یا شبانگاه بهتر است از دنیا و چیزیکه

فيها وزيارة المدينة وبيت المقدس فورد

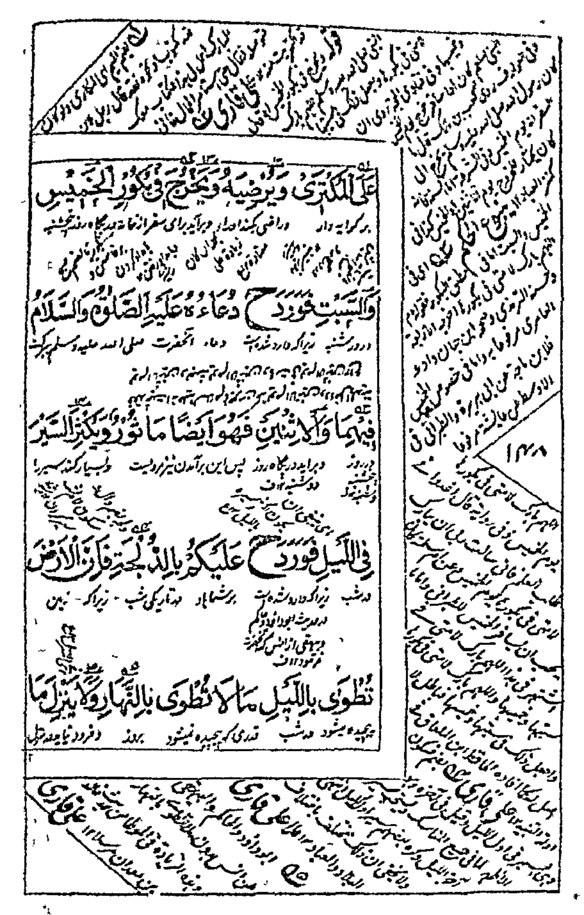
در دنیا است دیگر سفر بر قصد زیارت مدینه و دیگر سفر بر قصد زیارت بیت المقدس











عَلَى المُكتَرِي وَيُرضِيَهُ وَيَخرُجُ فِي بُكُورِ الخَمِيسِ

بر كرايه دار وراضى بكند او را وبرآيد براى سفر از خانه بيگاه روز پنجشنبه

وَالسَّبتِ فَوَرَدَ دُعَاءَهُ عَلَيهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ

در روز شنبه زيراكه وارد شده است دعاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم بركت

فِيهِمَا وَالاثنَينِ فَهُوَ أَيضًا مَأثُورٌ وَيُكثِرُ السَّيرَ

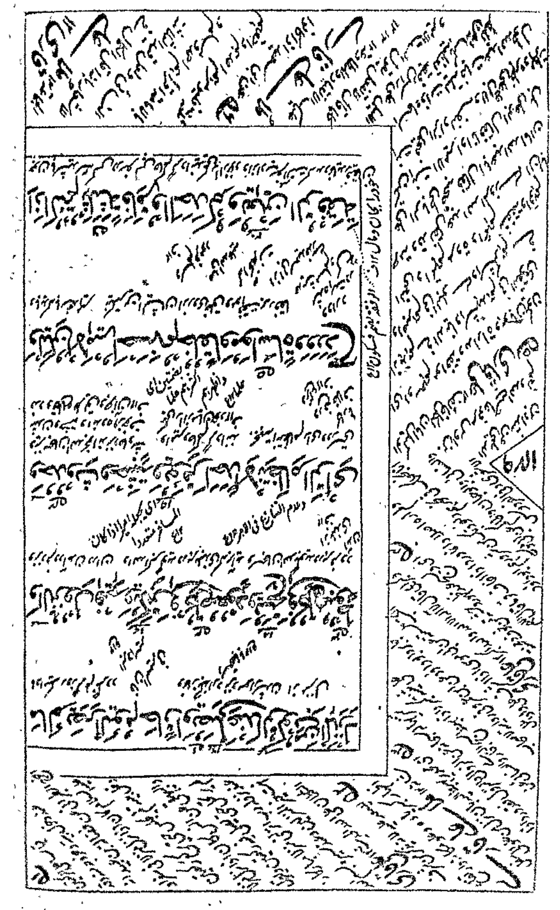
در روز و برآيد در بيگاه روز پس اين برآمدن نيز روايت است و بسيار كند سير را

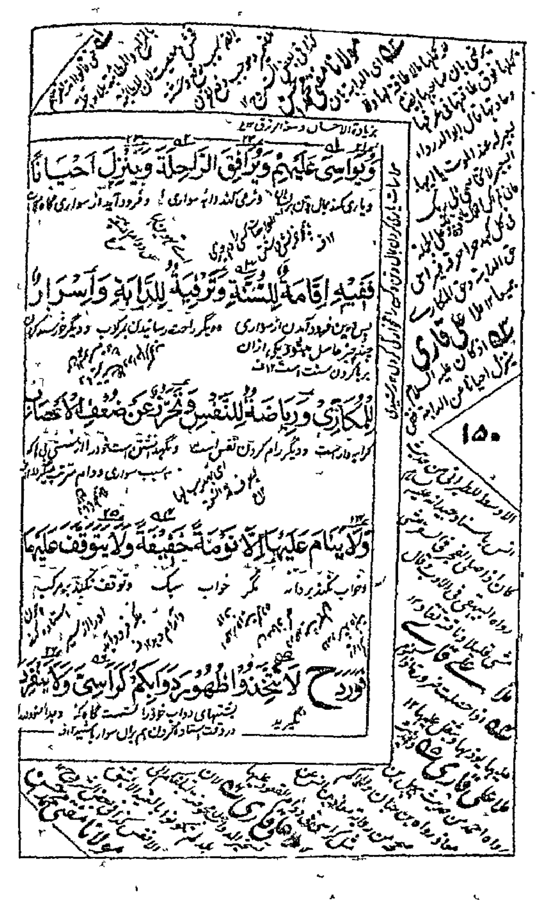
فِي اللَّيلِ فَوَرَدَ عَلَيكُم بِالدُّلجَةِ فَإِنَّ الأَرضَ

در شب زيراكه وارد شده است بر شما باد در تاريكى شب زيراكه زمين

تُطوَى بِاللَّيلِ مَا لَا تُطوَى بِالنَّهَارِ وَلَا يُنزِلُ مَا

پيچيده ميشود در شب قدرى كه پيچيده نميشود بروز و فرود نيايد





وَيُوَاسِي عَلَيْهِمْ وَيُرَافِقُ الرَّاحِلَةَ وَيَنْزِلُ أَحْيَانًا

فَفِيهِ إِقَامَةٌ لِلسُّنَّةِ وَتَرْفِيهٌ لِلدَّابَّةِ وَإِسْرَارٌ

لِلْكَارِي وَرِيَاضَةٌ لِلنَّفْسِ وَتَحَرُّزٌ عَنْ ضَعْفِ الْأَعْضَاءِ

وَلَا يَنَامُ عَلَيْهَا إِلَّا نَوْمَةً خَفِيفَةً وَلَا يُوقَفُ عَلَيْهَا

وَوَرَدَ لَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَ دَوَابِّكُمْ كَرَاسِيَّ وَلَا يَنْفَرِدُ

و خواب نکند بر دابه مگر خواب سبک و توقف نکند …



وَلَا يَنْفَرِدُ عَنِ الرُّفْقَةِ وَيَحْرُسُ بِالنَّوْبَةِ وَيَنَامُ فِي

ونه جدا شود در راه از رفیقان   ونگهدارد و پاسبانی کند بنوبه   وخواب کند در

أَوَّلِ اللَّيْلِ جَاعِلًا رَأْسَهُ عَلَى الْعَضُدِ وَفِي آخِرِهِ

اول شب درحالیکه نهنده باشد سر خود را بر بازوی خود وخواب کند در آخر شب

عَلَى الْكَفِّ وَيُقِيمُ الْعَضُدَ لِئَلَّا يَشْتَدَّ النَّوْمُ

درحالیکه نهاده باشد ... دستاده کند بازو را تا سخت وگران نیاید خواب وهمراه نگیرد مسافر

جَرَسًا وَلَا شَاعِرًا وَلَا سَاحِرًا وَلَا كَاهِنًا وَلَا مُنَجِّمًا

جرس را ونه همراه گیرد شاعر را ونه همراه گیرد ساحر را ونه همراه گیرد کاهن را ونه منجم را

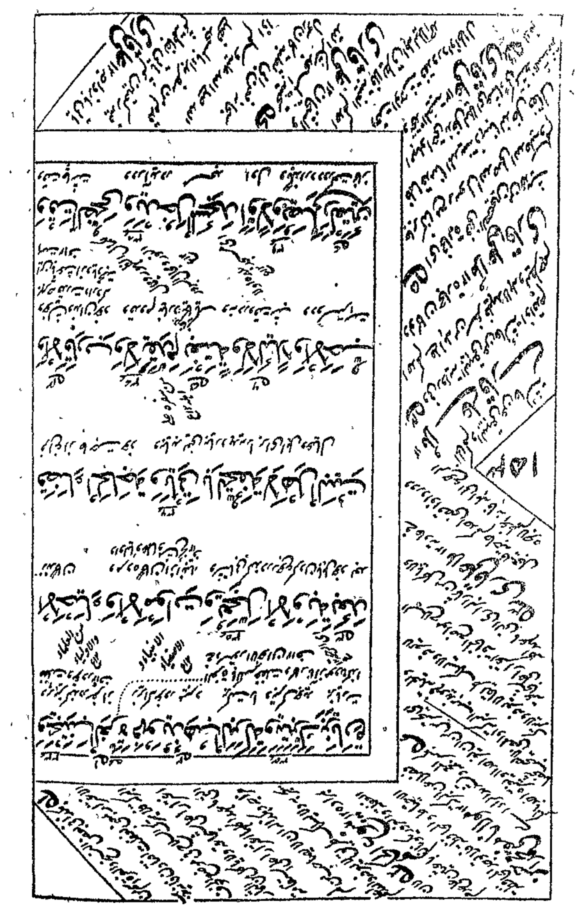
وَلَا جُلَالَةً وَلَا كَلْبًا وَيُؤَذِّنُ إِنْ ضَلَّ الطَّرِيقَ

ونه همراه گیرد گاو وشتر ... ونه همراه گیرد سگ را   واذان بگوید چون گم کند راه را

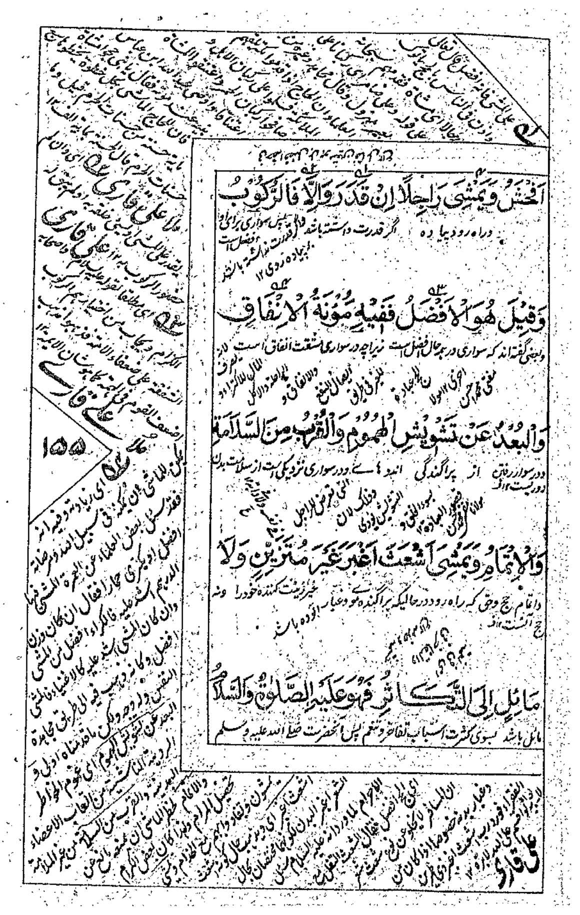
فقد ورد اذا تغولت الغيلان نادى

١٥١









أَخْشَنُ وَيَمْشِي رَاجِلًا إِنْ قَدَرَ وَإِلَّا فَالرُّكُوبُ

و در راه رود پیاده اگر قدرت داشته باشد و اگر قدرت نداشته باشد پس سواری برای او افضل است

وَقِيلَ هُوَ الْأَفْضَلُ فَفِيهِ مُؤْنَةُ الْإِنْفَاقِ

و بعضی گفته اند که سواری در همه حال افضل است زیرا چه در سواری مشقت انفاق است

وَالْبُعْدُ عَنْ تَشْوِيشِ الْهُمُومِ وَالْقُرْبُ مِنَ السَّلَامَةِ

و دوری از پراگندگی اندوه‌ها و در سواری نزدیکی است از سلامت بدن

وَالْإِتْمَامُ وَيَمْشِي أَشْعَثَ أَغْبَرَ غَيْرَ مُتَزَيِّنٍ وَلَا

و اتمام حج و حق که راه رود در حالیکه پراگنده مو و غبار آلوده باشد غیر زینت کننده خود را و نه

مَائِلٍ إِلَى التَّكَاثُرِ فَهُوَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

مائل باشد بسوی کثرت اسباب تفاخر و تنعم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم



فَعَلَ كَذٰلِكَ وَلِخَبَرٍ عَنْ مُبَاهَاتِهِ تَعَالَى بِهِ وَ

کرد همچنین و خبر داد آنحضرت از فخر کردن وی تعالی بکسی که

يَتَقَرَّبُ بِإِرَاقَةِ دَمٍ وَإِنْ لَمْ يَجِبْ وَوَرَدَ ق

نزدیکی جوید بخدا تعالی بریختن خون قربانی اگرچه واجب نباشد

وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ الآيَةَ وَلِأَنَّ مُمَاكَسَةَ فِي

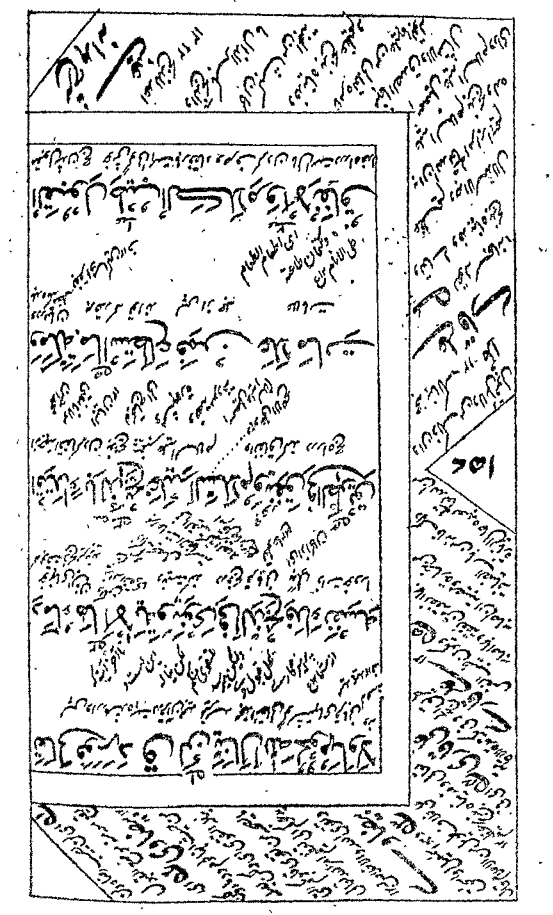
و کسیکه تعظیم کند نشانهای خدا تعالی را و کشاکش کند در

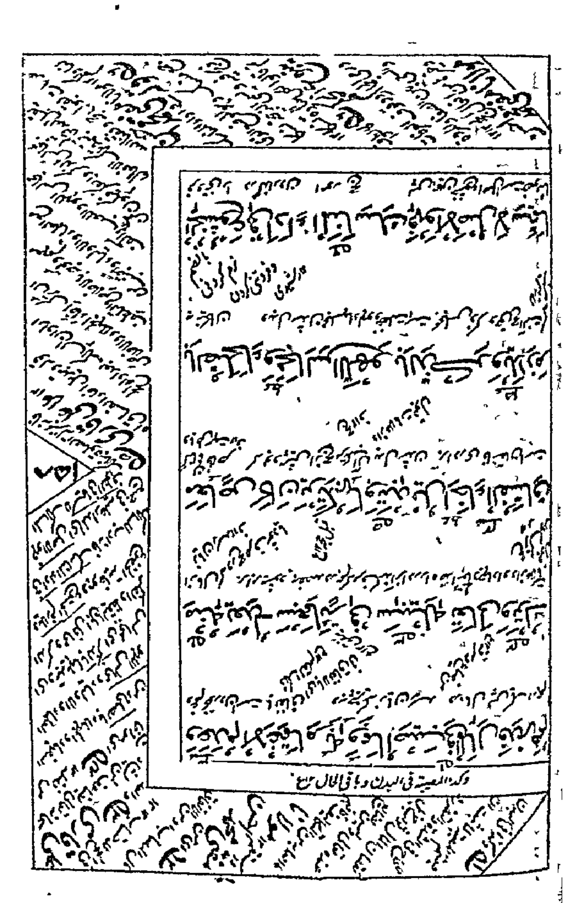
شِرَاءِ الْهَدْيِ وَالْأُضْحِيَةِ فَالْمَقْصُودُ تَزْكِيَةُ

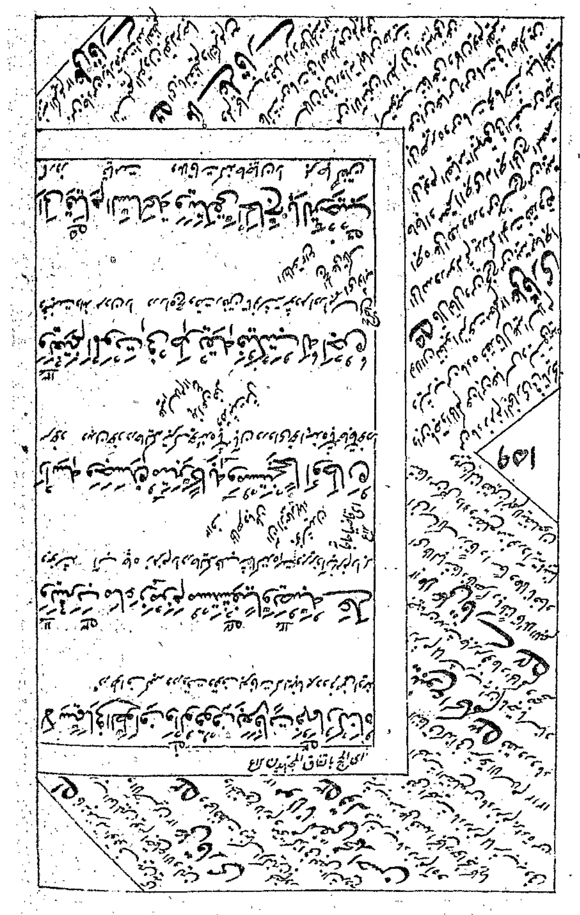
خریدن هدیه و قربانی : زیراکه مقصود اصلی از ذبح هدیه

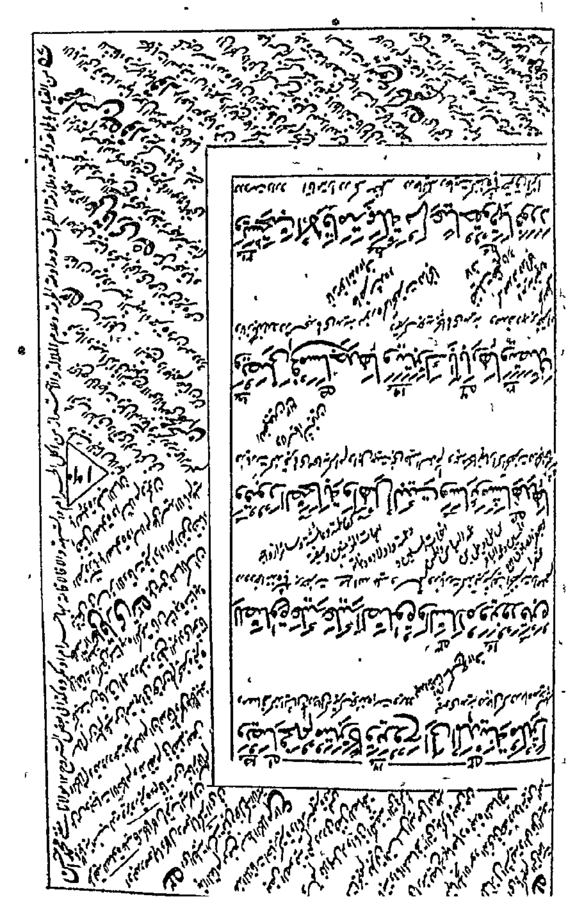
النَّفْسِ عَنْ رَذِيلَةِ الْبُخْلِ وَتَحْلِيَتُهَا بِتَعْظِيمِهِ تَعَالَى

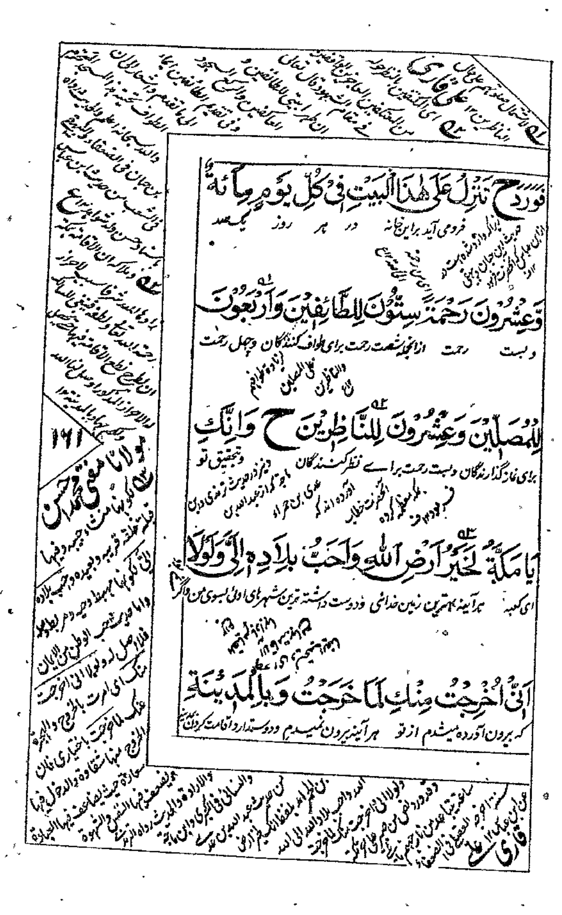
نفس است از عیب بخل و زینت دادن اوست بتعظیم وی تعالی











١٦١

فوردح تنزل علی هذا البیت فی کل یوم مائة

فرود می آید برین خانه در هر روز یکصد

وعشرون رحمة ستون للطائفین واربعون

و بست رحمت از انجمله شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل رحمت

للمصلین وعشرون للناظرین ح وانک

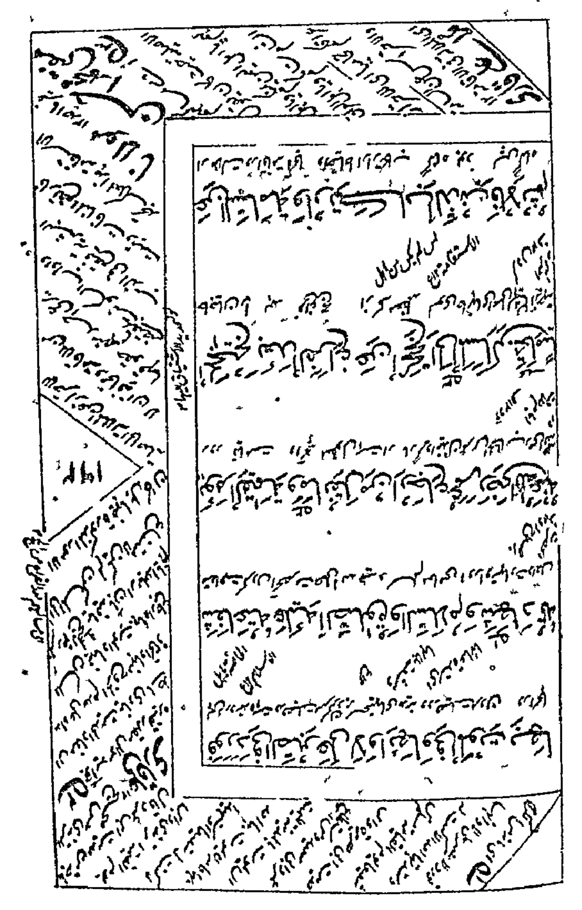
برای نماز گذارندگان و بست رحمت برای نظر کنندگان و بتحقیق تو

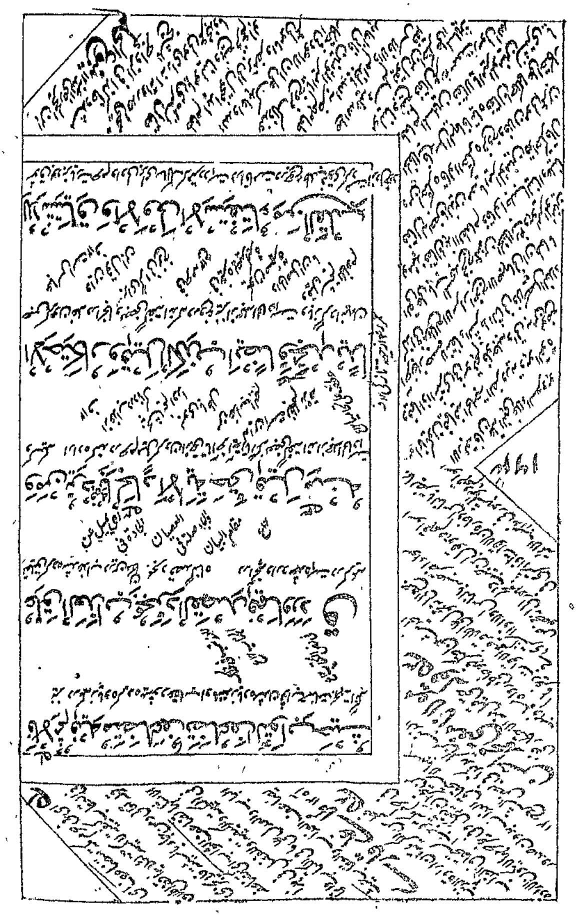
یا مکة لخیر ارض الله واحب بلاد الله الی ولولا

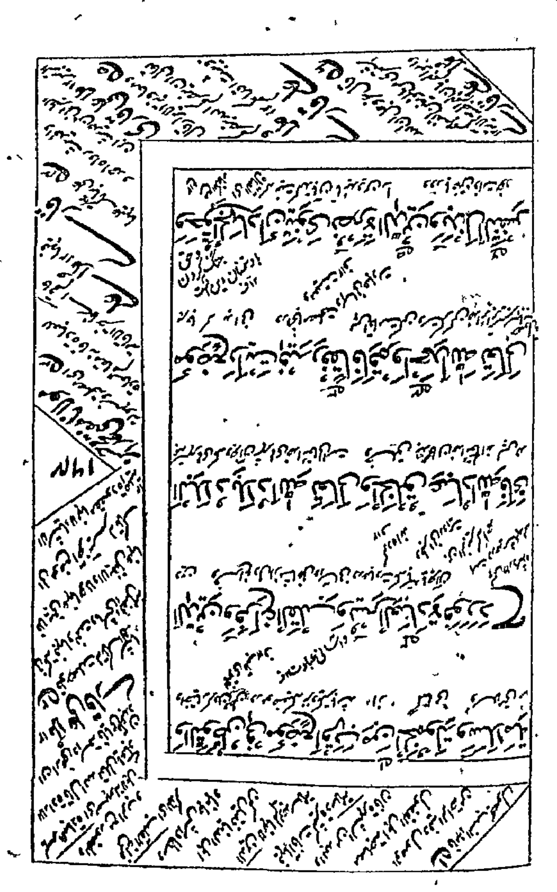
ای کعبه هر آینه بهترین زمین خدائی و دوست داشته ترین شهرهای اوئی بسوی من واگر

انی اخرجت منك لما خرجت وبالمدینة

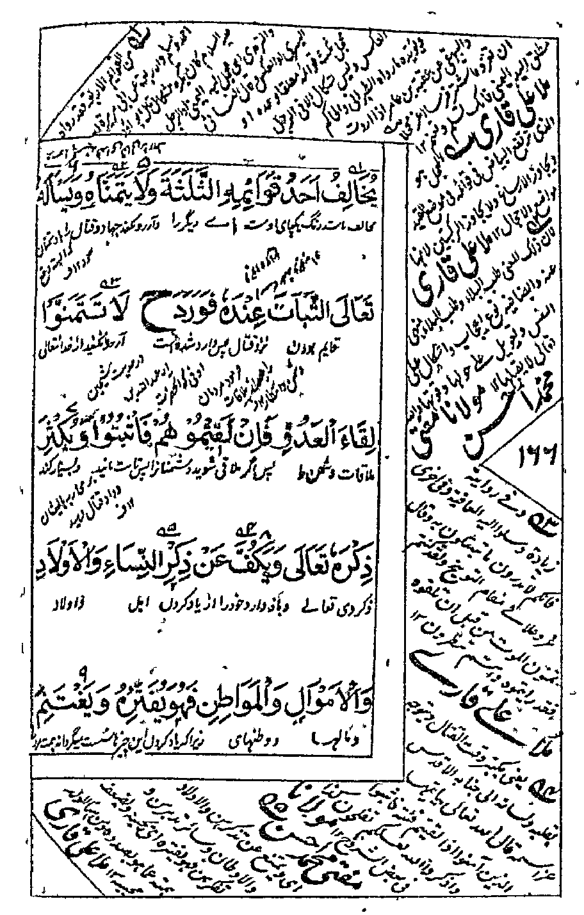
که بیرون آورده میشدم از تو هر آینه بیرون نمیشدم و دوست دارد اقامت کردن بمدینه











يُخَالِفُ أَحَدٌ قَوَائِمَهُ الثَّلٰثَةَ وَلَا يَتَمَنَّاهُ وَيَسْأَلُهُ

مخالف باشد رنگ یکپای او دست و پای دیگر را و آرزو نکند جهاد و قتال را

تَعَالَى الثَّبَاتَ عِنْدَ فَوْرِدِ لَا تَتَمَنَّوْا

تعالی ثبات ... آرزو مکنید از خدا تعالی

لِقَاءَ الْعَدُوِّ فَإِنْ لَقِيتُمُوهُمْ فَاثْبُتُوا وَيُكْثِرُ

ملاقات دشمن را پس اگر ملاقی شوید دشمنان را پس ثابت باشید و بسیار کند

ذِكْرَهُ تَعَالَى وَيَكُفُّ عَنْ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَالْأَوْلَادِ

ذکر حق تعالی و باز دارد خود را از یاد کردن اهل و اولاد

وَالْأَمْوَالِ وَالْمَوَاطِنِ فَهُوَ يَقْتُلُ وَيَغْنَمُ

و مالها و وطنهای ... زیرا که یاد کردن این چیزها باعث ... میگرداند

وَتَمَنِّيهِمُ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالَى فَوَرَدَ

وغبطت شمار و کشته شدن را در راه خداے تعالی پس وارد شده است

ق وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

وگمان مبر آنان را که کشته شده اند بصدق در راه خدا تعالی

أَمْوَاتًا الآيَة ح إِنَّ أَرْوَاحَ الشُّهَدَاءِ فِي حَوَاصِلِ

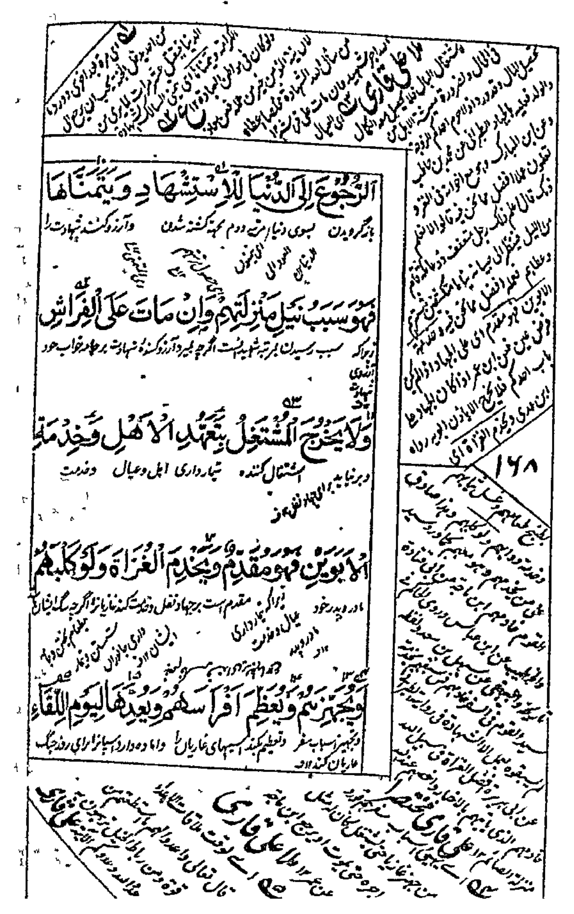
...یشان مردگانند تا آخر آیة که این است بل احیاء... بتحقیق ارواح شهیدان در درون

طَيْرٍ خُضْرٍ يَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ تَشَاءُ

پرندگان سبز است میچرند آن پرندها از جنت بهر جا که میخواهند

وَتَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ مِنَ الْعَرْشِ وَيَوَدُّونَ

و بازگشت میکنند بسوی قندیلهای که آویخته شده است بعرش که حکم آشیانه دارد و دوست



الرُّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا لِلْاِسْتِشْهَادِ وَيَتَمَنَّاهَا

بازگرویدن بسوی دنیا مرتبه دوم کشته شدن وآرزو کند شهادت را

فَهُوَ سَبَبُ نَيْلِ مَنْزِلَتِهِمْ وَإِنْ مَاتَ عَلَى الْفِرَاشِ

زیراکه سبب رسیدن بمرتبه شهیدانست اگرچه بمیرد آرزو کننده شهادت بر جامه خواب خود

وَلَا يَخْرُجُ الْمُشْتَغِلُ بِتَعَهُّدِ الْأَهْلِ وَخِدْمَةِ

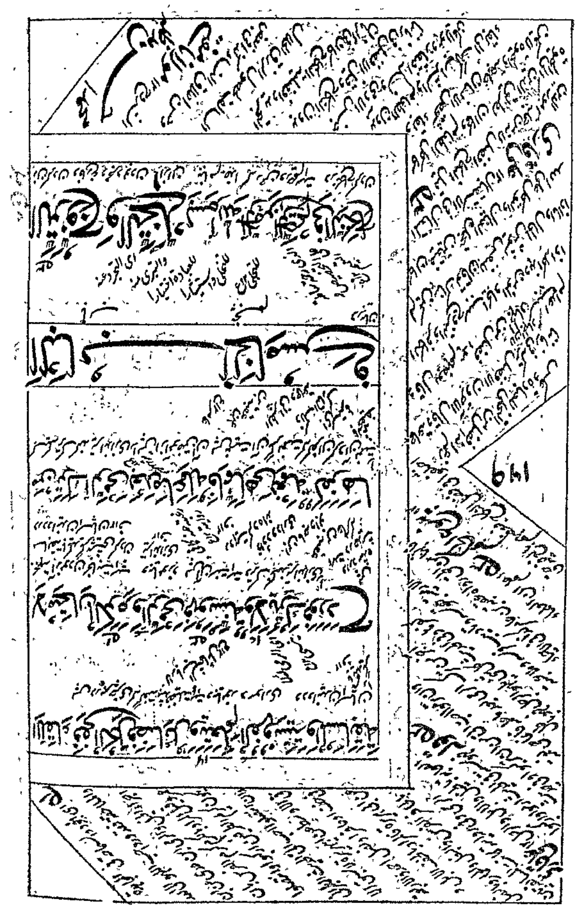
اشتغال کننده تیمارداری اہل وعیال وخدمت

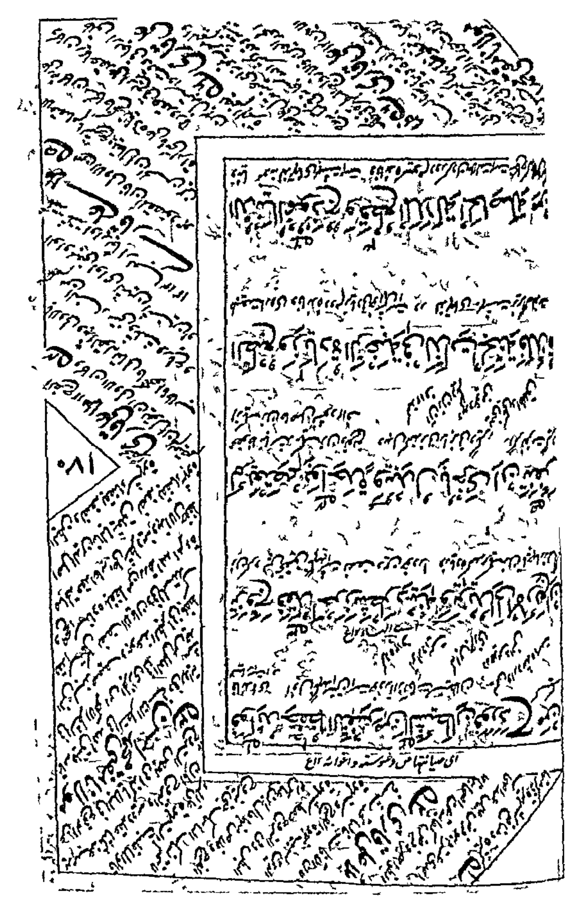
الْأَبَوَيْنِ فَهُوَ مُقَدَّمٌ وَيَخْدُمُ الْغُزَاةَ وَلَوْ كُلَّهُمْ

مادر وپدر خود زیراکه مقدم است بر جهاد نفل وخدمت کند غازیان را اگرچه سگ ایشان

وَيُجَهِّزُهُمْ وَيُعَظِّمُ أَفْرَاسَهُمْ وَيُعِدُّهَا لِيَوْمِ اللِّقَاءِ

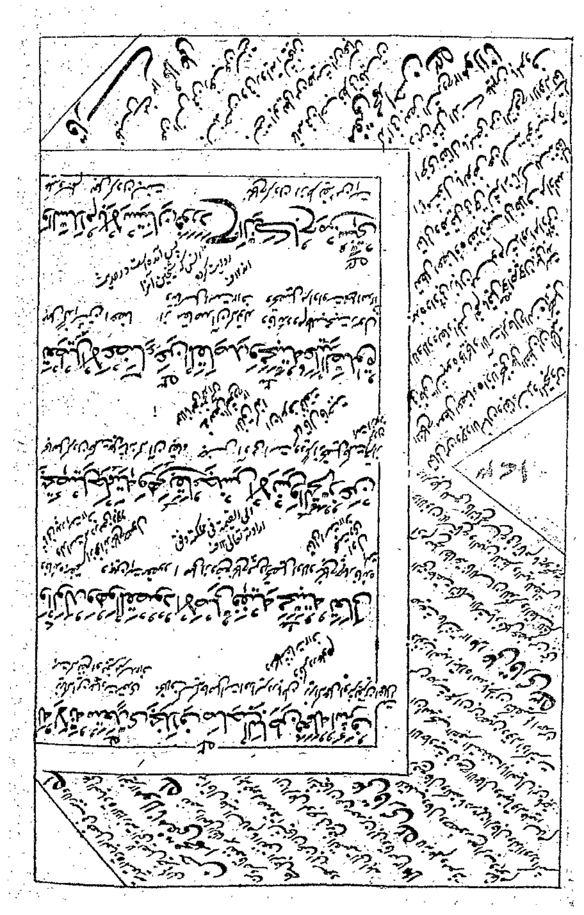
وتجهیز اسباب سفر وتعظیم کند اسپهای غازیان را وآماده دارد اسپان برای روز جنگ











[illegible]

بِكَثِيرِ الْأُمَمِ فَوَرَدَ تَنَاكَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أُبَاهِي

نکاح کنید تا [illegible] شوید [illegible] من مباهات [illegible]

بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَوْ بِالسِّقْطِ وَبِبَرَكَةِ الدُّعَاءِ

[illegible] اگرچه [illegible] فائده سیوم حصول [illegible]

أَنْ يَبْقَى بَعْدَهُ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مِنْ

[illegible]

الْعَمَلِ الْبَاقِي بَعْدَ الْمَوْتِ وَالشَّفَاعَةِ إِنْ مَاتَ قَبْلَهُ

جمله عملهای [illegible] باقی ماند بعد از موت و فائده چهارم حصول شفاعت [illegible]

فَوَرَدَ إِنَّ الطِّفْلَ يَجُرُّ بِأَبَوَيْهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَأَفَاتَ

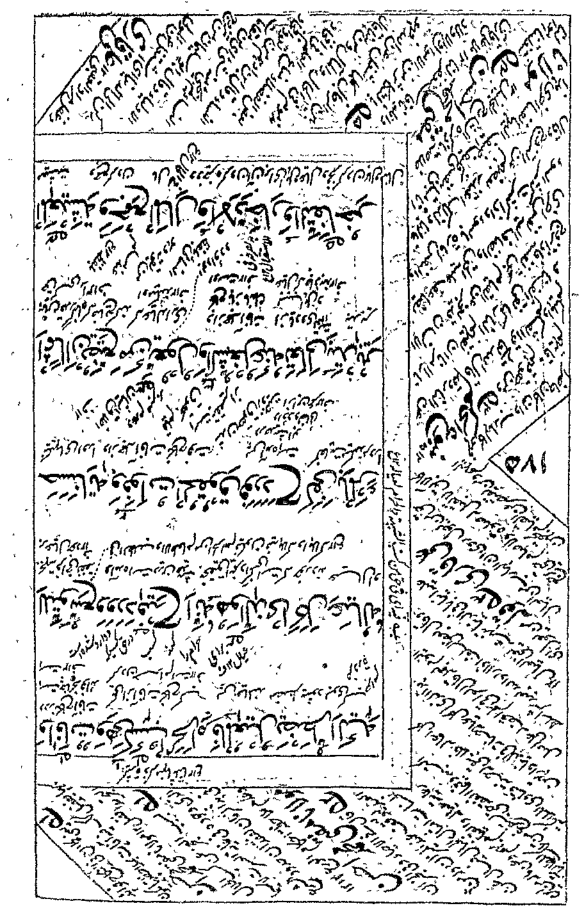
[illegible] پدر و مادر خود را بسوی بهشت

١٧٤

علي قاري [illegible] مختصر ابن [illegible]

قال كل عمل ابن آدم منقطع [illegible]

[illegible]





والاستغراق بالتمتع والموانسة فان تحققت

و مستغرق شدن بانتفاع زنان و انس گرفتن بصحبت ایشان پس اگر متحقق شود در شخصی

الفائدة وانتفت الآفة يتعين النكاح وان

فائده نکاح [illegible] و منتفی گشت آفت [illegible] متعین میشود نکاح [illegible] و اگر

انعكس يتعين التجرد وان تقابلا يأخذ بالراجح

منعکس شد امر یعنی متعین شود امر ترک نکاح و اگر فوائد و آفات هر دو [illegible] اختیار کند غالب را

ففوات الشغل بالله تعالى وطيب اللقمة اخس

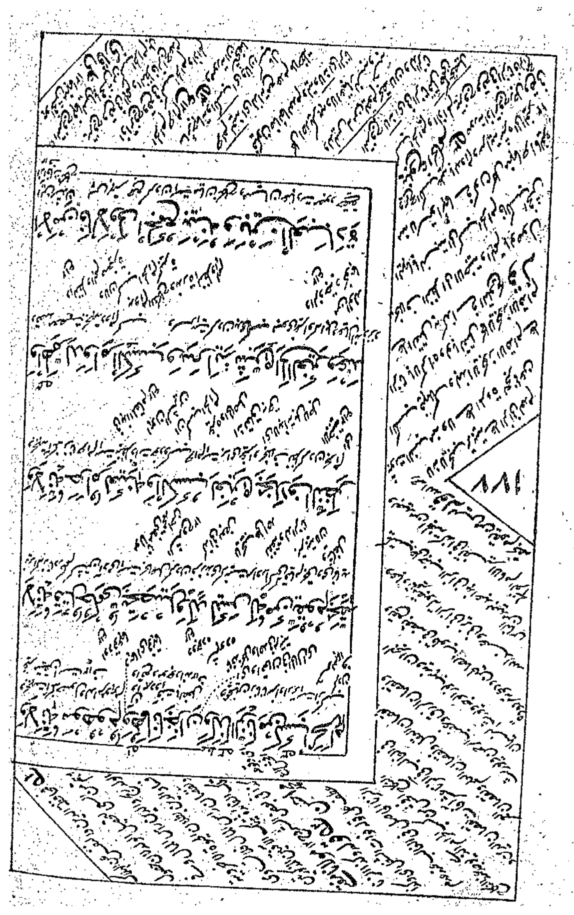
پس [illegible] اشتغال بسوی تعالی [illegible] حلال [illegible] تر است

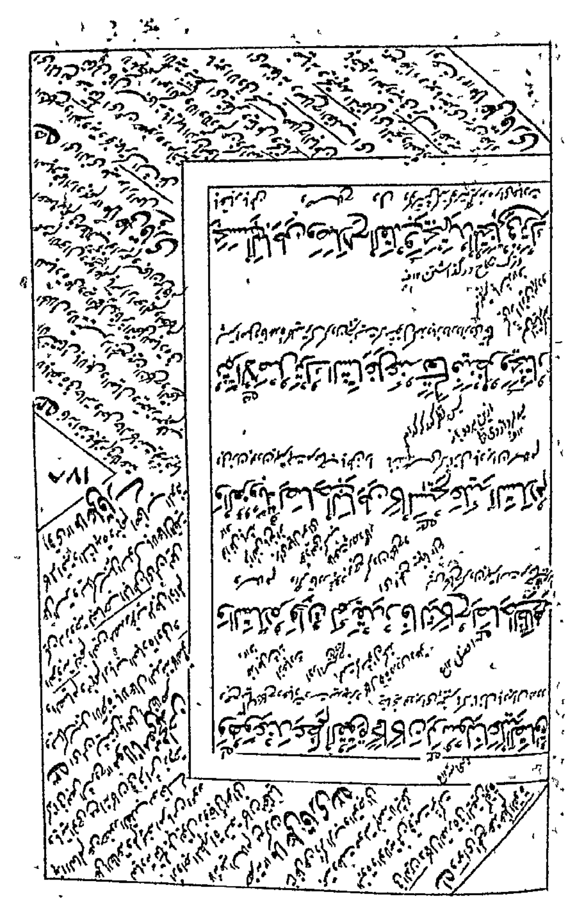
من فوات الولد لانه لا يحصل بهما ولانه

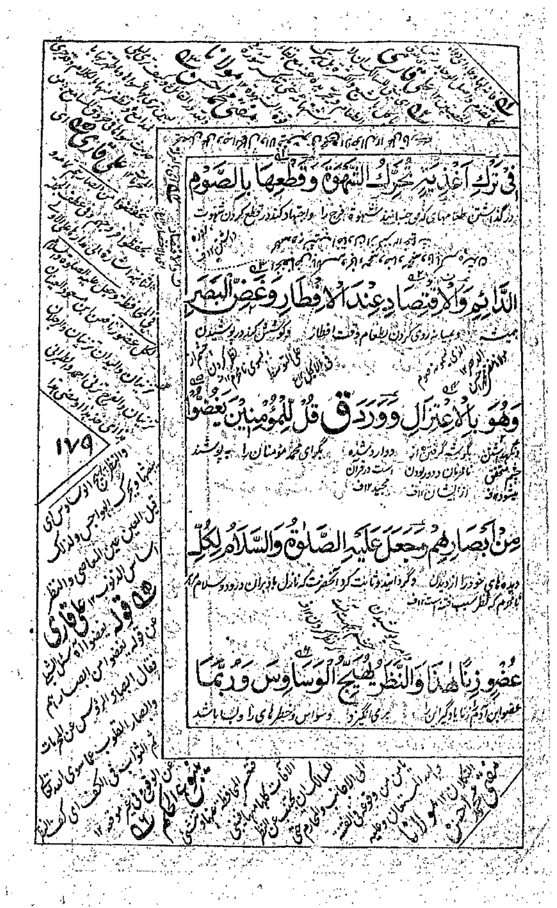
از حاصل نشدن فرزند [illegible] هر دو آفت [illegible]

ملا علی قاری

مفتی محمد احسن مولانا







في ترك آغذية تحرك الشهوة وقطعها بالصوم

در گذاشتن طعامهای که جنبانند شهوة فرج را و اجتهاد کنند در قطع کردن شهوت

الدائم والاقتصاد عند الافطار وغض البصر

همیشه و میانه روی کردن بطعام وقت افطار و کوشش کردن در پوشیدن

وهو بالاعتزال وورد ق قل للمؤمنين يغضوا

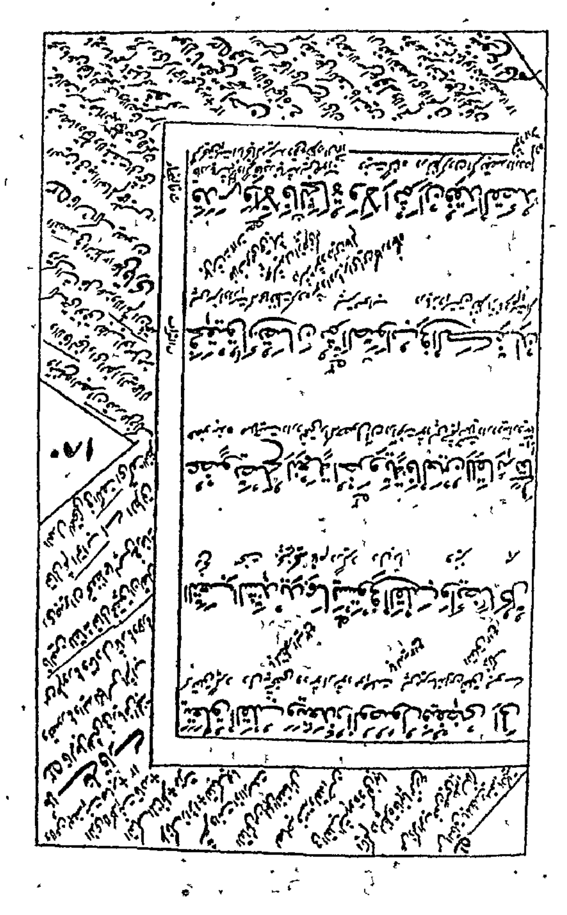
بگو ای محمد مؤمنان را بپوشند

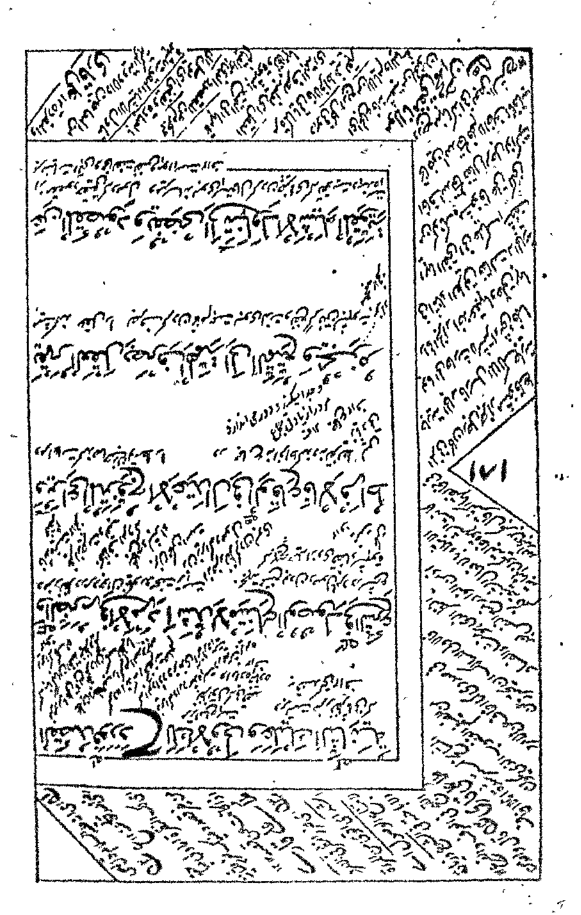
من ابصارهم وجعل عليه الصلوة والسلام لكل

دیده های خود را از دیدن و گردانید و ثابت کرد آنحضرت که نازل باد بران درود و سلام مر هر

عضو زنا هذا والنظر يهيج الوساوس وربما

عضوا بن آدم زنا یاد گیر این را بحری انگیزد وسواس و خطرهای را و بسا باشد







للشهوة وهو كتشبيه السبع الضاري والعشق

وهو يجعله أضل من الأنعام ويبلغ الخطبة

وإن كان تزوجها للولي وينظرها قبله تقربا إلى الفقه

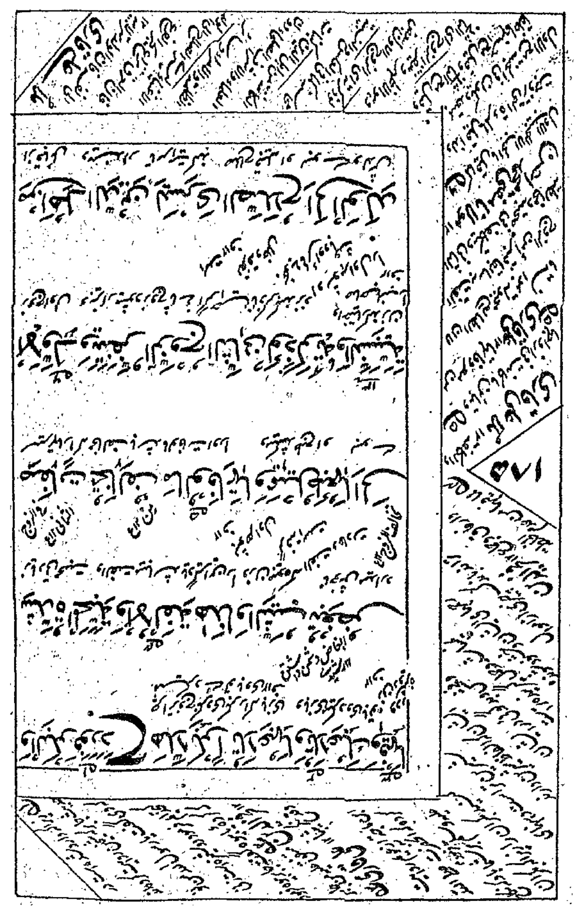
ويعقد في المسجد فورد اجعلوه في المسجد

وفي الشوال ففيه كان نكاح عائشة رضي الله تعالى عنها

١٨٢









يعني لازاد الناس بيوم

ويقولون له سبحانه ١٢

مولانا مفتي محمد حسن

وقيل اولى ان يكون في بيان الفصل

على خطبة اخيه فهو ايذاء ويعلن فورد اعلنوا

بر خطبه برادر مسلمان دیگر زیراکه همین ... ایذاء او است ... آشکارا کنند نکاح را

النكاح وينثر السكر واللوز على رأسهما

نکاح را ... و پراگنده کرده شود قند و بادام بر سر هر دو زن و مرد

وينهب القوم فهو سنة ويغسل الزوج رجليها

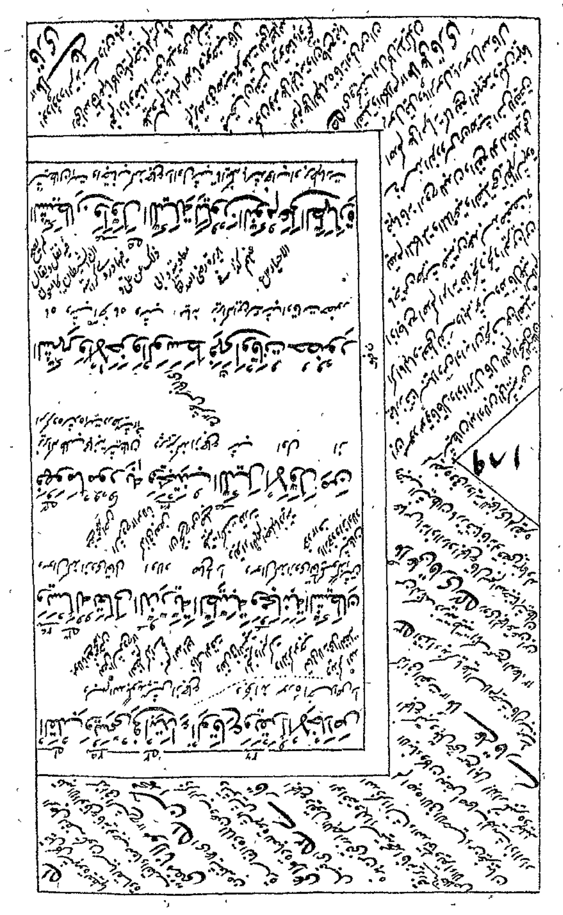
و غارت کنند آنرا جماعت حاضران که آن سنت است و بشوید شوهر هر دو پای زن را

ويرمي الماء في زوايا البيت ليدخله البركة وينوي

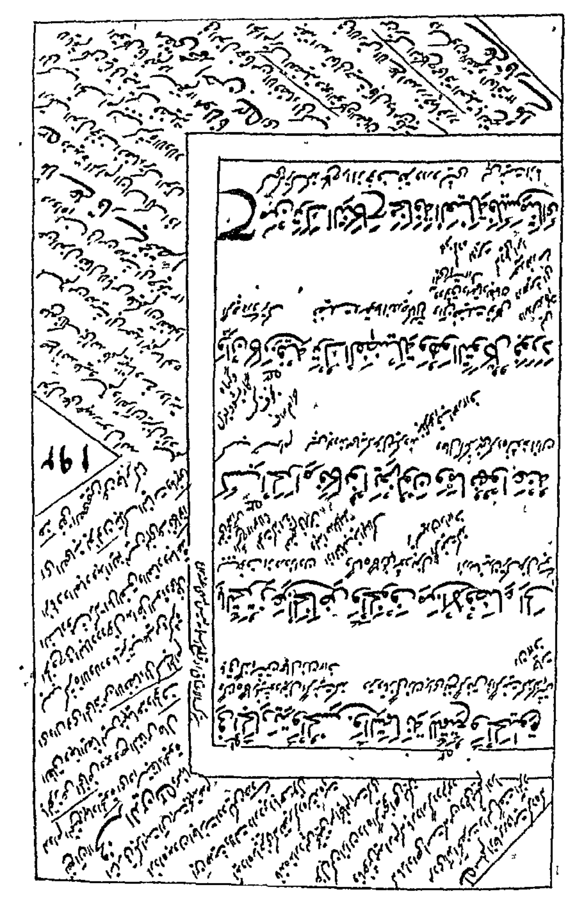
و بیندازد آن آب را در گوشه‌های خانه تا در آید او را برکت ... و نیت کند

في المباشرة تحصين الفرج وتفريغ القلب

در جماع نگه داشتن فرج از محارم و فارغ کردن قلب ...









أي من أخلاقنا وبأثر إن خاف ولادة البنت

يعني ترک نکاح بخوف درويشي وگنه گار ميشود بعزل اگر بکند آنرا از خوف تولد شدن دختر که

فهو عادة الجاهلية أو أراد المبالغة في النظافة فهو

زيرا که خوف از ولادت دختر عادت وگناه گار ميشود بعزل اگر در پاکی زنان پس عزل اين قصد
جاهليت است که از تولد دختر غمگين مي اراده کند بآن مبالغه را
شدند وآنها را زنده در گور ميکردند ١٢ ف

بدعة ويفرح بالمولود فورد أنه نور في الدنيا

بدعت است که در زمان سلف نبوده ١٢ ف وخورسند گردد بتولد فرزند پسر باشد يا دختر ١٢ ف پس وارد شده است در حديث به تحقيق که ولد روشنائي چشم است در دنيا ١٢ ف

وسرور في الآخرة ولا يغتم بالبنت لأن الصلاح مستور

وخوشوقتي است در آخرت ۔ وغمگين نشود بولادت دختر زيرا که صلاح حال ونيکي پوشيده است

ويزداد فرحا مخالفة للجاهلية وورد بركة

وزياده کند شادي را از جهة مخالفت ارباب جاهليت ووارد شده است در حديث دختر برکت

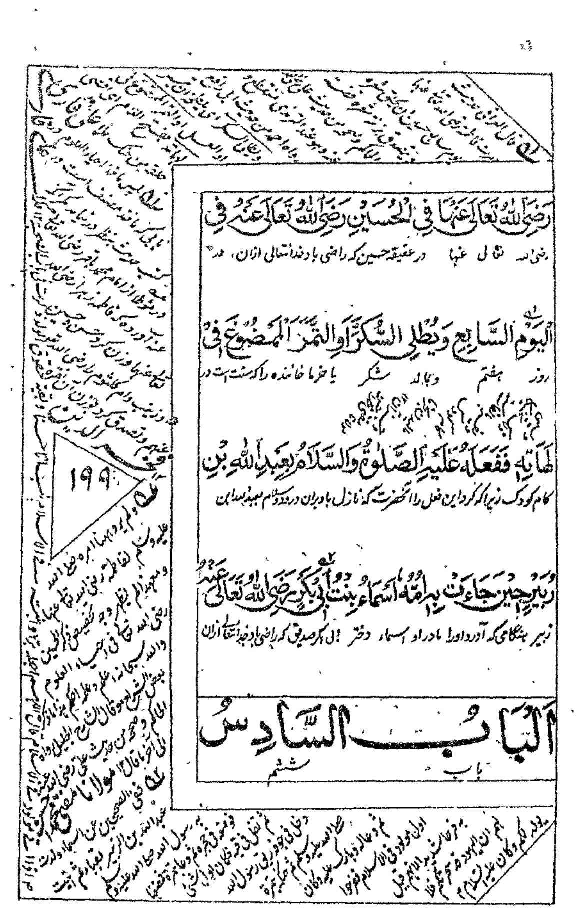












رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا فِي الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ فِي

رضی الله تعالی عنها در عقیقه حسین که راضی باد خدا تعالی ازان، در

الْيَوْمِ السَّابِعِ وَيُطْلَى السُّكَّرُ أَوِ التَّمْرُ الْمَضْغُوعُ فِي

روز هفتم و بمالد شکر یا خرما خائنده را که سنت است در

لَهَاتِهِ فَفَعَلَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بِعَبْدِ اللهِ بْنِ

کام کودک زیرا که کرد این فعل را آنحضرت که نازل باد بران درود وسلام بعبد الله ابن

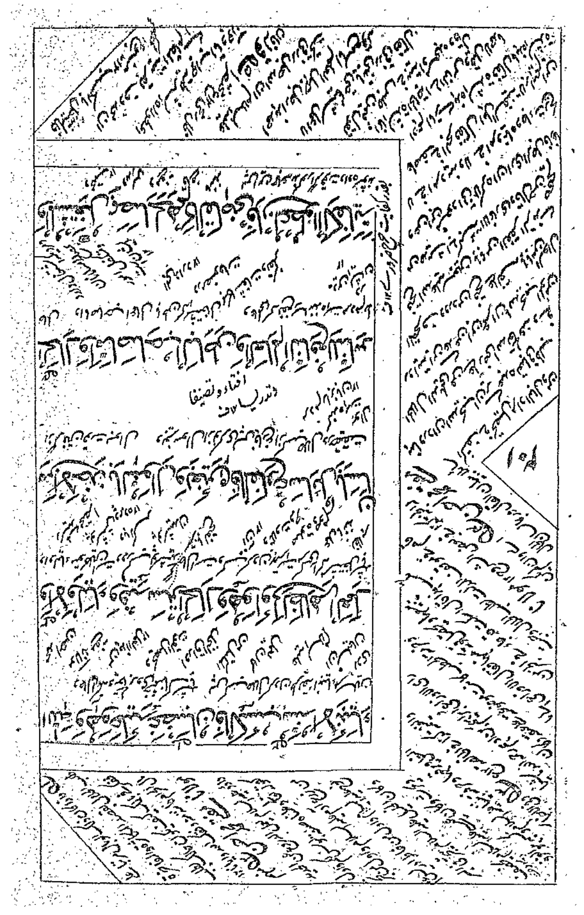
زُبَيْرٍ حِيْنَ جَاءَتْ بِهِ أُمُّهُ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ

زبیر هنگامی که آورد اورا مادر او اسماء دختر ابی بکر صدیق که راضی باد خدا تعالی ازان

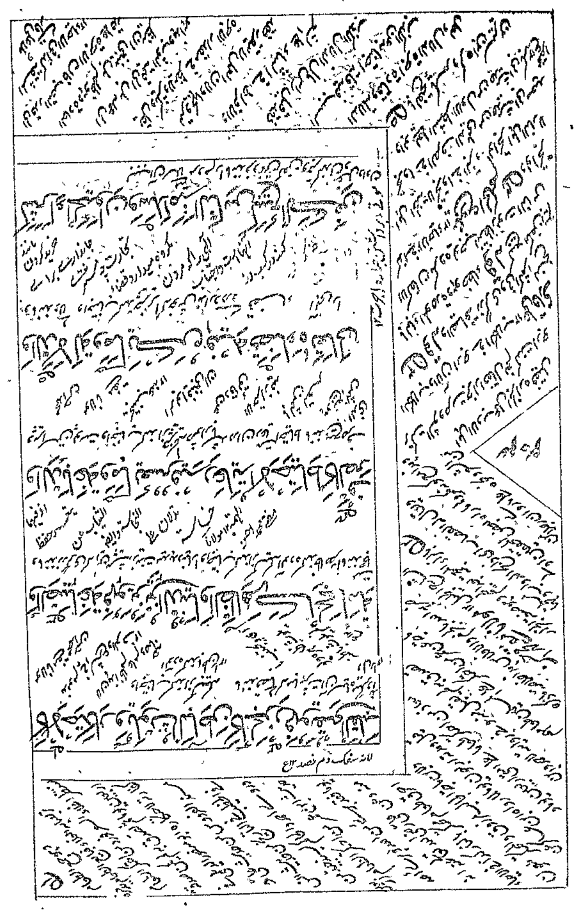
اَلْبَابُ السَّادِسُ

باب ششم



















وَيُبَادِرُ فِي إِعْطَاءِ الْأَجْرِ وَقَضَاءِ الدَّيْنِ قَبْلَ الْأَجَلِ

و در ادا کردن وام پیش از مدت معین

بِأَحْسَنِ مَا شُرِطَ وَيَنْوِي الْقَضَاءَ كَذَلِكَ إِنْ عَجَزَ فَوَرَدَ

به نیکوترین چیزی که شرط کرده ونیت کند ادای وام را همچنین اگر عاجز شود از ادا آن

یعنی به نیکوترین چیزی که شرط کرده بود

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَدْعُونَ لَهُ حَتَّى يَقْضِيَهُ

بتحقیق فرشتگان دعا میکنند مر او را تا آنکه ادا کند وام را

وَيَسْتَدِينُ فِي ضَعْفِ قُوَّةٍ فِي سَبِيلِهِ تَعَالَى وَتَكْفِينِ مَيِّتٍ

وام بگیرد در ناتوانی قدرت خود در راه وی تعالی و وام بگیرد در کفن کردن مرده

مُقِلٌّ وَنِكَاحٍ يَتَعَفَّفُ بِهِ عَلَيْهِ تَعَالَى فَهُوَ يَقْضِيهَا

در نکاحی که عفیف شود بسبب وی در حال بودن وی متوکل بر حق تعالی و وی تعالی ادا میکند آن را

قاری

ويقيل ان ندم البائع فوعد عليه اقالة الله تعالى يوم

اگر پشيمان شود فروشنده پس وعده کرده شده است در گرداندن خدا تعالى روز

القيمة عثرته ويعامل الفقير نسيئة على عزم الترك

قيامت لغزش اقاله کننده را و معامله کند درويش را بمهلت بر قصد ترک مطالبه و تقاضا

ان لم يظهر غناه ويكيل الطعام اخذا واعطاء

اگر ظاهر نشود توانگری او و حق آنست که پيمانه کند غله را در حال گرفتن و در حال دادن

ففيه البركة ويختار حرف السلف كالحرث والحمل

زيرا که درين فعل برکت است و اختيار کند کارگری های سلف را مانند کشت کردن

والنجر والخياطة والقصر والخصف والرعي والكتابة

و چوب تراشی کردن و جامه دوختن و گازری کردن و نعل بستن و شبانی

٢١١

وَالْكِتَابَةِ فَوَرَدَ خَيْرُ تِجَارَاتِكُمُ الْبَزُّ وَخَيْرُ صِنَاعَاتِكُمُ

و نوشتن کتابت پس وارد شده است در حدیث بهترین سوداگریهای شما جامه فروشی است و بهترین کاریگریهای شما

الْخَرْزُ وَيَلْزَمُ مَا رُزِقَ فِيهِ وَيَتْرُكُ مَا اتَّجَرَ فِيهِ ثَلَاثًا

دوختن مشک و موزه است و لازم گیرد چیزی را که روزی داده شده است طالب را دروی و انتفاع یافته و ترک بکند چیزی را که تجارت کرده باشد دروی سه مرتبه

فَلَمْ يُرْزَقْ وَيَتَّخِذُ الْغَنَمَ وَالدَّجَاجَ وَنَحْوَهَا لِلدَّرِّ

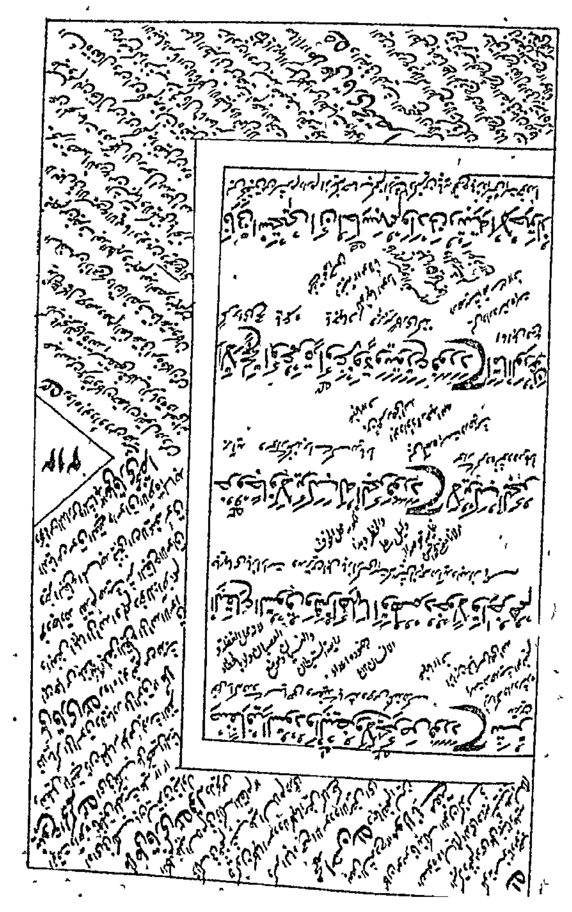
و رزق داده نشد و سود نیافت دران و بگیرد بز و ماکیان و مانند آنرا برای شیر گرفتن

وَالنَّسْلِ فَفِيهَا عُشْرُ الرِّزْقِ فَكَانَ لَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ

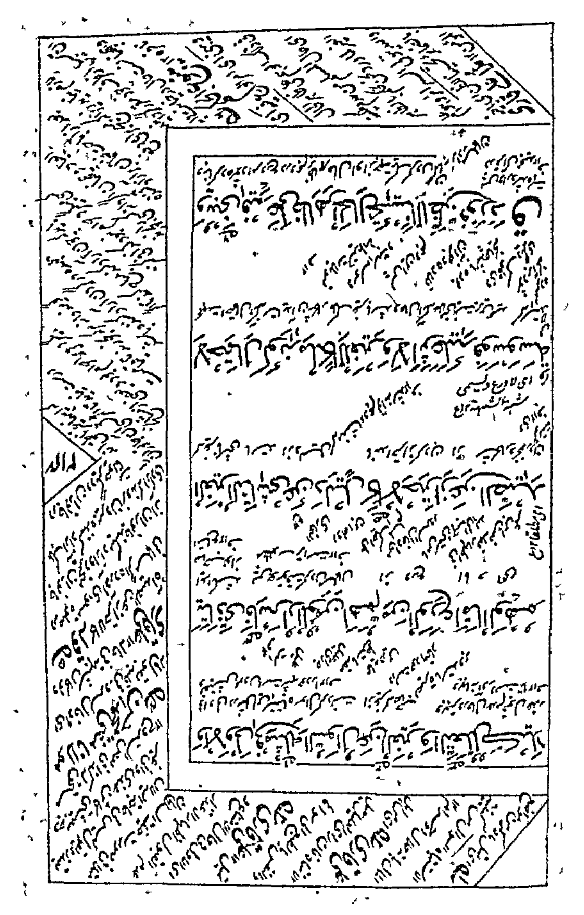
و برای زاده پیدا کردن پس در این حیوانات دهم حصه رزق است پس بود آنحضرت را که نازل باد بران درود

وَالسَّلَامُ بُعْرَانٌ وَغَنَمٌ مِنْ لَبَنِهَا قُوتُ أَهْلِهِ وَيَحْنُو

و سلام شتران و گوسفندان که از شیر آنها قوت اهل بیت آنحضرت میشد

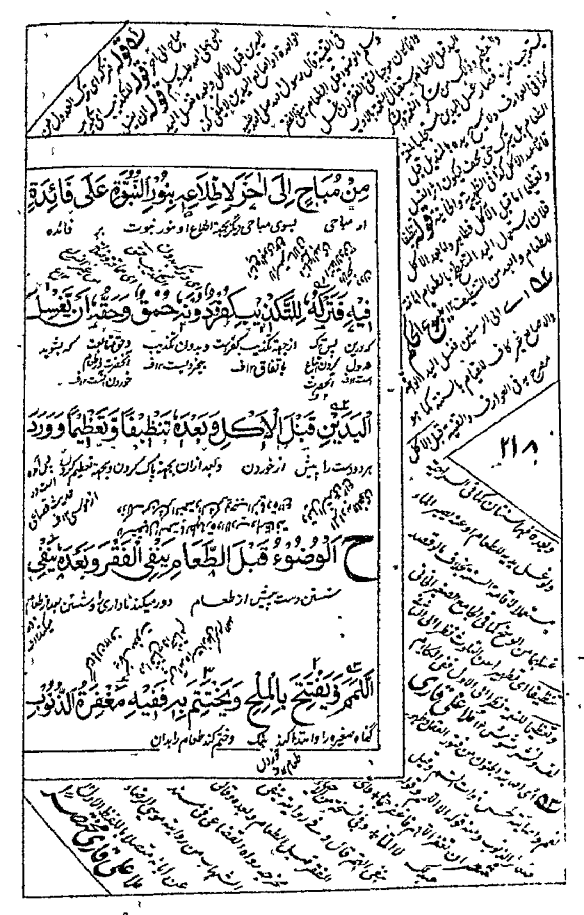












مِنْ مُباحٍ إلى آخَرَ لاِطِّلاعِهِ بِنُورِ النُّبُوَّةِ عَلى فائِدَةٍ

از مباحی بسوی مباحی دیگر بجهت اطلاع او بنور نبوت بر فائده

فِيهِ فَتَرْكُهُ لِلتَّكْذِيبِ كُفْرٌ وَدُونَهُ حُمْقٌ وَحَقٌّ أَنْ تَغْسِلَ

اليَدَيْنِ قَبْلَ الأَكْلِ وَبَعْدَهُ تَنْظِيفاً وَتَعْظِيماً وَوَرَدَ

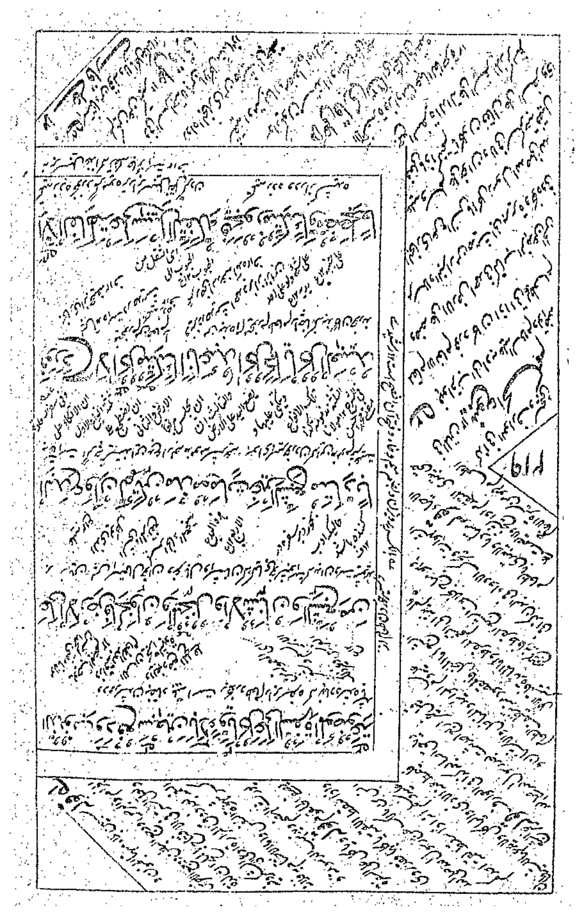
هر دو دست را پیش از خوردن وبعد از آن بجهت پاک کردن وبجهت تعظیم کردن

الوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ يَنْفِي الفَقْرَ وَبَعْدَهُ يَنْفِي

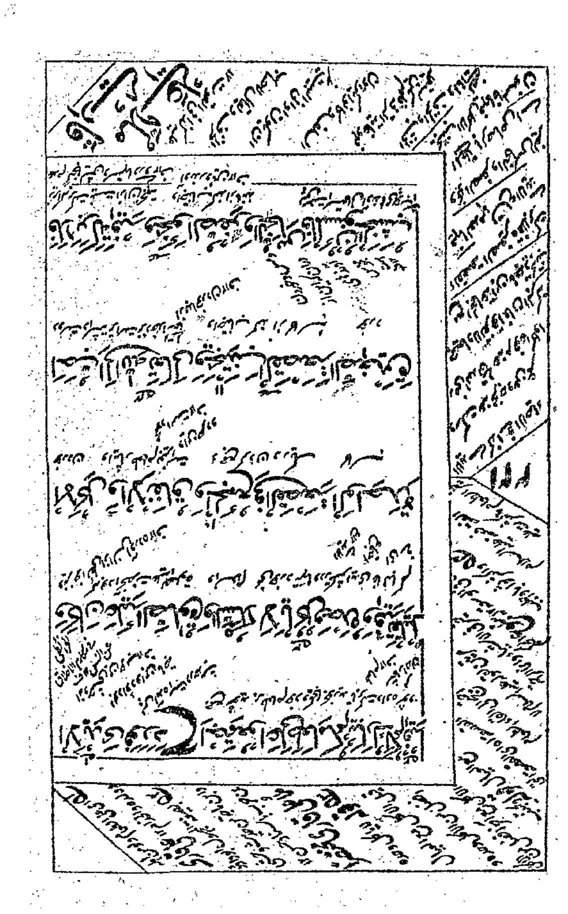
شستن دست پیش از طعام دور میکند ناداری را وشستن بعد از طعام

اللَّمَمَ وَيَفْتَحُ بِالمِلْحِ وَيَخْتِمُ بِهِ فَفِيهِ مَغْفِرَةُ الذُّنُوبِ

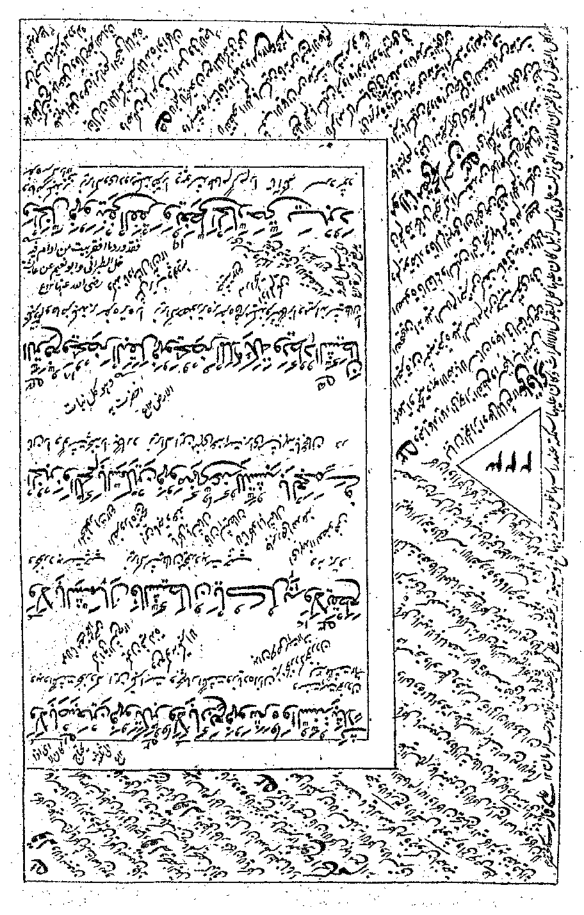
گناه صغیره را واستدا کند بنمک وختم کند طعام را بدان

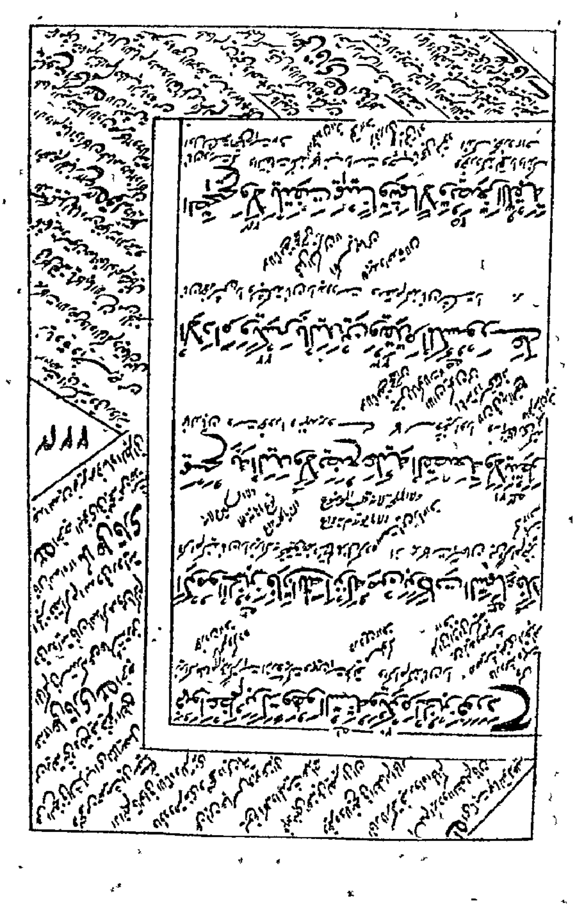






















العيال أو لاتباع النفس به فهو يورث الانقطاع

پس تکلف در ضیافت میکشد بسوی انقطاع محبت والفت

ويقدم ما يشتهي فورد من صادف من أخيه شهوة

وپیش آرد مهمان آنچه خواهش دارد

فقضاها غفر له ويضيف فورد لا خير فيمن لا يضيف

ويقصد به الأتقياء إعانة على البر دون الأغنياء

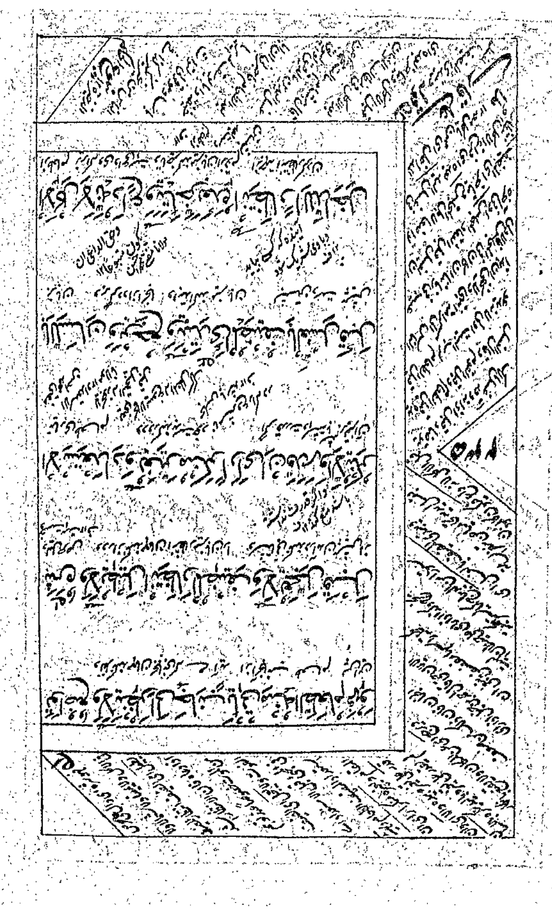
فورد إنه شر الطعام ولا يهمل الأقرباء والإخوان



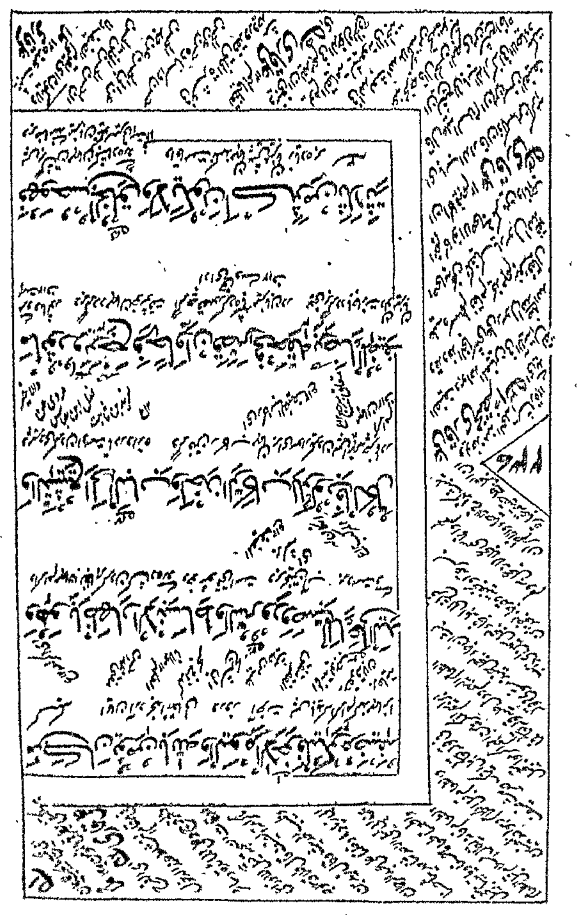




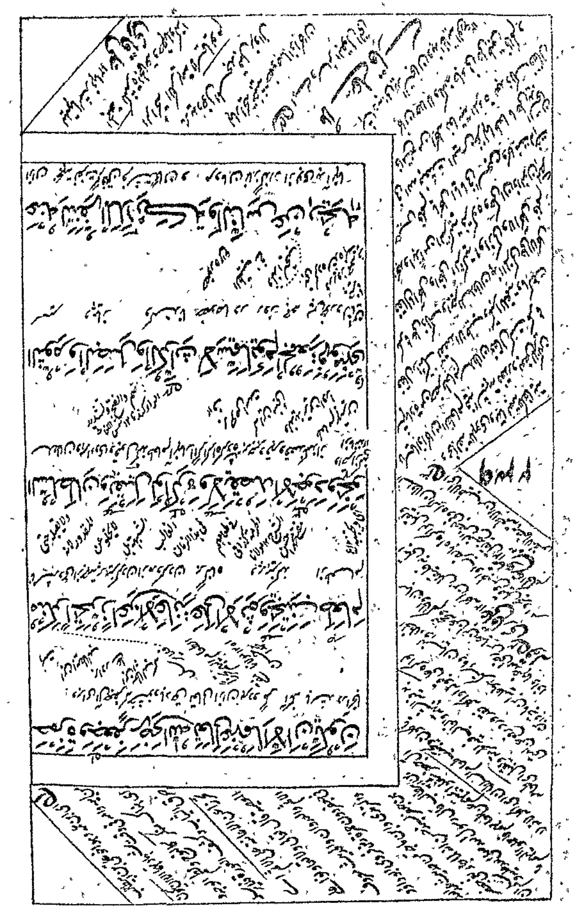
















وَلَا يُؤَاكِلُ الْأَشْرَارَ وَلَا يُشَارِبُهُمْ بَلِ الْأَتْقِيَاءَ وَالْعُلَمَاءَ

وطعام نخورد همراه مردم بد ونوشد آب را با ایشان بلکه بخورد ونوشد همراه پرہیزگاران وعالمان

فَهُوَ يُورِثُ الْحِكْمَةَ وَلَا يُوَاظِبُ عَلَى الْبُرِّ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ

زیراکه صحبت ایشان پیدا میکند ومواظبت نکند بر خوردن گندم پے درپے سه روز

عقل وہوش را

فَهُوَ الْمَرْوِيُّ وَيَأْكُلُ الشَّعِيرَ فَهُوَ أَكْثَرُ طَعَامِ الْأَنْبِيَاءِ

پس ہمین است مروی ازآنحضرت صلعم وبخورد اکثر نان جوین رازیراکه نان جوین بیشتر طعام انبیاء علیهم السلام بوده است

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَيَخْلِطُ الْبُرَّ بِهِ فَهُوَ سَبَبُ الْبَرَكَةِ وَيَأْكُلُ

که نازل باد بر ایشان سلام وبیامیزد گندم را بجو که آن سبب برکت است وبخورد

مِنَ التَّمْرِ الْأَوْتَارَ فَوَرَدَ ح مَنْ تَصَبَّحَ بِسَبْعٍ

از خرما طاق را کسیکه بخورد وقت صبح ناشتا هفت

ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبيت الليالي المتتابعة طاويا واهله لا يجدون عشاء وكان خبزهم خبز الشعير رواه الترمذي وصححه

ملا علی قاری





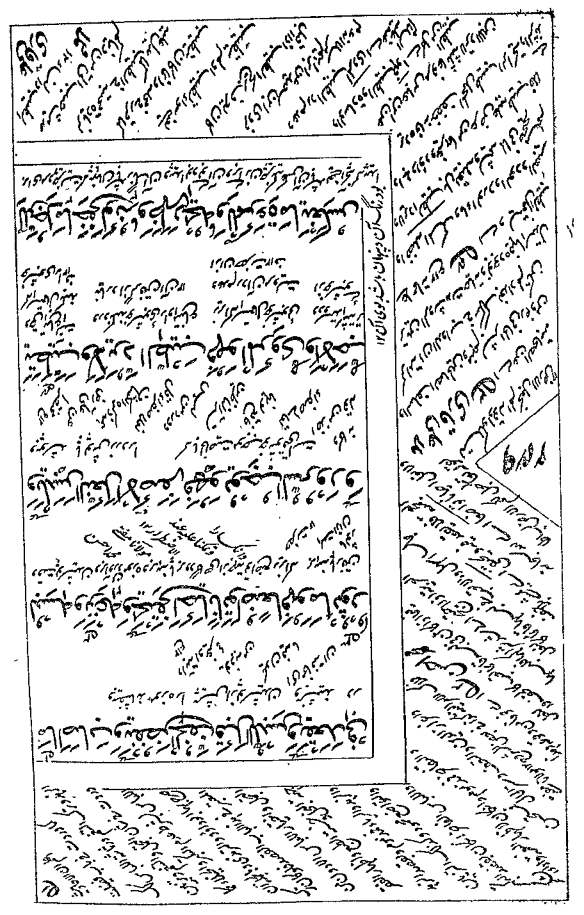




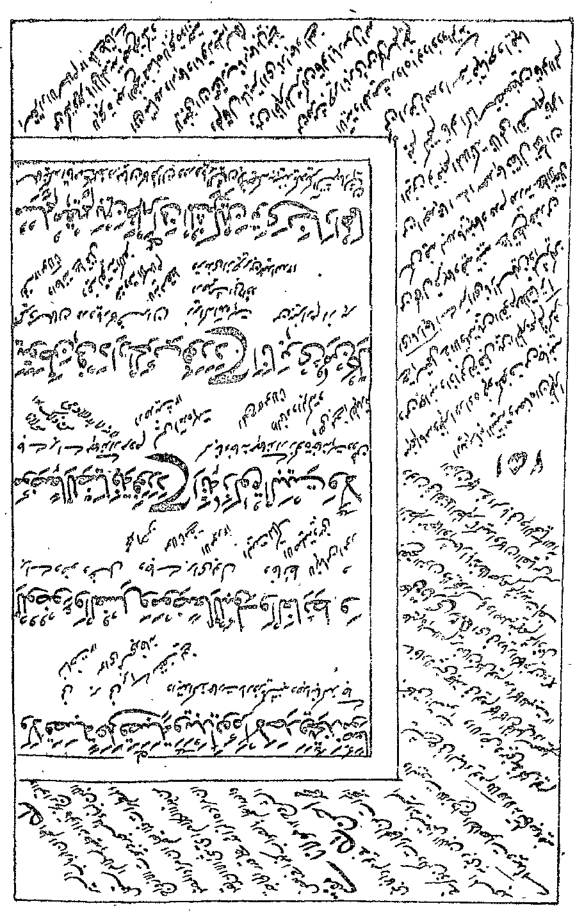






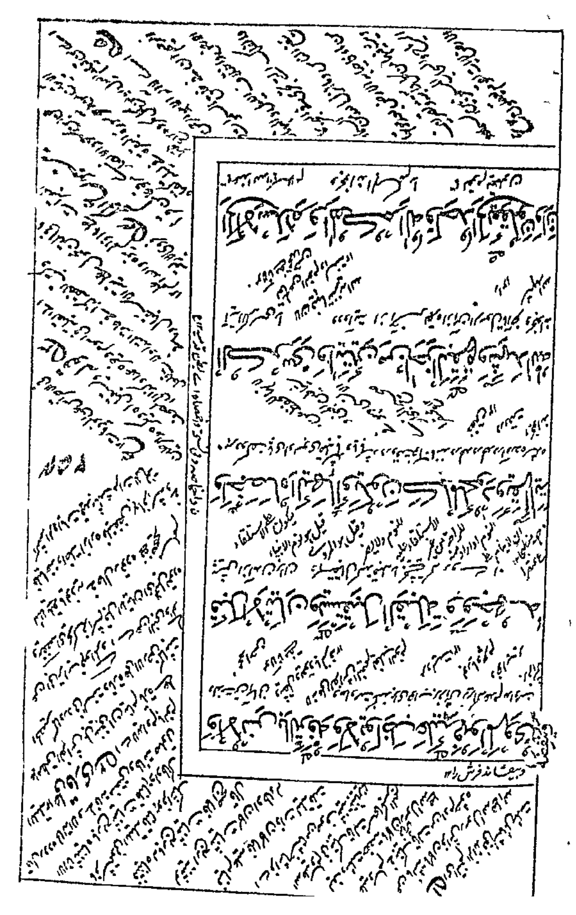




















لماشية او صيد او زرع ولا يستقبل الشمس

یا برای شکار یا برای محافظت زراعت و روبه مقابله نشیند آفتاب را

فهو داء ويستدبرها فهو دواء ويتنحنح ثلثا

بسم الله گوید

متعوذا قاريا اية الكرسي ويسرع في المشي الى

و خواننده باشد آیة الکرسی را و شتابی کند در رفتن بسوی

البيت ولا يمشي بين المرأتين ويترك الطريق

خانه و راه نرود در میان دو زن و بگذارد راه

للنساء ويميط الاذى ففيه اجر جزيل ولا يحتال

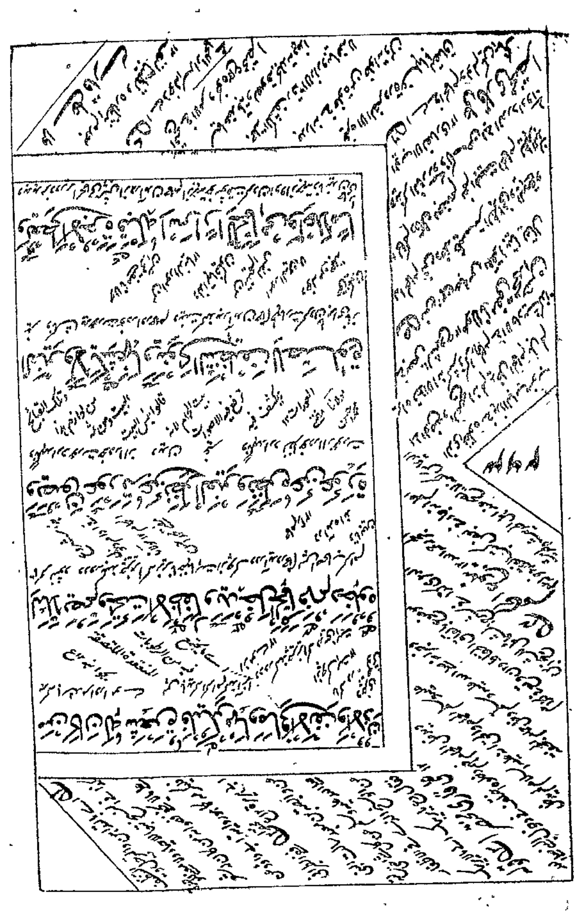
برای زنان و دور کند ایذا را از راه ... اجر بزرگ ...

[illegible]





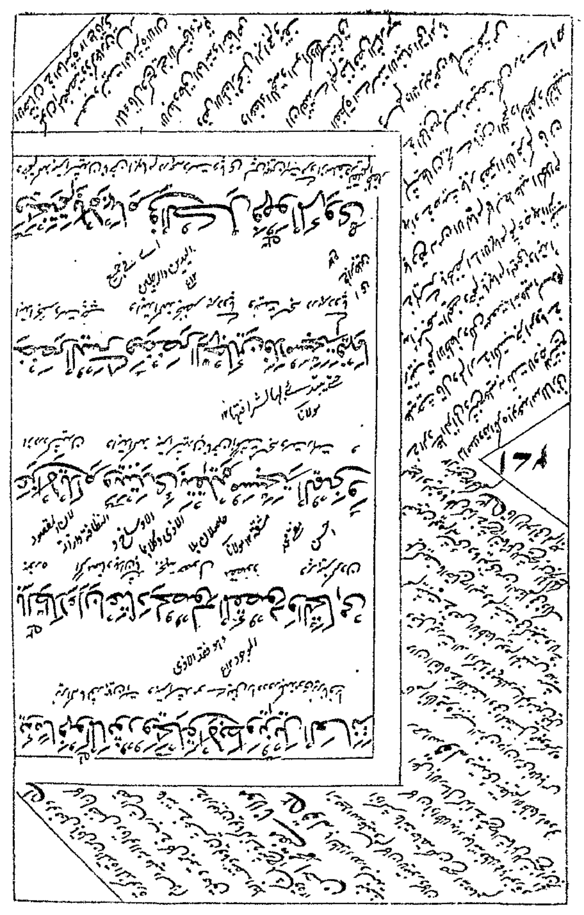




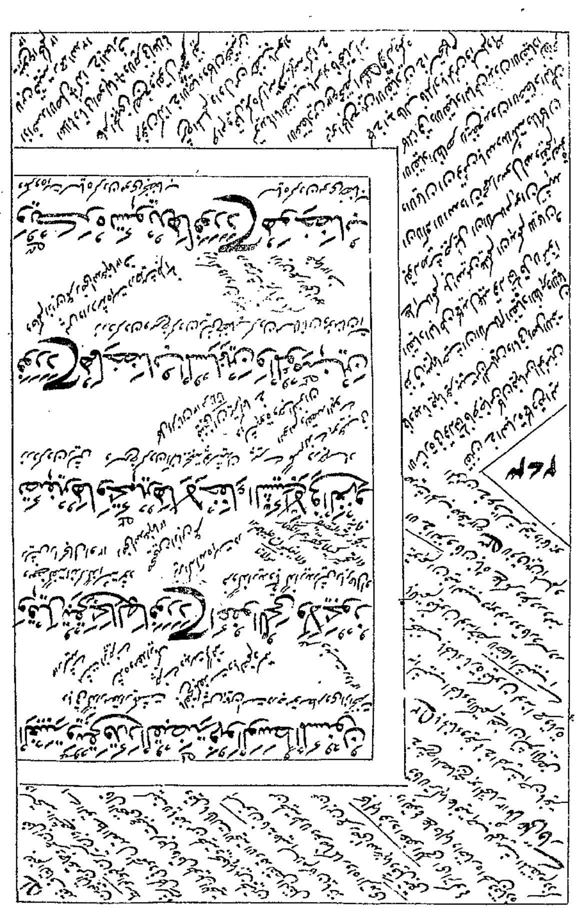






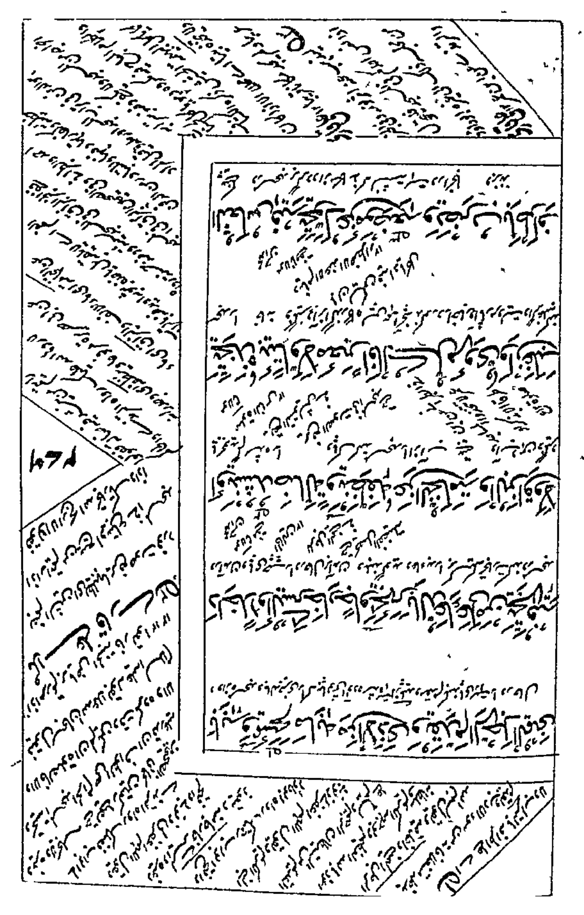














الفضل فانه مكروه بل يمشي حتى يصل الى الصف
الذي يليه فكذلك حتى يصل الى الصف
قدم ملك فانها صحيحة وثبت في السبر فان كره
صحة الاقتداء ان يكون المقتدي والمقتدى
في بقعة واحدة وقال الامام احمد تبطل صلوة
المنفرد خلف الصف اذا اقتدى بالامام
رواه الطبراني عن وابصة
الا وصلت الى الصف

ثم ويجلس حيث اصاب وخلف الصف ان لم يجد
آنجا بنشيند در مجلس جاى كه برسد وبنشيند در پس مردم اگر نيابد

مكانا فيه ولا يعود ولا يتجاوز من سبق ويتخطى
مكان جاى در مجلس و باز نگردد بخانه از ننگ عقب نشستن و پامال ننمايد كسى را كه پيشتر گرفته است جاى

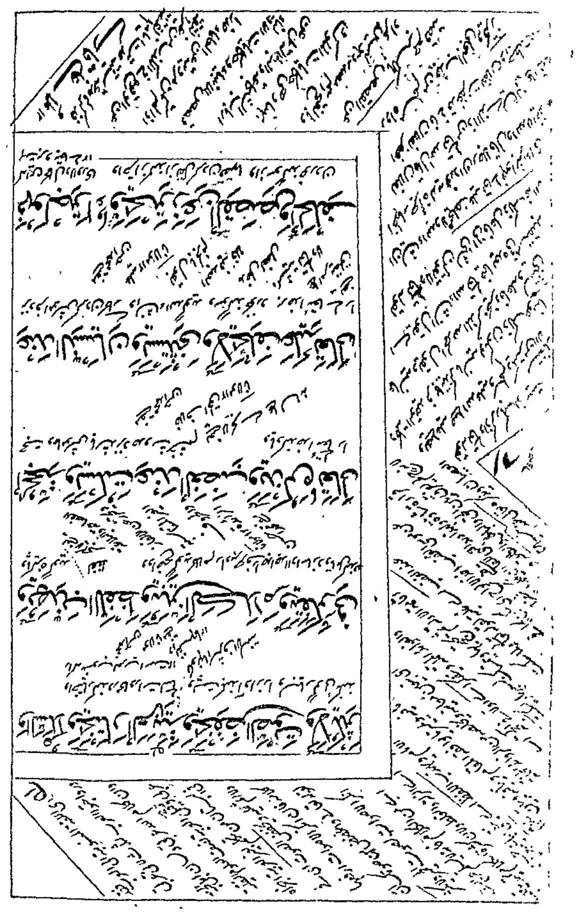
من يقربه ولا يمد الرجل وكان اكثر
كه نزديك وى بود و دراز نكند پاى را در مجلس و بود اكثر

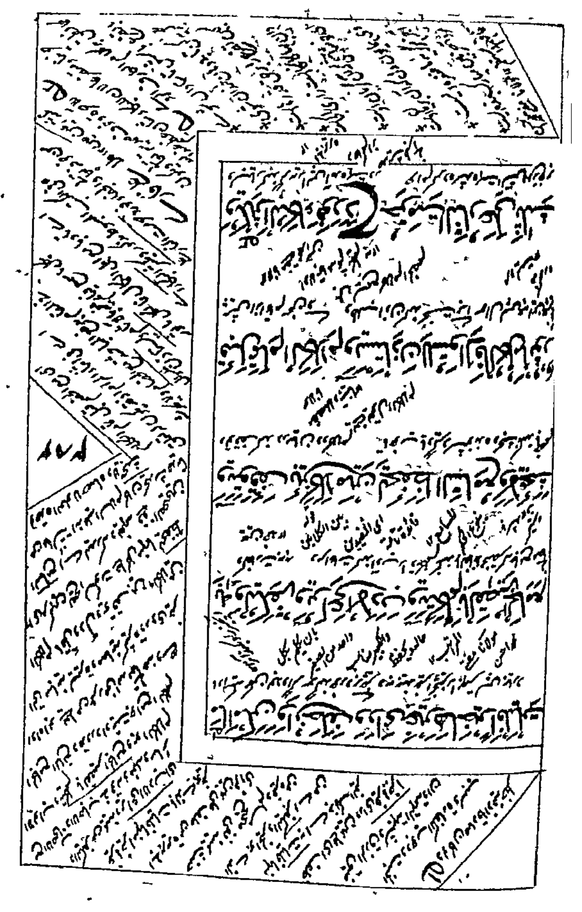
جلوسه عليه الصلوة والسلام ان ينصب
نشستن پيغمبر كه نازل باد بر آن درود و سلام اينكه استاده كند

الساقين ويجعل اليدين عليهما ويلازم الوقار
هر دو ساق خود را و بگرداند هر دو دست را بالاى آنها و لازم گيرد در نشستن بردبارى را

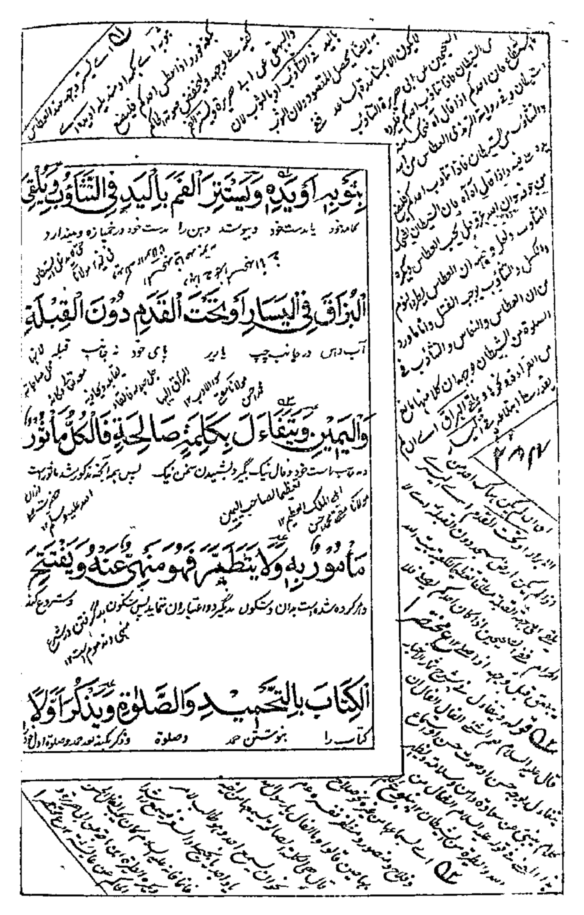












بثوبه او يده ويستر الفم باليد في التثاوب ويلقي

که مد خود یا دست خود و بپوشد دهن را بدست خود در خمیازه و بیندازد

البزاق في اليسار او تحت القدم دون القبلة

آب دهن در جانب چپ یا زیر پای خود نه جانب قبله

واليمين ويتفاءل بكلمة صالحة فالكل مأثور

در جانب راست خود و فال نیک بگیرد بشنیدن سخن نیک پس همه آنکه مذکور شد ماثور است

مأمور به ولا يتطير فهو منهي عنه ويفتتح

ذکر کرده شده است بدان و شگون بد نگیرد و اعتبار آن نماید پس شگون بد گرفتن در شرع منهی است

الكتاب بالتحميد والصلوة ويذكر اولا

کتاب را بنوشتن حمد و صلوة و ذکر بکند بعد حمد و صلوة اول

وَيَذْكُرُ أَوَّلًا نَفْسَهُ ثُمَّ الْمَكْتُوبَ إِلَيْهِ فَهُوَ السُّنَّةُ

وذکر بکند اول بعد حمد و صلوة خود را پستر نام کسیکه باو نبشته میشود زیرا که این سنت است

فَهُوَ سَبَبُ النَّجَاحِ وَيَتَعَفَّفُ عَنْ طَلَبِ الْحَاجَةِ مَا أَمْكَنَ

زیرا که مر نامه نوشتن را سبب پیروزی است و باز دارد خود را از طلب حاجت مادامیکه ممکن باشد

وَحَقُّهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَيُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ وَيَرْفَعُهَا

و حق طلب کردن حاجت آنکه اول وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد و عرض نماید حاجت را

إِلَيْهِ تَعَالَى وَيَخْرُجُ بُكْرَةَ الْخَمِيسِ بَعْدَ التَّحْمِيدِ وَالصَّلَاةِ

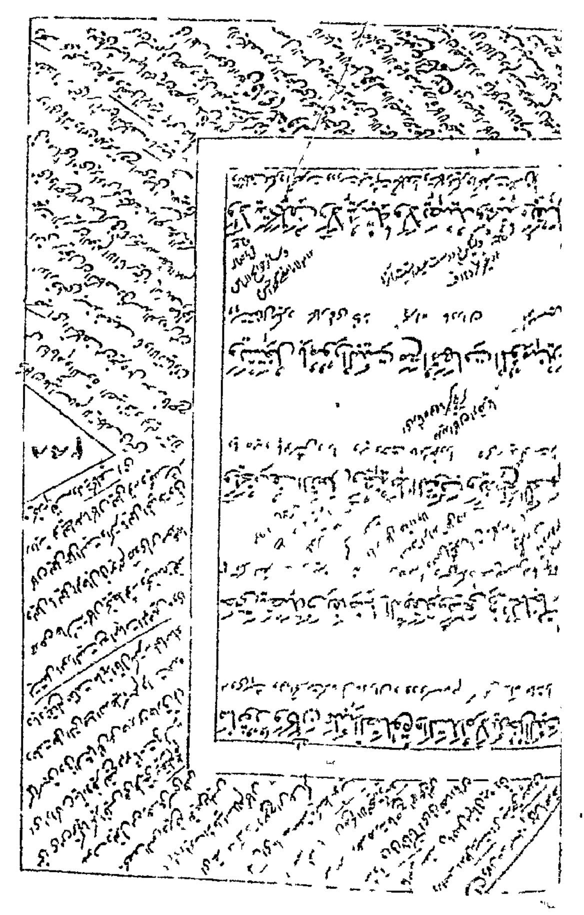
بسوی وی تعالی و برآید برای طلب حاجت بگاه روز پنجشنبه بعد از خواندن حمد الهی و درود فرستادن

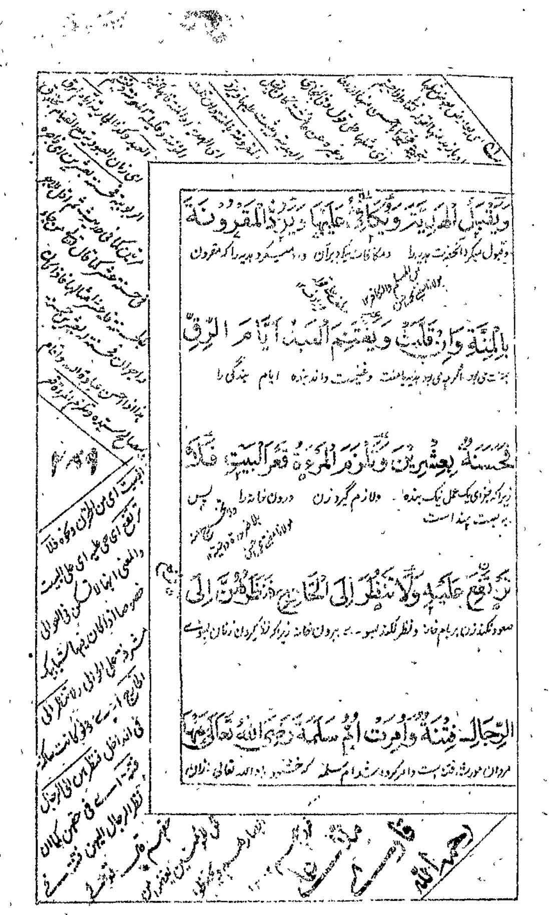
وَقِرَاءَةِ الْفَاتِحَةِ وَآيَةِ الْكُرْسِيِّ وَآخِرِ آلِ عِمْرَانَ

و خواندن سوره فاتحه و آیة الکرسی و آخر سوره آل عمران









ويقبل الهدية ويكافئ عليها ويرد المقرونة

وقبول ميكرد آنحضرت هديه را ومكافات ميكرد بر آن ورد ميكرد هديه را كه مقرون

بالمنة وارتقاب ويقسم السبب ايام الرق

بمنت مى بود اگر چه بود هديه يا منت وغيبت ... ايام بندگى را

حسنة بعشرين ويلزم المرءة قعر البيت فلا

زيرا كه جزاى يك عمل نيك بنده ... ولازم گيرد زن درون خانه را پس

به نسبت پنداست

ترقع عليه ولا تنظر الى الخارج فنظرهن الى

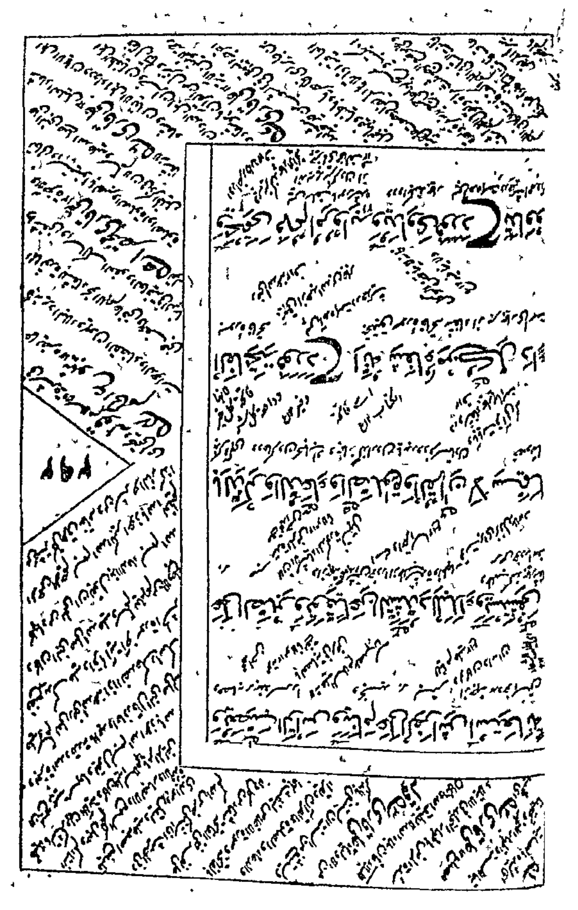
صعود نكند زن بر بام خانه ونظر نكند بسوى بيرون خانه زيرا كه نظر كردن زنان بسوى

الرجال فتنة وامرت ام سلمة رضي الله تعالى عنها

مردان موروث فتنه است وامر كرده شد ام سلمه كه خشنود باد الله تعالى از او







تداووا عباد الله ما من داء الا وله دواء الا السام

دواکنید ای بندگان خدا تعالی زیراکه نیست هیچ بیماری مگر آنکه وی را داروست مگر موت

ویستوهب من مهر امرأته ویأکله واستوهب علی

وطلب بخشش کند بیمار درمرض کابین زوجه خود را [illegible] بخورد آنرا وطلب بخشش کرد علی

رضی الله تعالی عنه امرأته او استقرض فی لما رضه

که خشنود باد خدا تعالی ازوی زوجه خود را یا قرض گرفت در بیماری که وی را بود

من مهرها فاشتری به العسل ومزجه بماء السماء

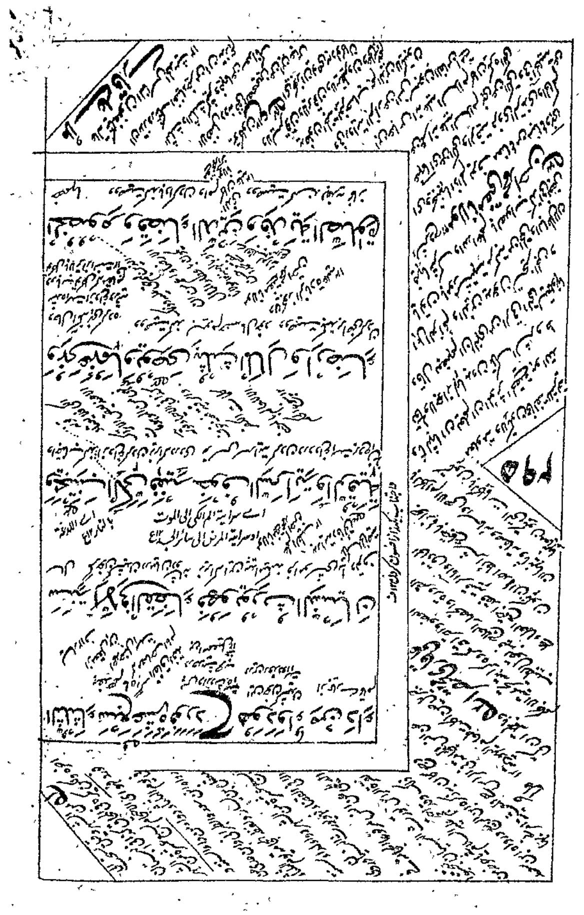
از مهرو پس خرید بدان شهد را وآمیخت آنرا باب باران

وشربه فصار سبب الشفاء هذا او الی السکنجبین

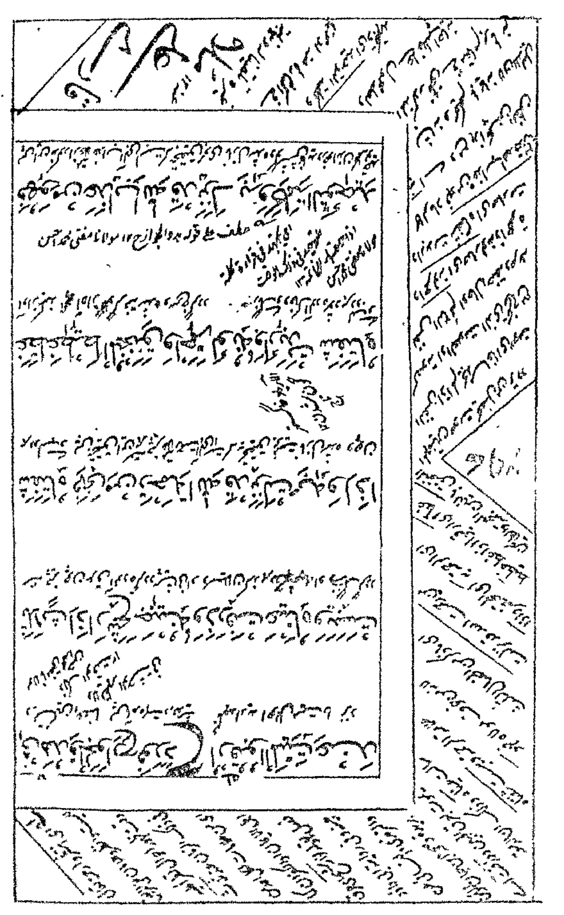
ونوشید آنرا پس گشت این تداوی سبب تندرستی وی ویا دیگر آنچه گفتم ودور کردن سکنجبین

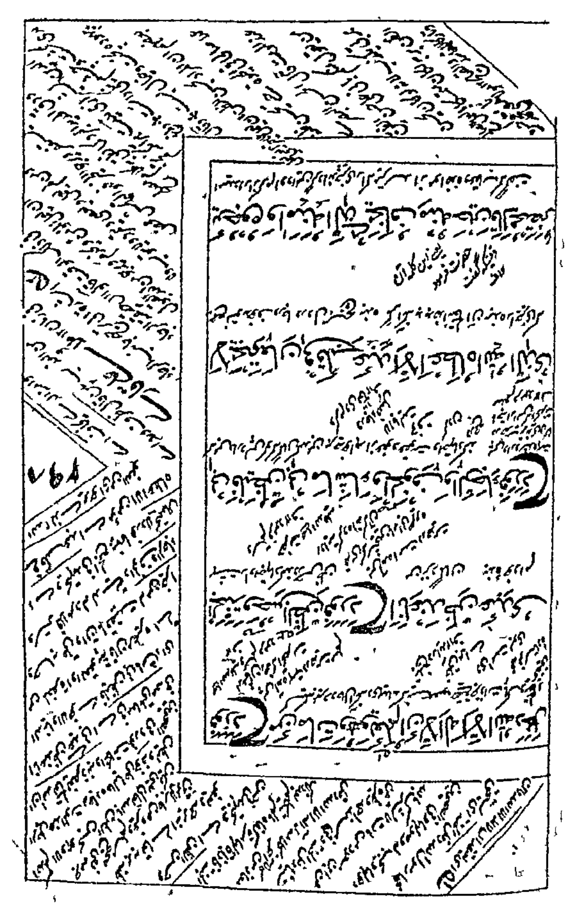
[illegible]



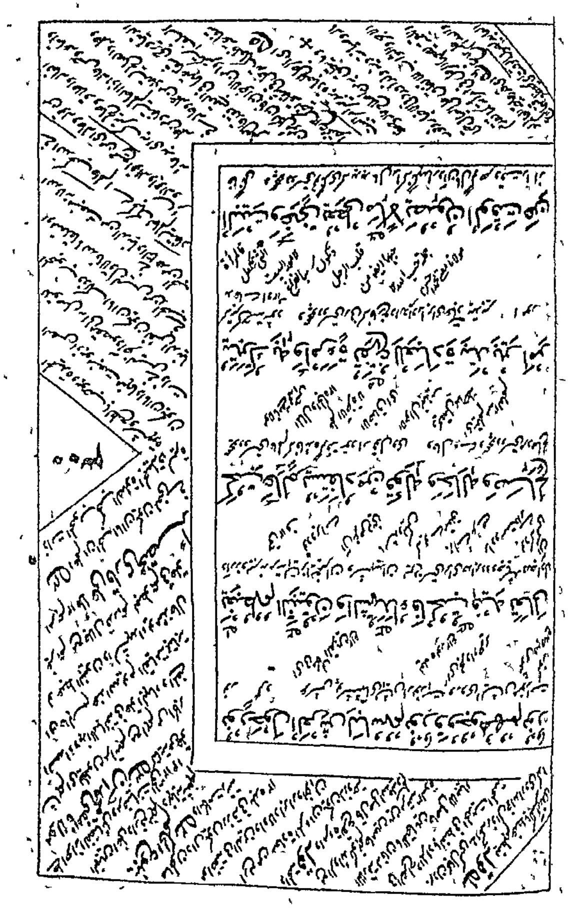












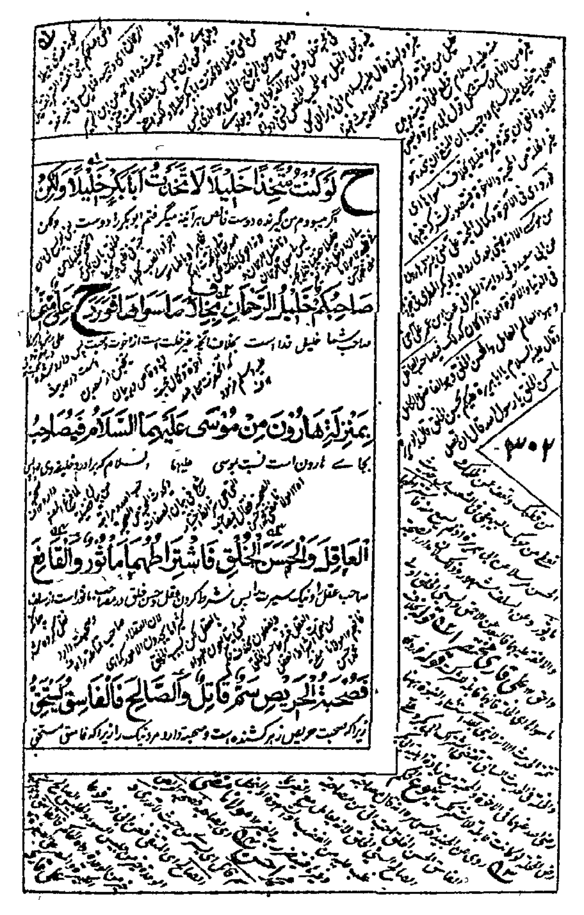
[illegible]

پس اگر ... است در ... [illegible]

[illegible]

پس اول در ... [illegible]

[illegible]



ح لو كنتُ متّخذًا خليلًا لاتّخذتُ أبا بكرٍ خليلًا ولكن

اگر مى بودم من گيرنده دوست خاص هر آئينه ميگرفتم ابوبكر را دوست ولكن

صاحبكم خليلُ الرحمٰن مخالًا صا سواهما فوردح على امتى

صاحب شما خليل خدا است بخلاف آنچه غير خلت است از اخوت و محبت

بمنزلة هارون من موسى عليهما السلام فصاحب

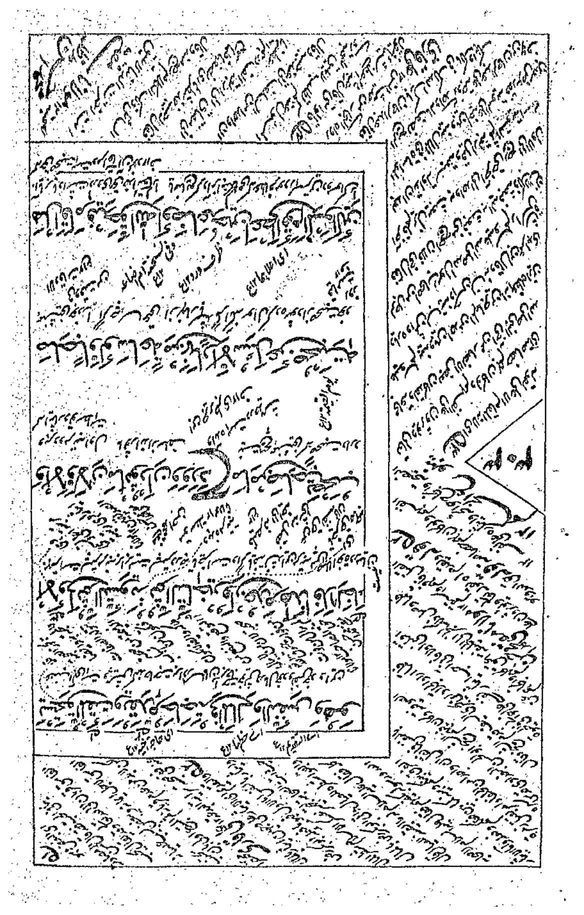
بجاى هارون است نسبت بموسى عليهما السلام كه برادر و خليفه وى بود

العاقل والحسن الخلق فاشتراطهما مأثور والقانع

صاحب عقل و نيك سيرت پس شرط كردن عقل و حسن خلق در مصاحب مأثور است از سلف

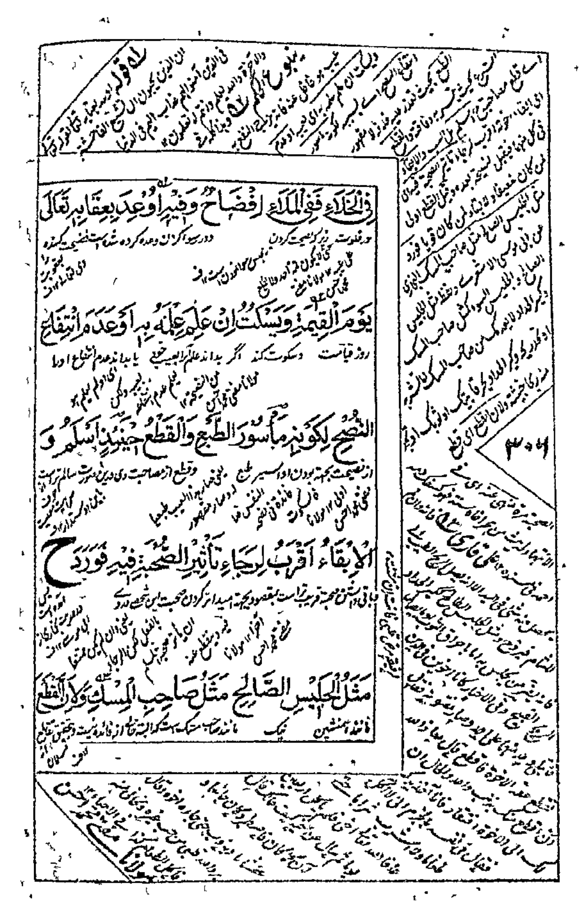
فصحبة الحريص سمٌّ قاتل والصالح فالفاسق كيتحى

زيرا كه صحبت حريص زهر كشنده است و صحبت دارد مرد نيك را زيرا كه فاسق مستحق









في الخلاء ففي الملاء افضاح وفيه او عد بعقابه تعالى

يوم القيمة ويسكت ان علم علة به او عدم انتفاع

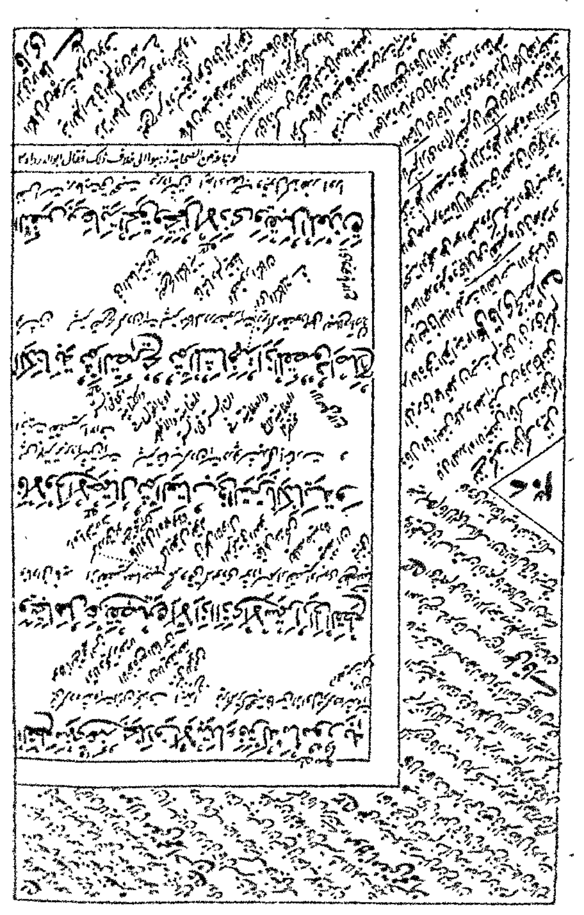
روز قيامت وسكوت كند اگر بداند علم را ... يا بداند عدم انتفاع او را

النصح لكونه ماسور الطبع والقطع حينئذ اسلم و

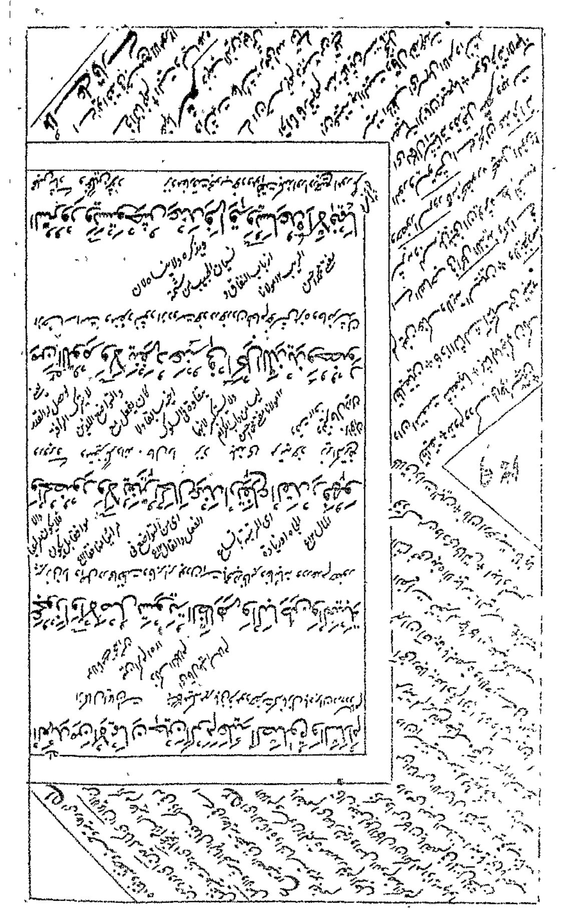
الابقاء اقرب لرجاء تأثير النصيحة فيه فورد ح

مثل الجليس الصالح مثل صاحب المسك ولان القطع

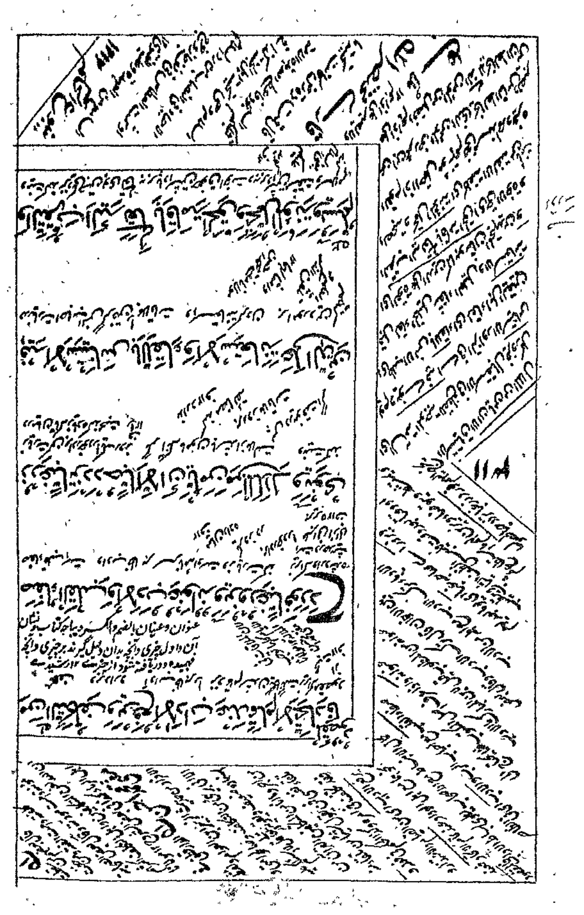
مانند همنشين نيك مانند صاحب مشك است















٣١٤
مأمورٌ به وإن كان خاليًا فتحيّته السلام علينا
واگر باشد خانه خالی پس سلام گفتن آن بلفظ السلام علینا اه یعنی سلام بر ما باد
وعلى عباد الله الصالحين فالملائكة تردّه والدخول
و بر بندگان خدا که نیک اند پس ملائکه جواب سلام آن میگویند و سلام گوید در آمدن
في قومٍ والخروج عنهم ليكون مشاركًا لهم في كل
در قومی و نزد برآمدن از آن قوم تا باشد سلام کننده شریک این قوم در هر
خيرٍ ويبدأ به فهو كالمروي ولا يسلّم على جمع النساء
نیکی و سلام نگوید مرد بر جماعه زنان بیگانه
ويردّ عليهنّ ولا عند تلاوة القرآن والأذان
سلام نگوید نزد خواندن قرآن مجید و سلام نگوید نزد اذان

وقضاء الحاجة ونحوها فلا تكلم فيها ولا اللعب

وسلام نگوید نزد قضاء حاجت ومثال آن زیرا که نیست شروع کردن [illegible] اوقات مطلقا [illegible] وسلام نگوید نزد باختن

بالشطرنج ونحوه اهانة ولا يرد فيها ويزيد في الجواب

بشطرنج ومثال آن از نرد زیرا که اهانت است وجواب سلام هم نگوید وزیاده کند در جواب السلام

فورد ق وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها

وچون تحیه داده شوید بسلام پس شما نیز تحیه گوئید به نیکوتر از تحیه او

پس وارد شده است در قرآن مجید

او ردوها والاولى بالبداءة الداخل والماشي و

یا بازگردانید همان وسزاوار به ابتدا کردن سلام در آینده است بر کسیکه می در آید [illegible] تحیه را

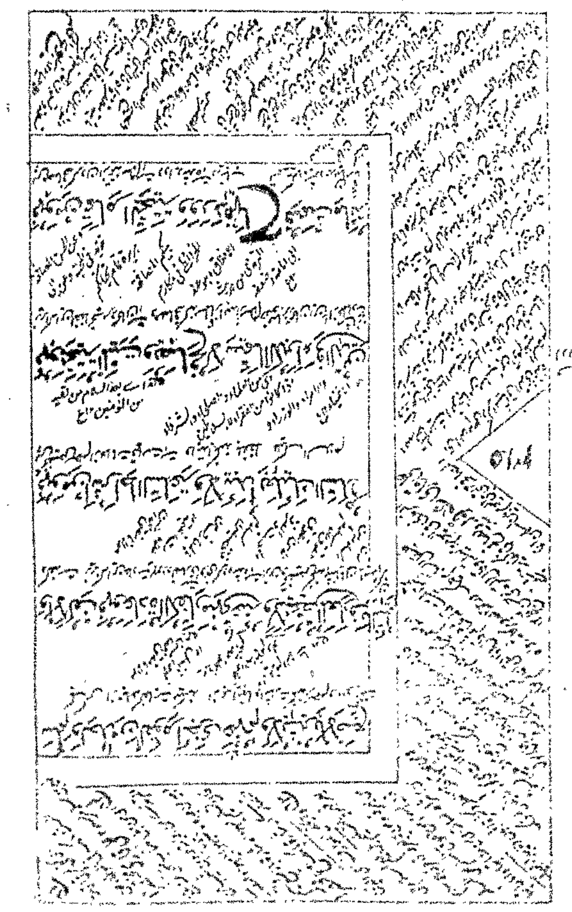
الراكب والصغير والقليل وورد ح إذا سلّم

سوار بر پیاده وخورد سال بر کلان وجماعت قلیل بر جماعت کثیر

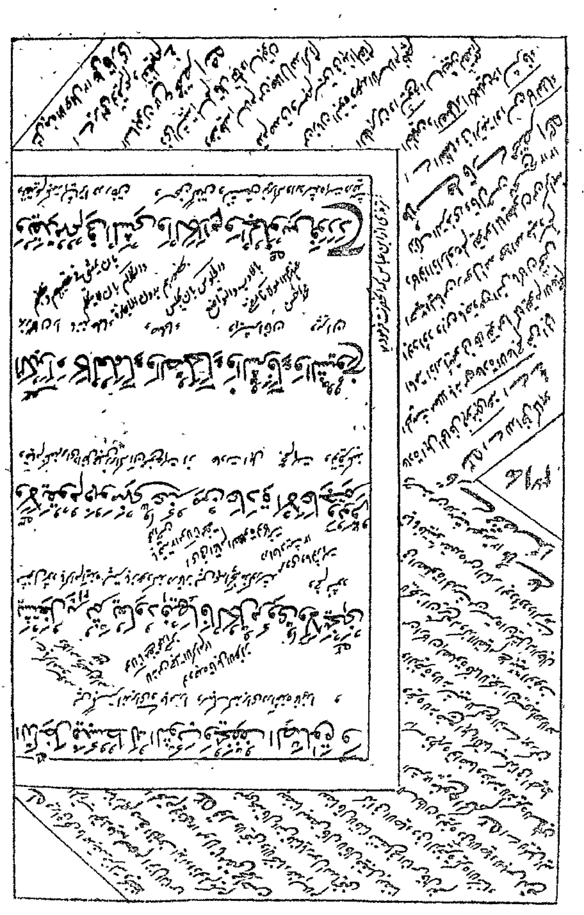
چون سلام گوید

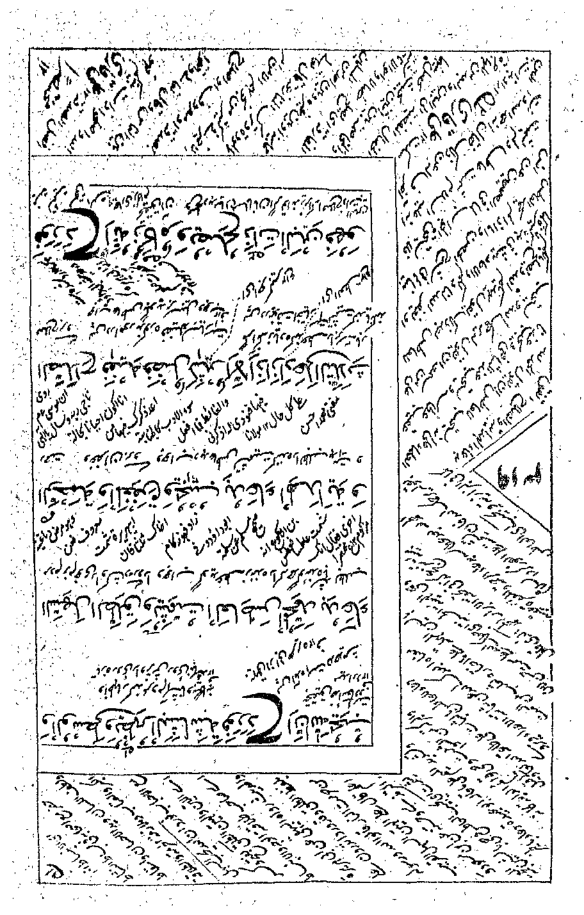
٣١٤

[illegible]



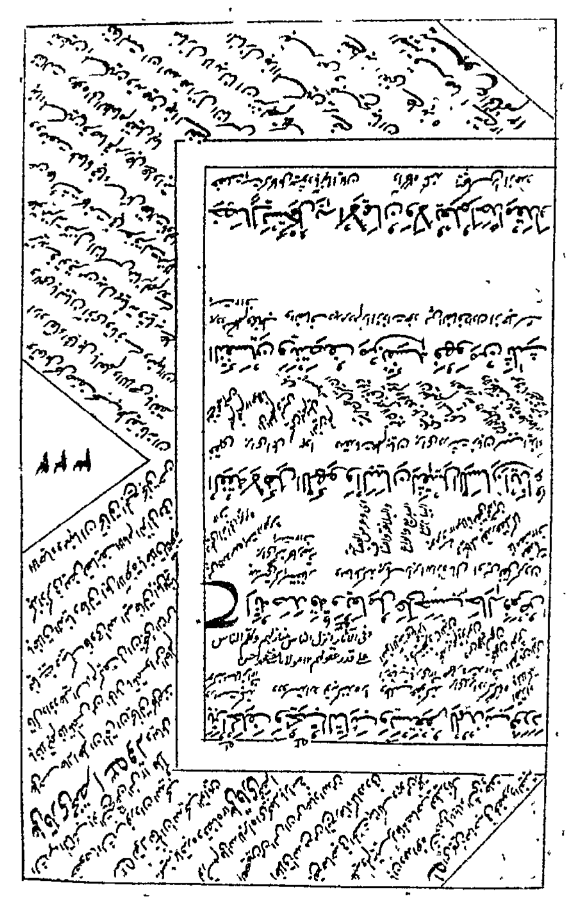


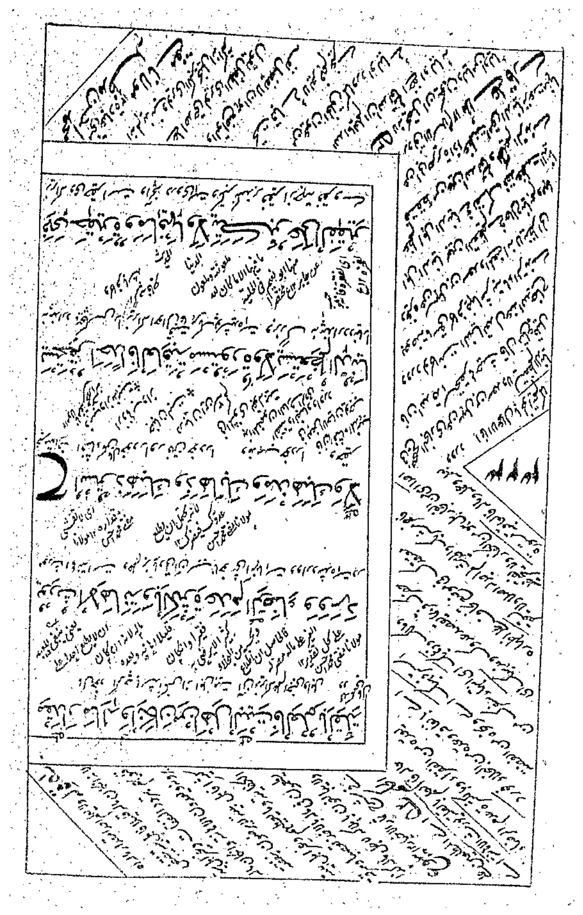


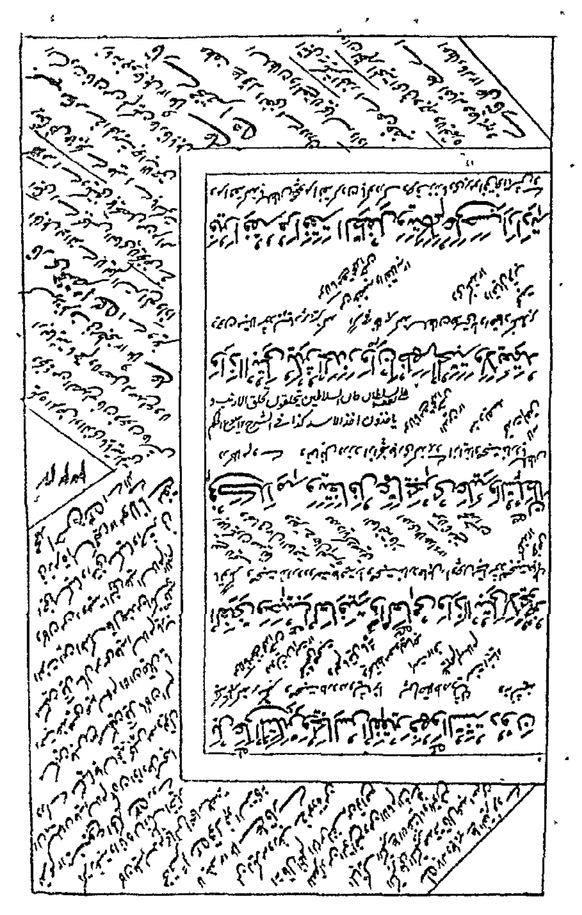


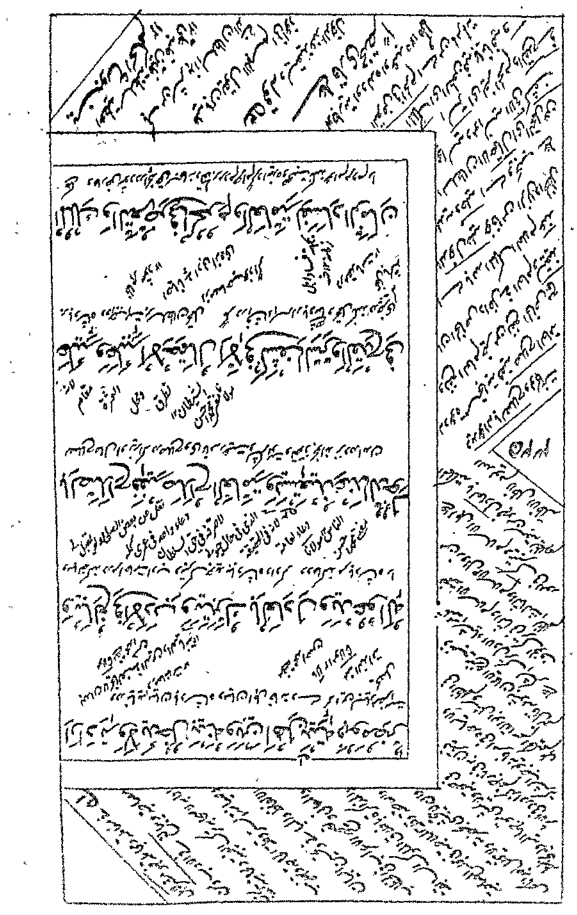




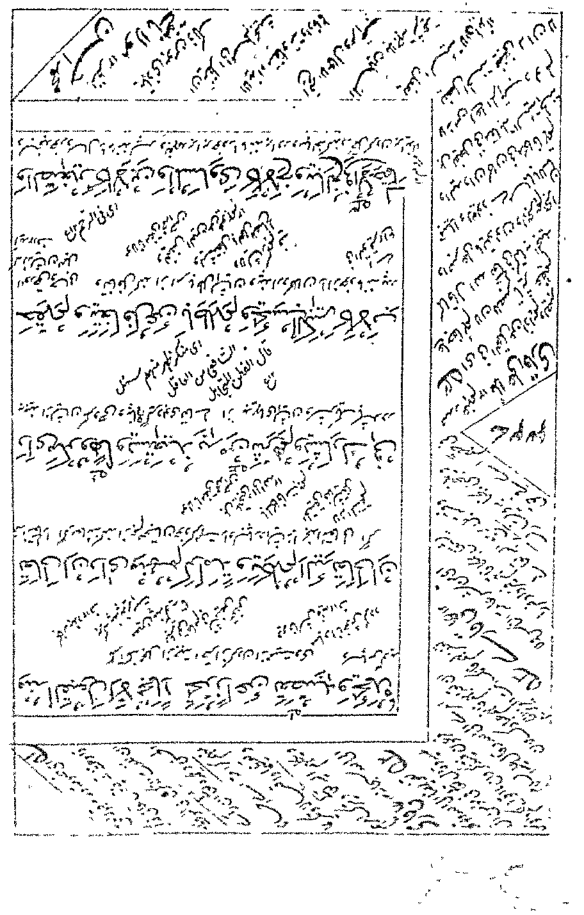








١٨٨





رَكْعَتَيْنِ اَوْ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَيَفْرَغَ مِنَ الْاَكْلِ وَالتَّوَضِّيْ

یا چهار رکعت — پس فارغ شود و بپردازد — از خوردن طعام اگر بخورد مشغول باشد [illegible]

فَوَرَدَ الْاِسْتِئْذَانُ ثَلٰثٌ فَالْاُوْلٰى يَسْتَنْصِتُوْنَ

طلب اذن کردن سه بار است پس اول از برای آن است که خاموش شوند [illegible]

وَالثَّانِيْ يَسْتَصْلِحُوْنَ وَالثَّالِثَةُ يَاْذَنُوْنَ اَوْ

دوم بار برای آن است که صلاح خود نمایند — و سیوم بار برای آن است که اذن دهند یا — [illegible]

يَرُدُّوْنَ وَلَا يَطَّلِعُ عَلَى الْبَابِ وَيَدُقُّهُ لَيِّنًا

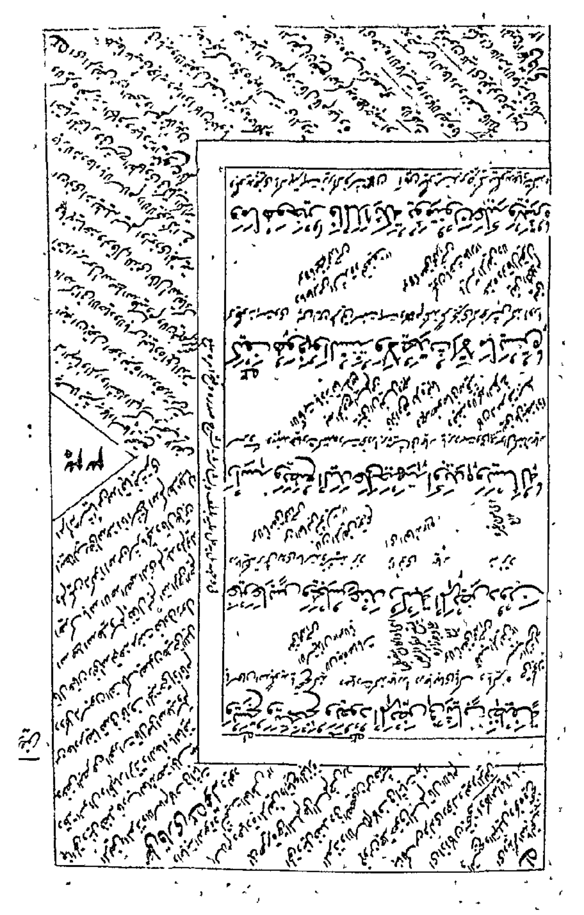
رد کنند — و طلوع نکند — بر دروازه — و بکوبد در خانه را آهسته

وَلَا يَقُوْلُ اَنَا عِنْدَ الْبَابِ وَلَا يَا غُلَامُ بَلْ مُحَمَّدٌ

و نگوید در جواب اگر بپرسند کیست بر در — لفظ انا عند الباب را بلکه نام گیرد و بگوید من فلان هستم — و نگوید در استیذان و ندا نکند یا غلام که از تواضع بعید است ۱۲

[illegible]

معلم الاظهار ۱۲ علی قاری



وَبَشِّرْهُ بِطُولِ الْعُمْرِ وَسُرْعَةِ الصِّحَّةِ وَيَغْتَنِمُ دُعَاءَهُ

وبشارت دہ بیمار را بدرازی عمر و زود رسیدن صحت وغنیمت داند دعای بیمار را

فَهُوَ كَدُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ وَيَدْعُو لَهُ بِالشِّفَاءِ سَبْعَ مَرَّاتٍ

که دعای بیمار مانند دعای ملائکه است و دعا کند عیادت کننده مر بیمار را برای شفا هفت مرتبه

فَفِيهِ الشِّفَاءُ إِنْ لَمْ يَحْضُرْ أَجَلُهُ وَيُغِبُّ فِيهَا وَهِيَ

پس درین دعا شفای بیمار است اگر نرسیده باشد اجل او و یکروز درمیان کند در عیادت و عیادت کردن

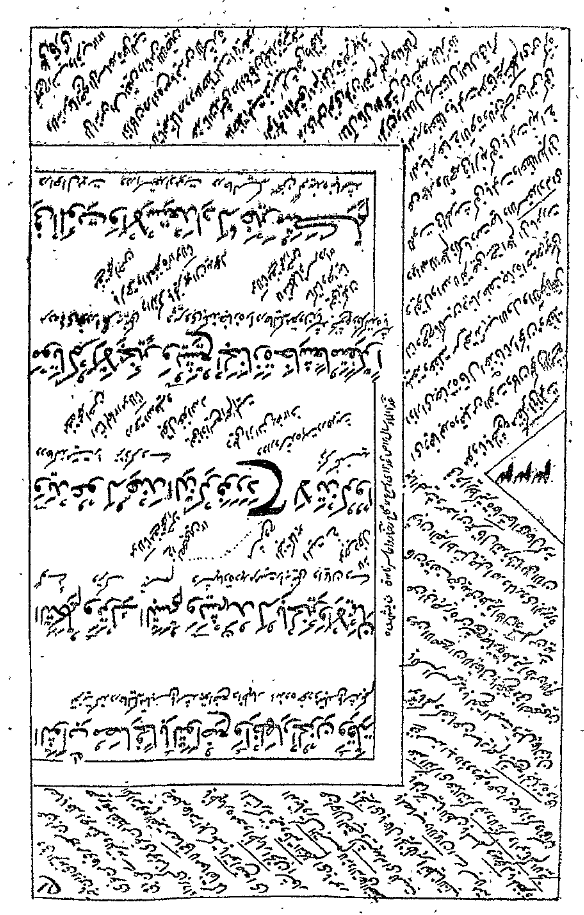
مَرَّةً سُنَّةٌ وَالزِّيَادَةُ نَفْلٌ وَوَرَدَ النَّهْيُ فِي

یک بار در تمام بیماری سنت است و زیاده بران نفل است و وارد شده است نهی در

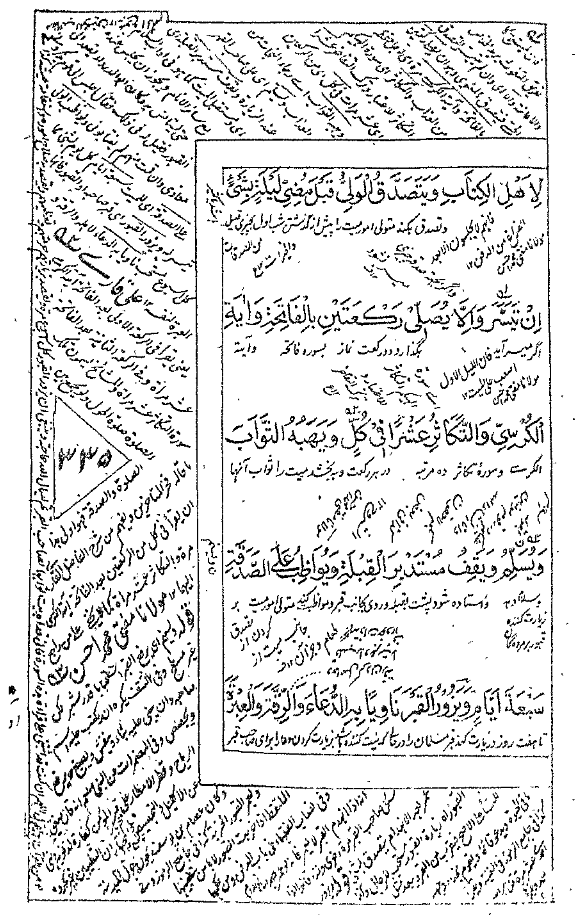
عِيَادَةِ صَاحِبِ الرَّمَدِ وَالدُّمَّلِ وَوَجَعِ الضِّرْسِ وَالْجَرَبِ

عیادت کردن کسی که چشم او درد میکند و کسیکه دمل داشته باشد و بیماری درد دندان و خارش داشته باشد ۱۲





حتى يدفن الميت فاذا سوى على الميت قبره قام عليه وتولى اللهم عبدك رد إليك فارءف وارحمه اللهم جاف الارض عن جنبيه



لِاَهْلِ الْكِتَابِ وَيَتَصَدَّقُ الْوَلِيُّ قَبْلَ مُضِيِّ لَيْلَةٍ بِشَيْءٍ

وتصدق بکند متولی امور میت را پیش از گذشتن شب اول بچیزی قلیل

اِنْ تَيَسَّرَ وَاِلَّا يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بِالْفَاتِحَةِ وَآيَةِ

اگر میسر آید ... بگذارد دو رکعت نماز بسورهٔ فاتحه وآیة

الْكُرْسِيِّ وَالتَّكَاثُرِ عَشْرًا فِي كُلٍّ وَيَهَبُهُ الثَّوَابَ

الکرسی وسورهٔ تکاثر ده مرتبه در هر رکعت وببخشد میت را ثواب آنها

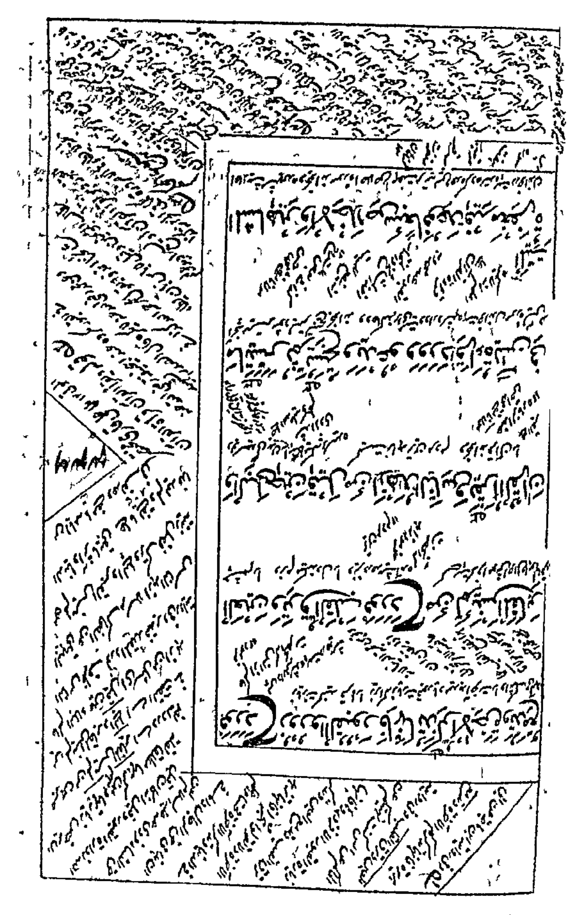
وَيُسَلِّمُ وَيَقِفُ مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ وَيُوَاظِبُ عَلَى الصَّدَقَةِ

وسلام دهد وایستاده شود پشت بقبله وروی بجانب قبر ومواظبت کند متولی امور میت بر

سَبْعَةَ اَيَّامٍ وَيَزُورُ الْقَبْرَ نَاوِيًا بِهِ الدُّعَاءَ وَالرِّقَّةَ وَالْعِبْرَةَ

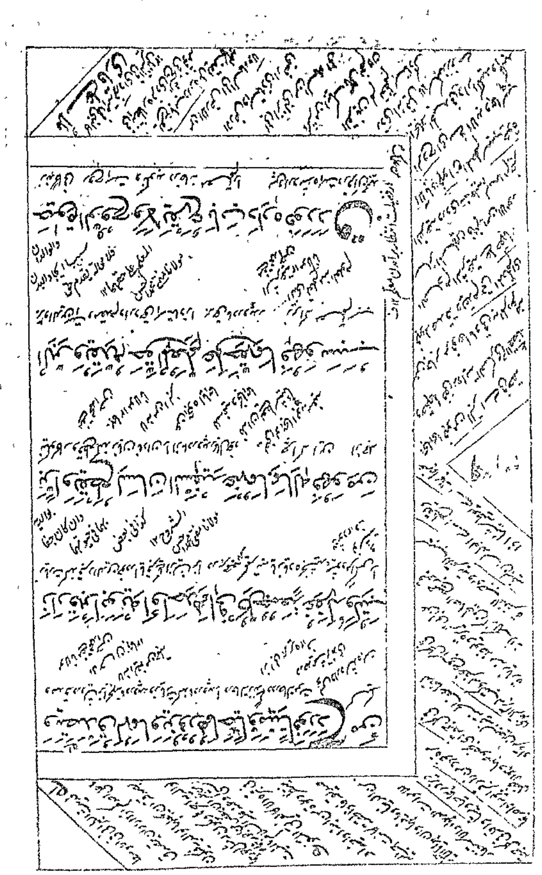
تا هفت روز وزیارت کند قبر مسلمان را در حالیکه نیت کننده باشد بزیارت کردن دعا را برای صاحب قبر

٣٢٥

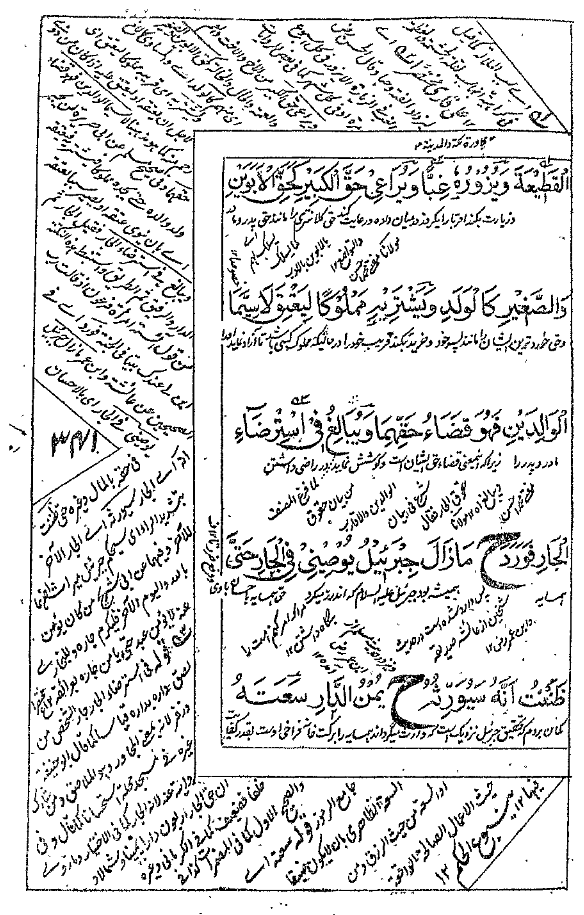












القطيعة ويزوره غبا ويراعي حق الكبير كحق الابوين

در زیارت بکند اقربا را یکروز در میان داده و رعایت کند حق کلانتری را مانند حق پدر و مادر

والصغير كالولد ويشتري مملوكا ليعتق لاسيما

و حق خورد ترین ایشان را مانند پسر خود و خرید بکند قریب خود را در حالیکه مملوک کسی باشد تا آزاد نماید او را

الوالدين فهو قضاء حقهما ويبالغ في استرضاء

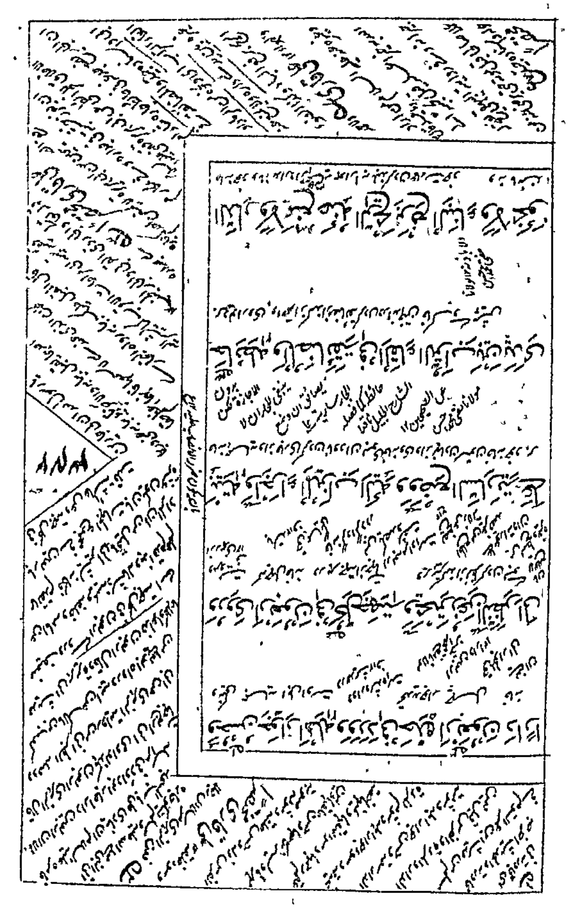
مادر و پدر را زیراکه همین قضاء حق ایشان است و کوشش نماید در راضی داشتن

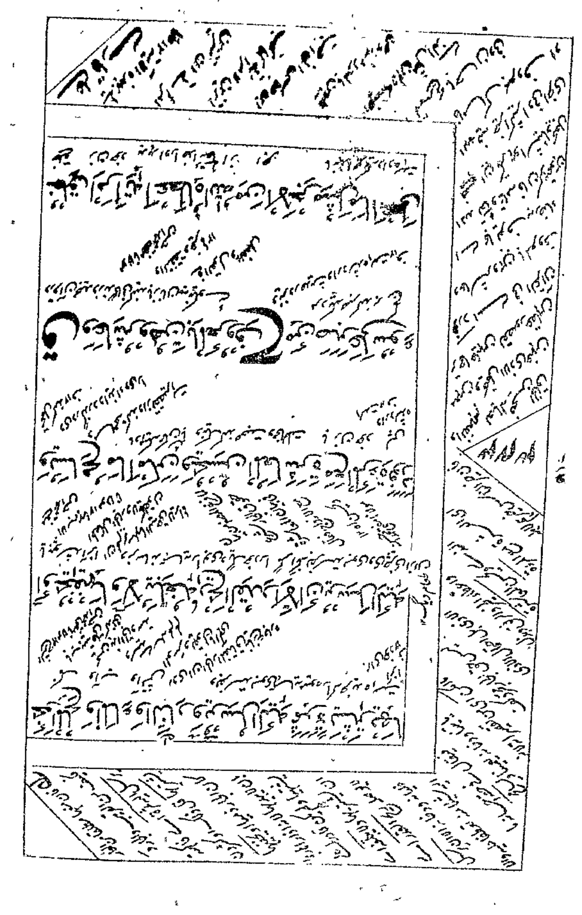
الجار فورد ح ما زال جبريل يوصيني في الجار حتى

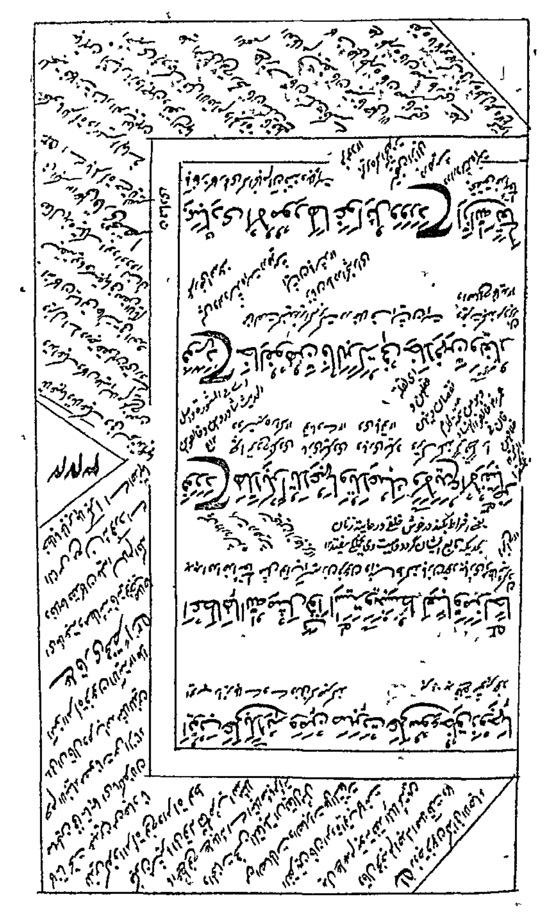
همسایه همیشه بود جبرئیل علیه السلام که اندرز میکرد حق همسایه

ظننت انه سيورثه ح من الدار سعته

گمان بردم که تحقیق جبرئیل نزدیک است که وارث میگرداند همسایه را برکت فراخی او است بقدر کفایه

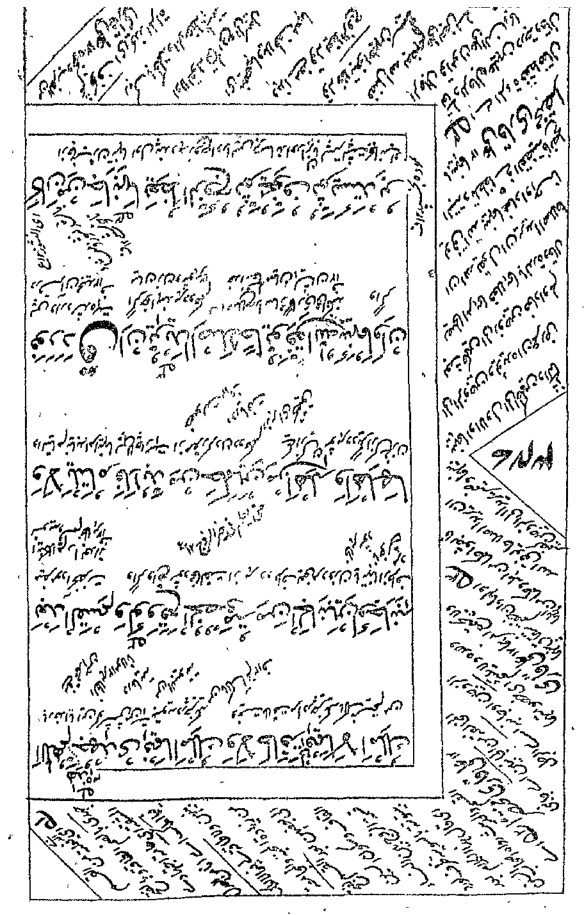


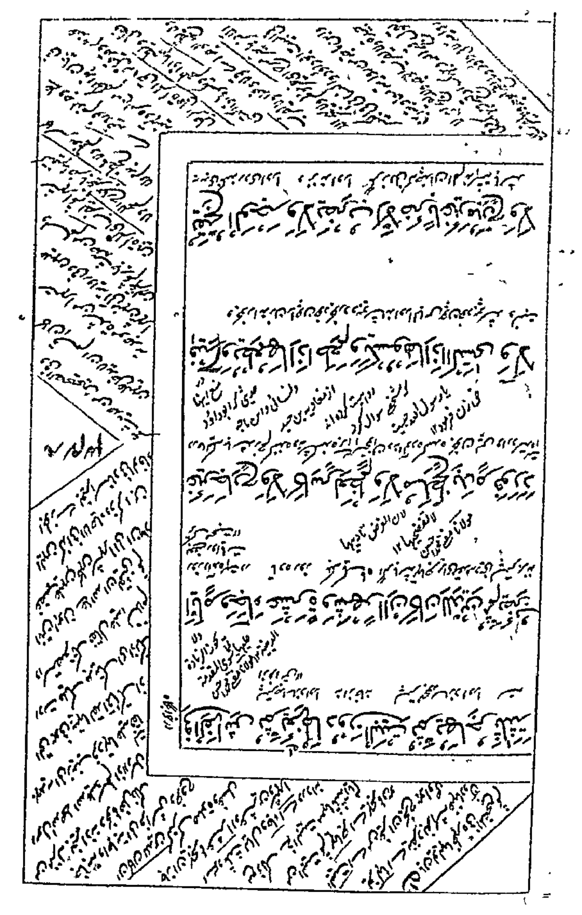


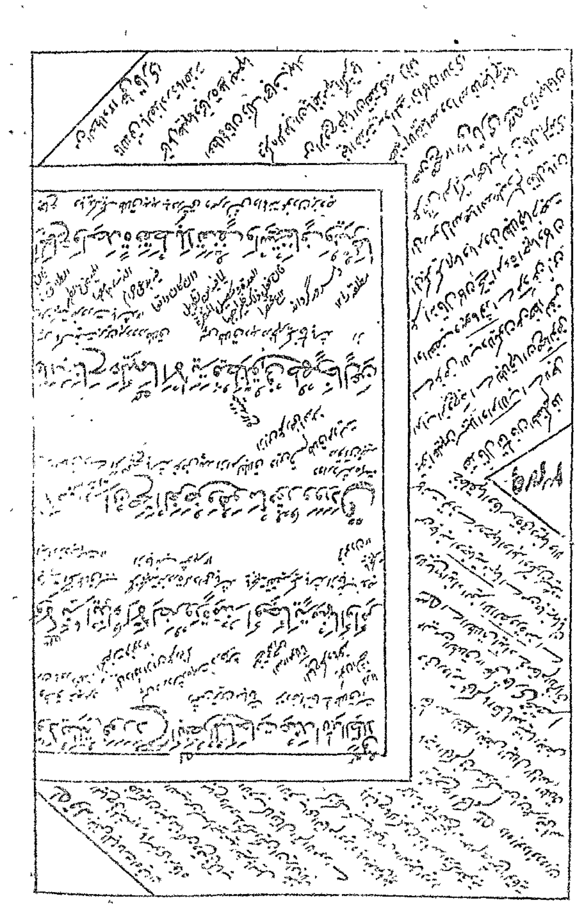


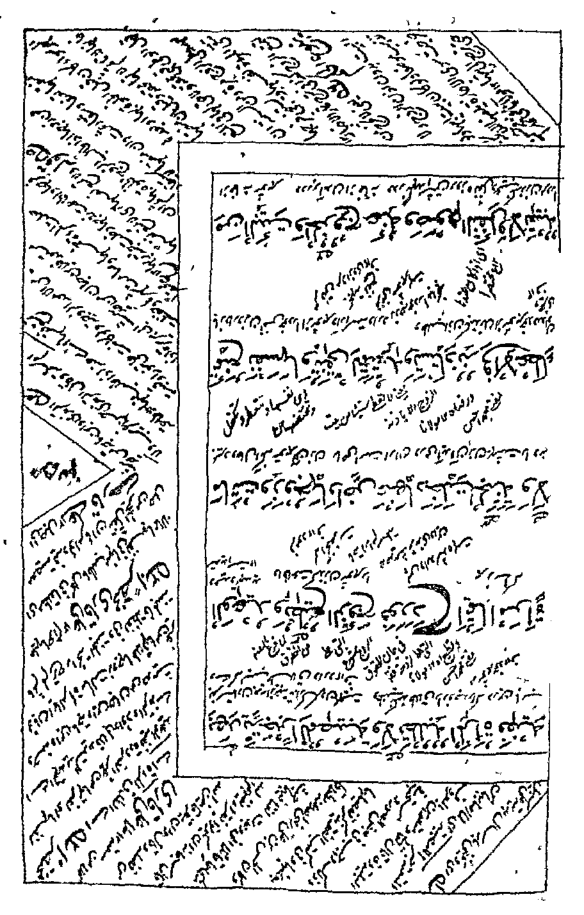


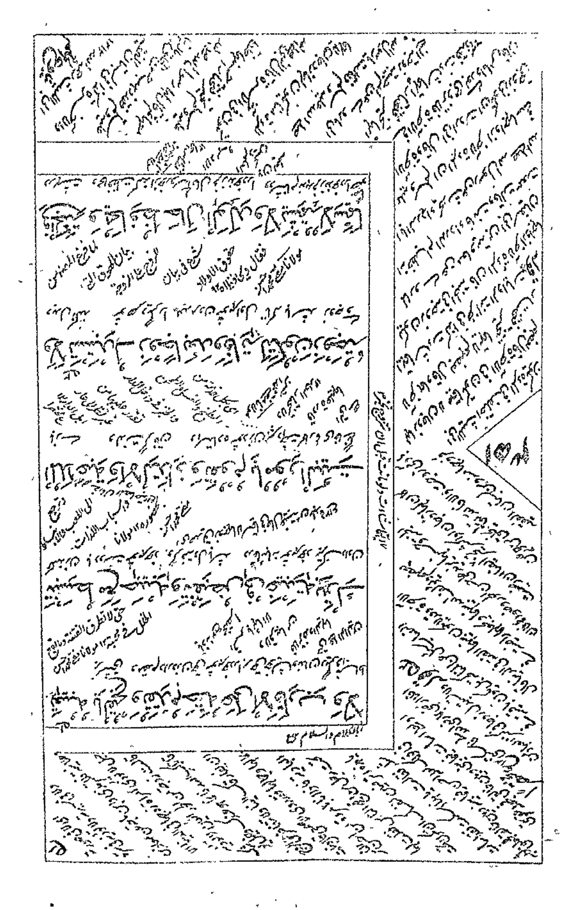




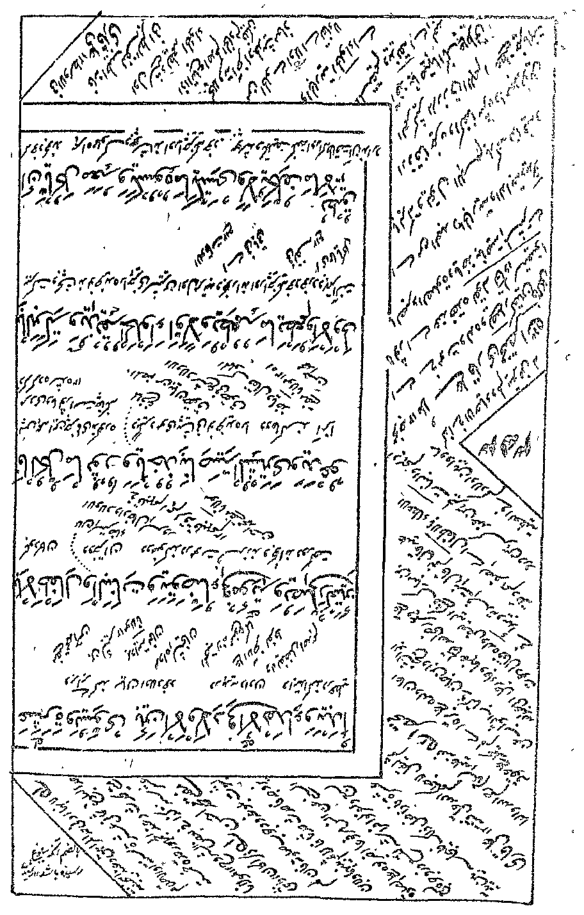




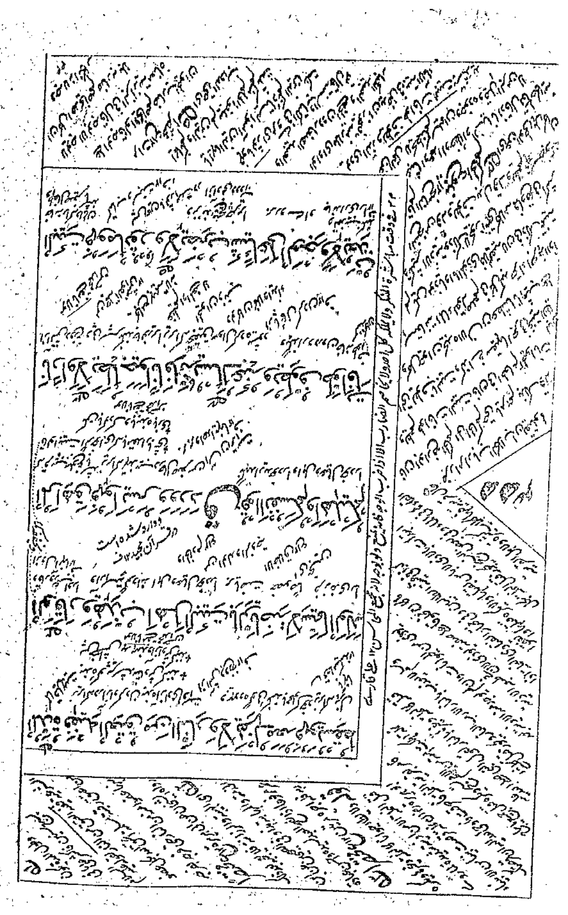














بالنار فنهى عنهما ويعرض العلف والماء على الفرس

آتش پس نهی کرده است ازین هر دو وعرض بکند کاه وآب بر اسب خود

سبعين مرة وورد يمن الفرس ذلة وحسن خلقه

در روزی هفتاد مرتبه خوبی اسب نرمی وانقیاد وخوشی خوبی اوست

ولا يدخل على الظلمة تحاميا عن استثقال ذواتهم

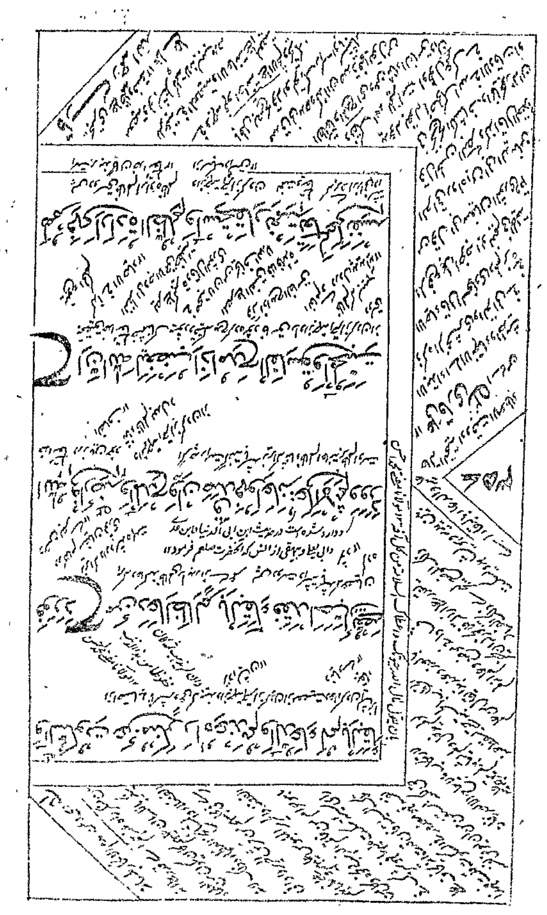
ودر نیاید بر ستمکاران

وفراشهم فلا يخلو عن حرام والتواضع لهم مورد

وفراش ایشان زیراکه فرا نمیباشند خالی از حرام از جهت احتراز کردن از تواضع ایشان

من اكرم فاسقا فقد اعان على هدم الاسلام والشاو

کسیکه تعظیم کند فاسق را پس بتحقیق اعانت دی بر انداختن بنای اسلام

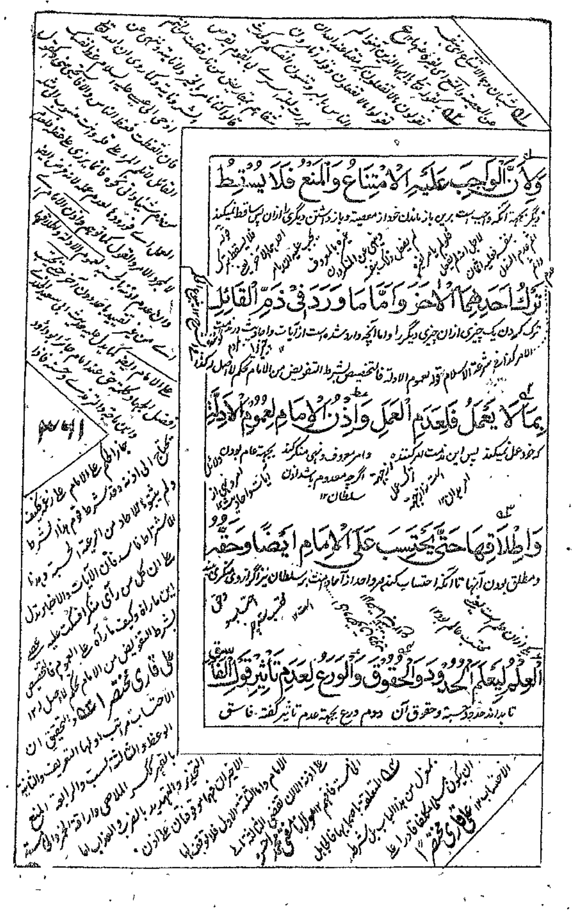


والمحتری الرعیة وکانیوما ان یدفع التاذی عن انفسہ ومن غیرہ ١٢٥ مولانا مفتی محمد حسن

[illegible]







وَلِأَنَّ الْوَاجِبَ عَلَيْهِ الْاِمْتِنَاعُ وَالْمَنْعُ فَلَا يَسْقُطُ

دیگر بجهة آنکه واجب است برین باز ماندن خود از معصیة و باز داشتن دیگری از ان پس ساقط نمیکند

تَرْكُ أَحَدِهِمَا الْآخَرَ وَأَمَّا مَا وَرَدَ فِي ذَمِّ الْقَائِلِ

ترک کردن یک چیزی ازان چیزی دیگر را واما آنچه وارد شده است از آیات واحادیث در مذمت

بِمَا لَا يَعْمَلُ فَلِعَدَمِ الْعَمَلِ وَإِذْنُ الْإِمَامِ لِعُمُومِ الْأَدِلَّةِ

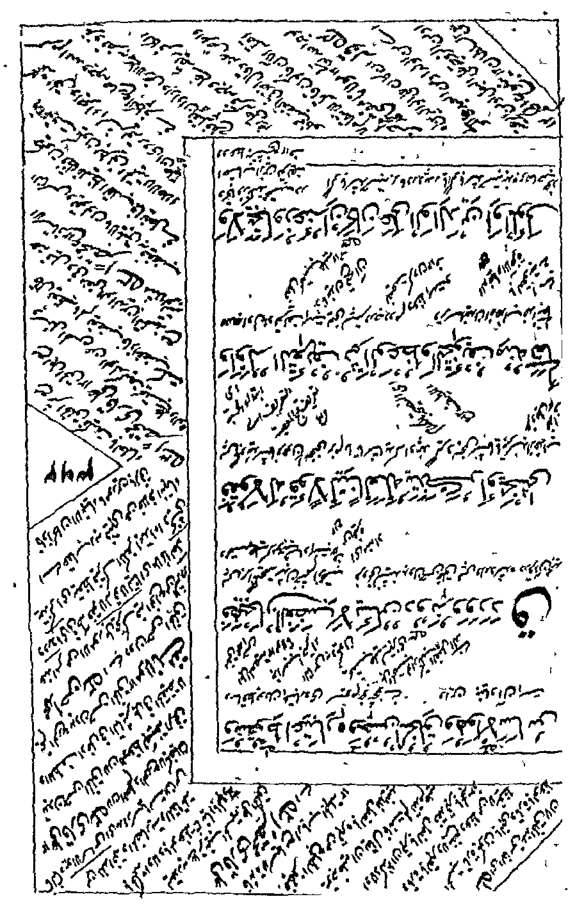
که خود عمل نمیکند پس این مذمت امر کننده ... بجهة عام بودن دلائل

وَإِطْلَاقِهَا حَتَّى يَحْتَسِبَ عَلَى الْإِمَامِ أَيْضًا وَحَقِّهِ

و مطلق بودن آنها تا آنکه احتساب کند هر واحد از آحاد امت بر سلطان نیز اگر از وی منکری بیند

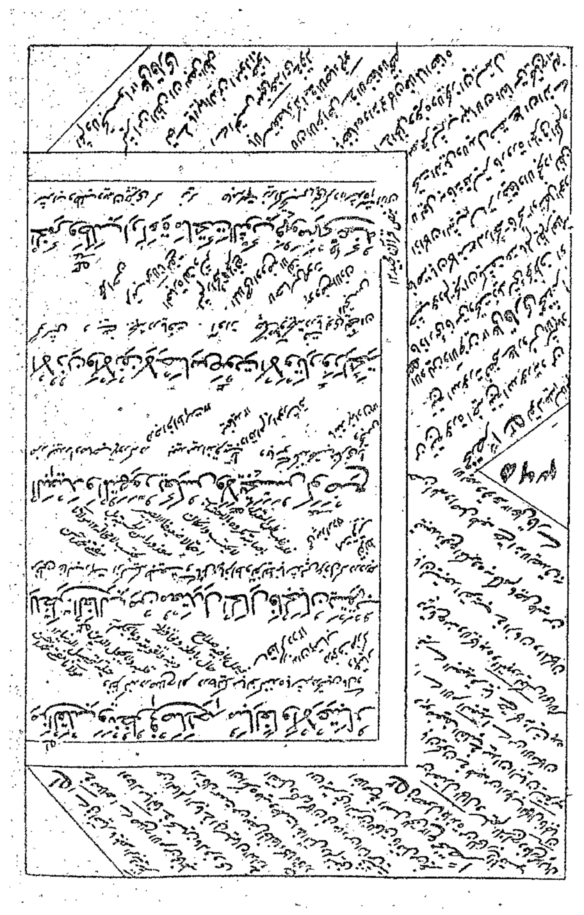
الْعِلْمُ لِيَعْلَمَ الْحُدُودَ وَالْحُقُوقَ وَالْوَرَعُ لِعَدَمِ تَأْثِيرِ قَوْلِ الْفَاسِقِ

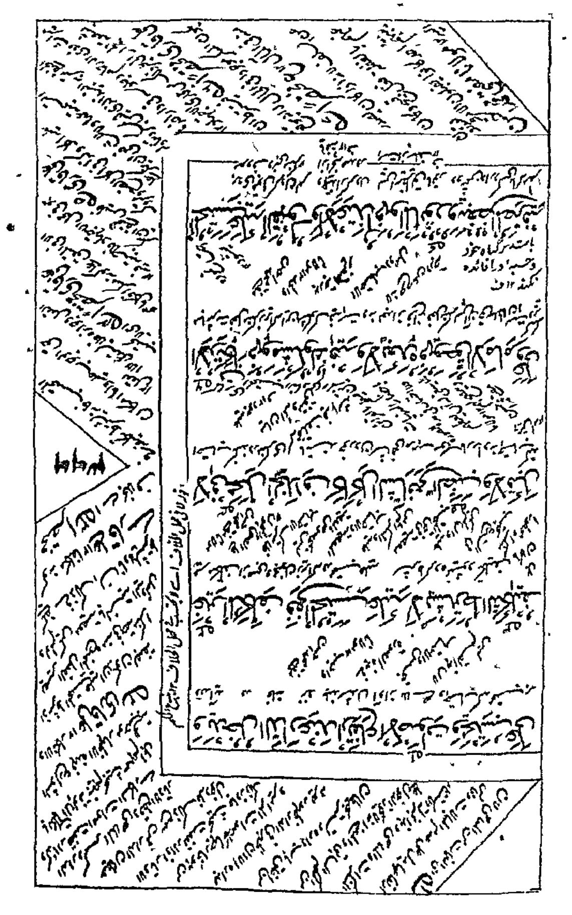
تا بداند حدود حسبة و حقوق آن دوم ورع بجهة عدم تاثیر گفتهٔ فاسق



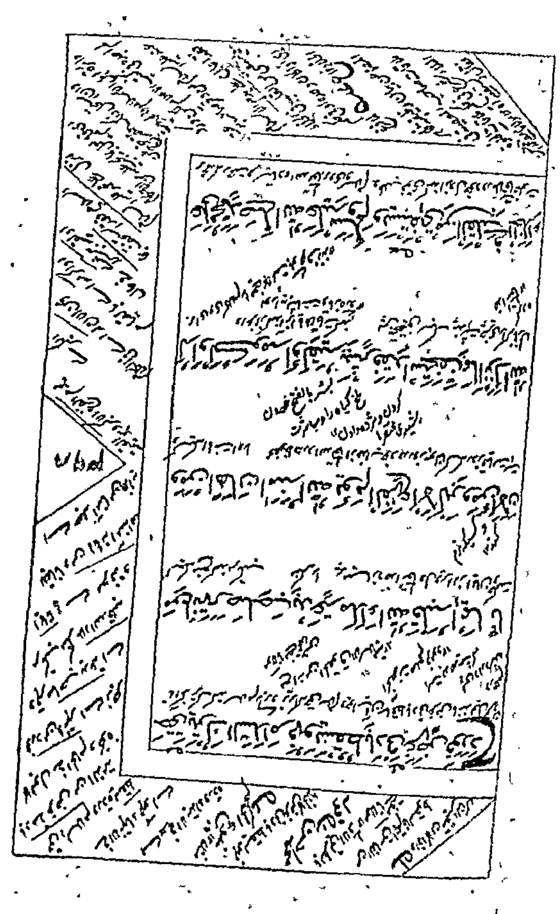


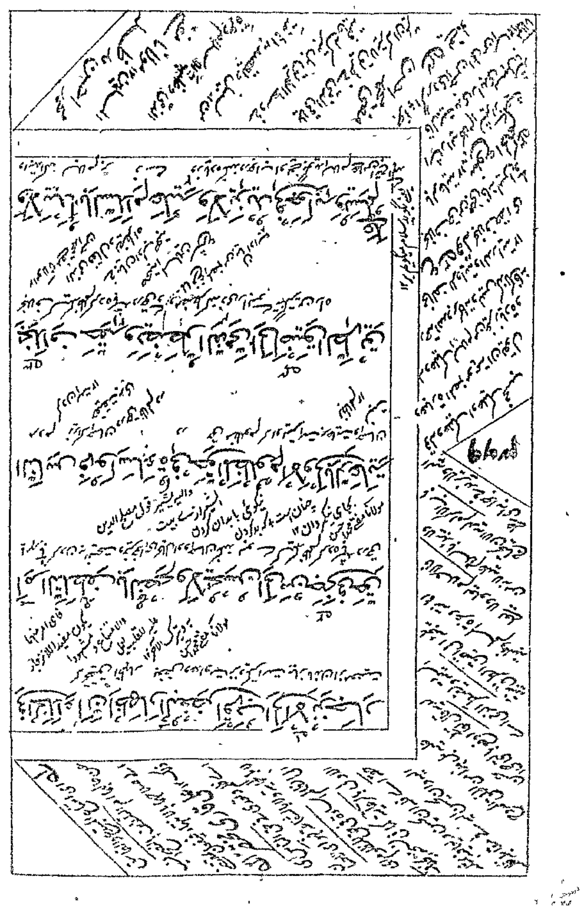














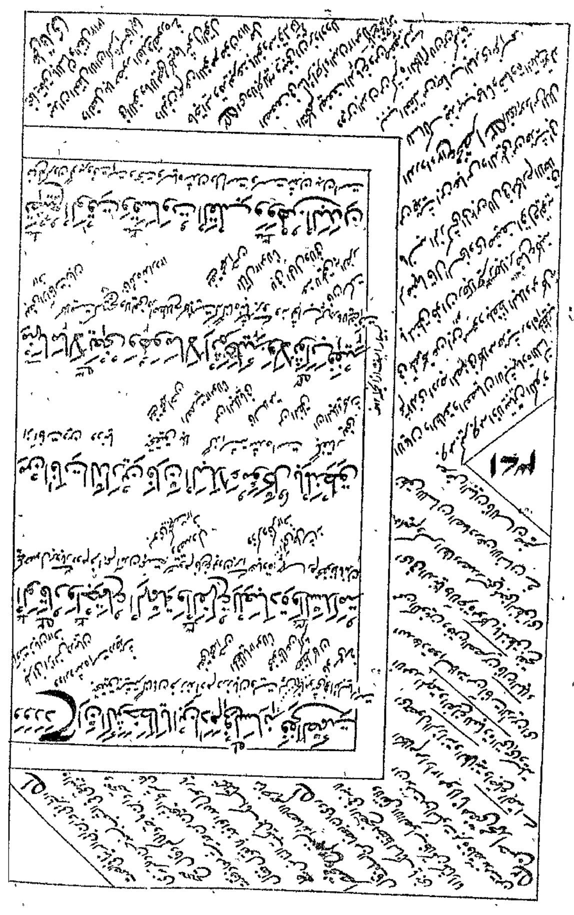
من اتبع الهدى ان كان في جميع المسلمين ويدعو في تشميته

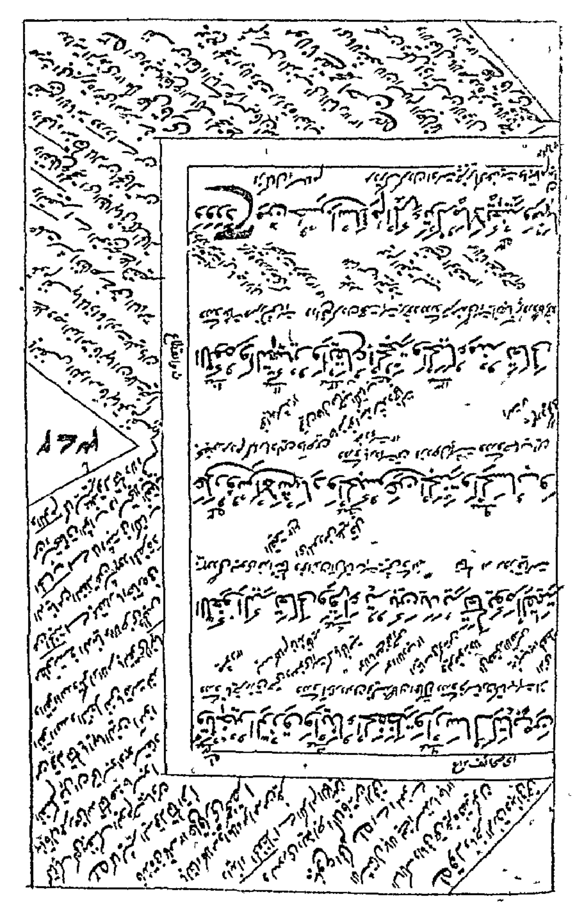
بالهدى دون الرحمة ولا يرشده الى المغفرة ولا يصافحه ويعيد

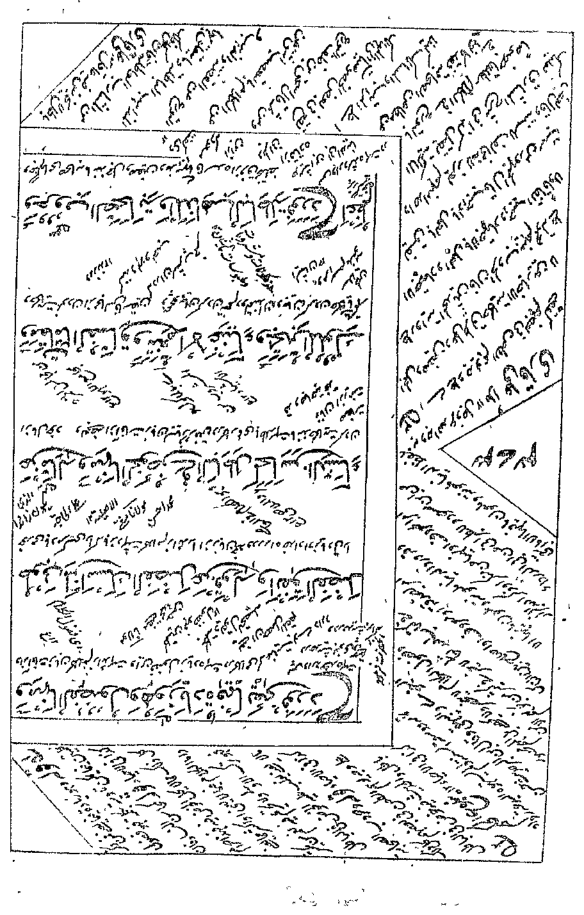
الوضوء ان صافح ولا يستقبل جنازته بالوجه

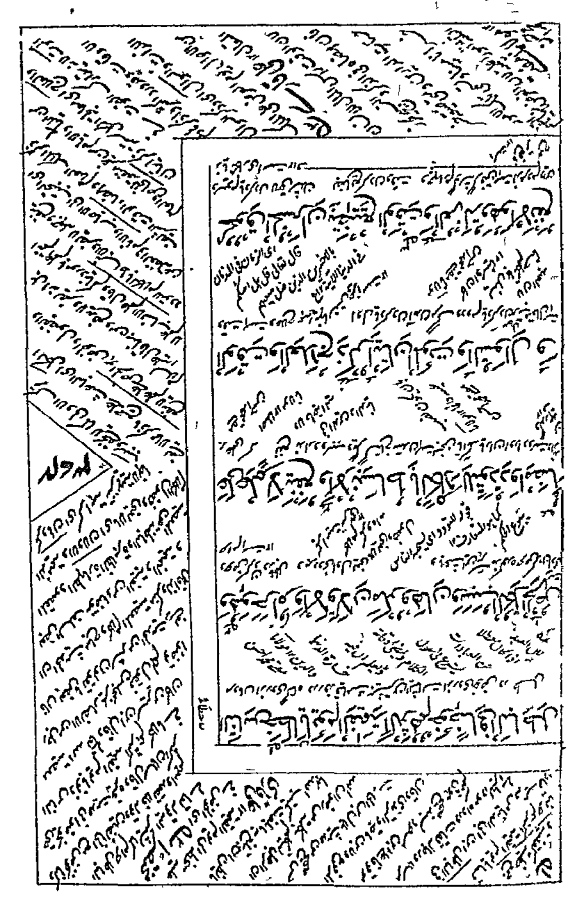
الباب التاسع في الصمت

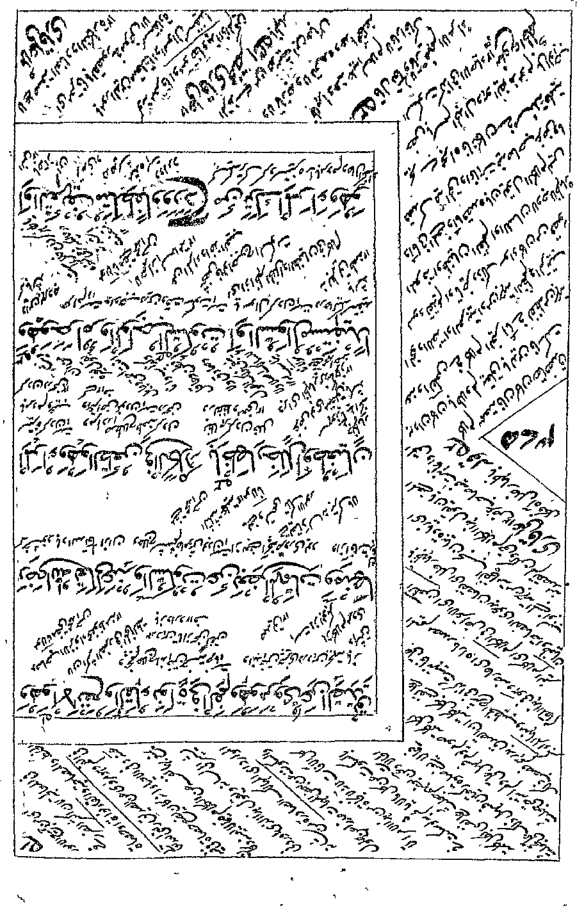
وآفات اللسان بسم الله الرحمن الرحيم ورد



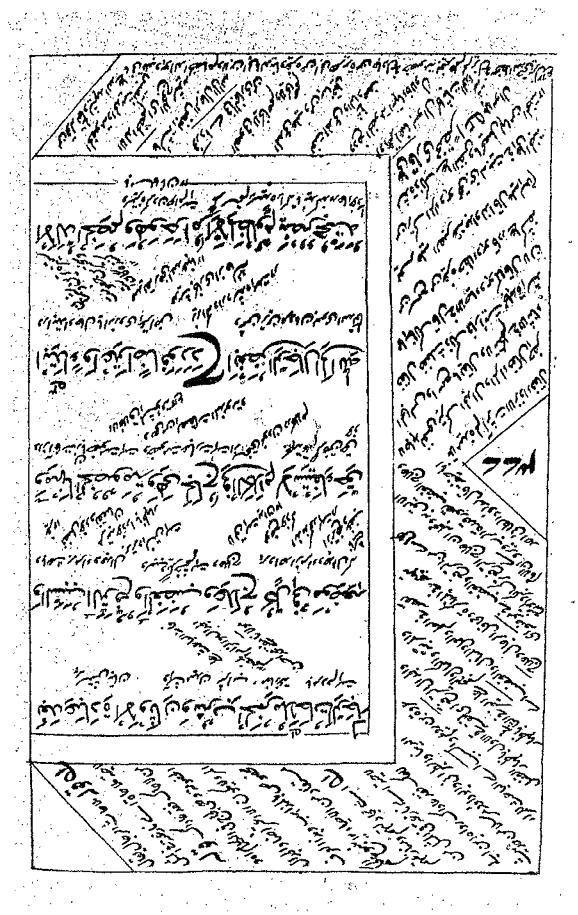




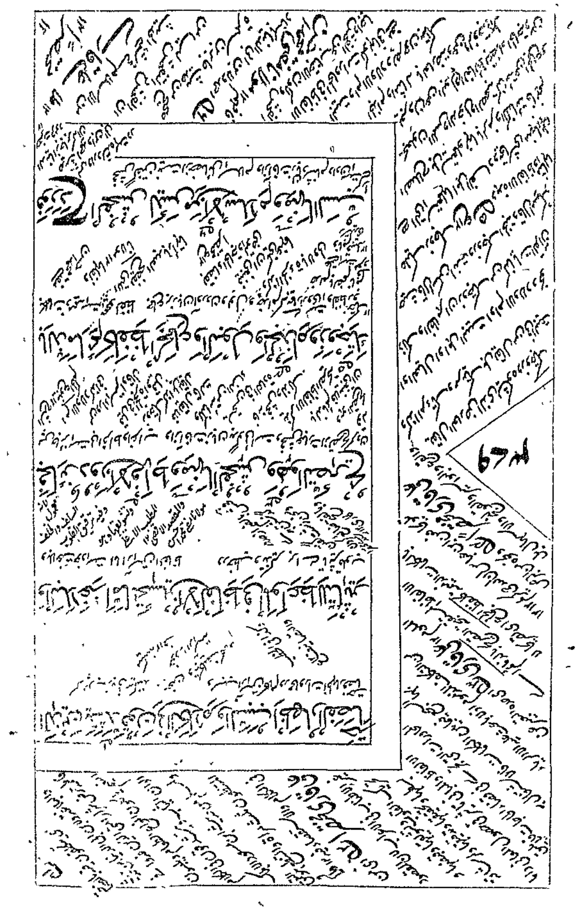


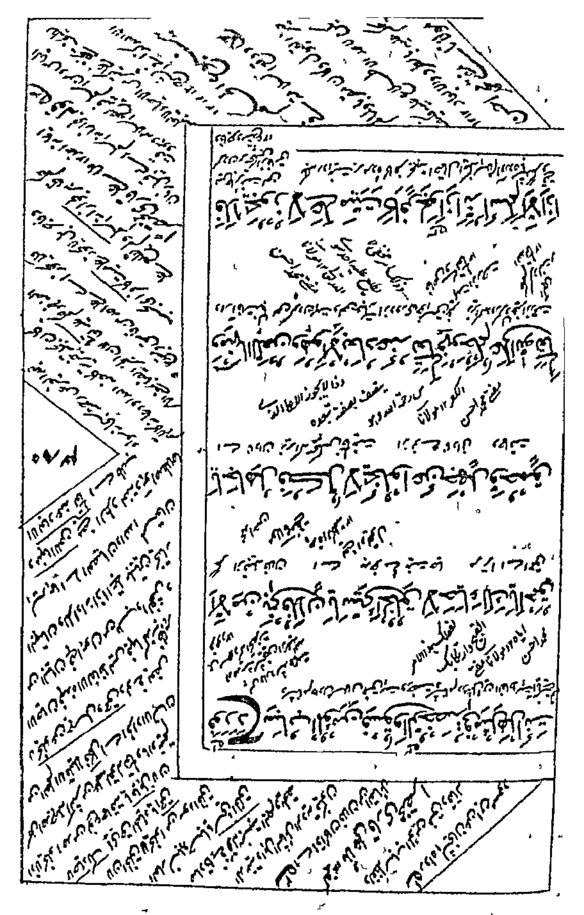


















لانه يولد كثيرا من الذنوب والعيوب كحقد

زیراکه افراط آن پیدا میکند بسیاری از گناهان … مانند کینه است

العاقل وجرأة السفيه وسقوط الوقار وذهاب حلاوة

صاحب عقل و گستاخی نادان و زائل گشتن وقار و هیبت و رفتن شیرینی

المحبة والغفلة عن الله تعالى وظلمة القلب وورد لا تمار

دوستی و غفلت از ذکر حق تعالی و سیاهی دل و وارد شده است در حدیث ترمذی مجادله مکن

اخاك ولا تمازحه الا النادر الخالي عن الباطل

برادر خود را و مزاح مکن با وی مگر مزاح نادر را که خالی باشد از باطل و کذب

كما قيل المزاح ومنها الاستهزاء وهو استحقار الغير

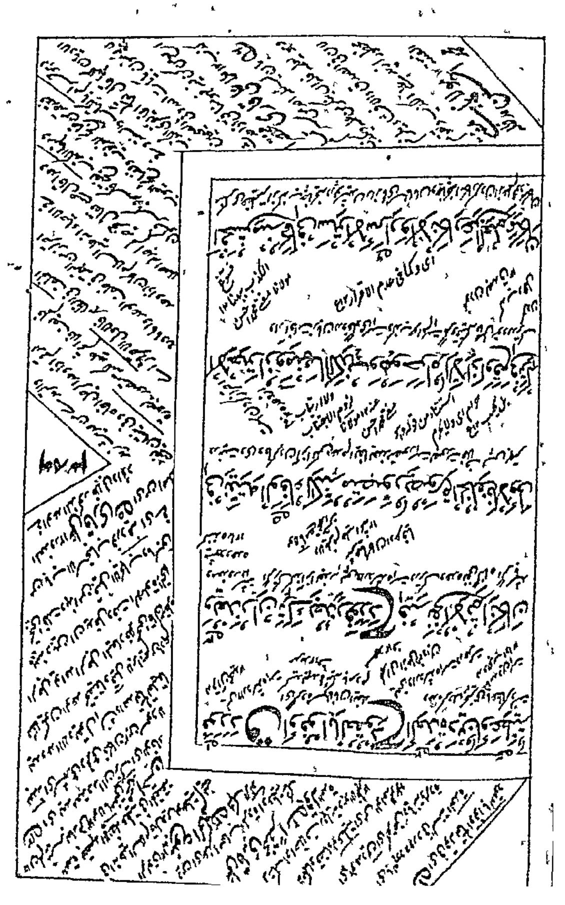
و از آفات زبان سخریه بر کسی کردن است

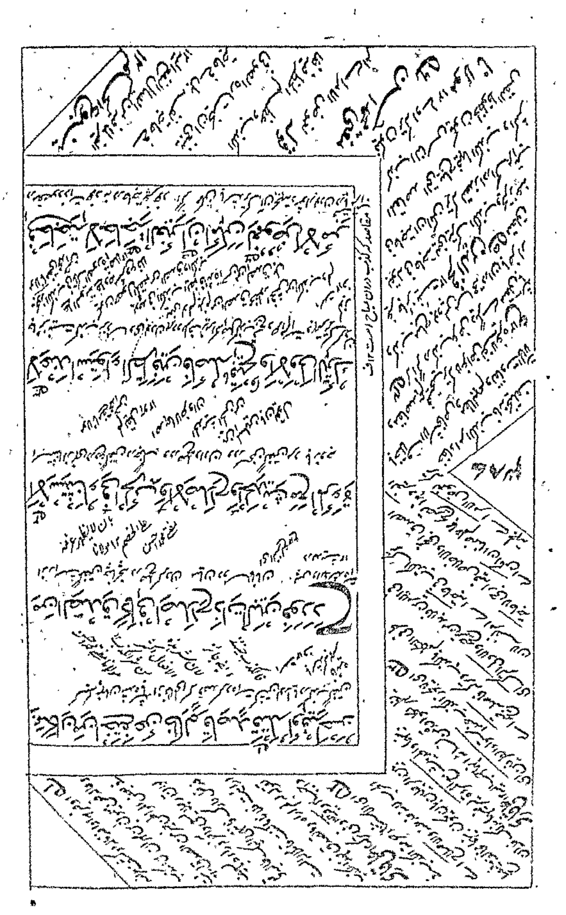
التي تورث عن الغفلة وكثرة الضحك ۱۲ مولانا مفتی محمد احسن

ای الغالبة عن الغفلة فان کثرة الضحك … الاحياء … ۱۲

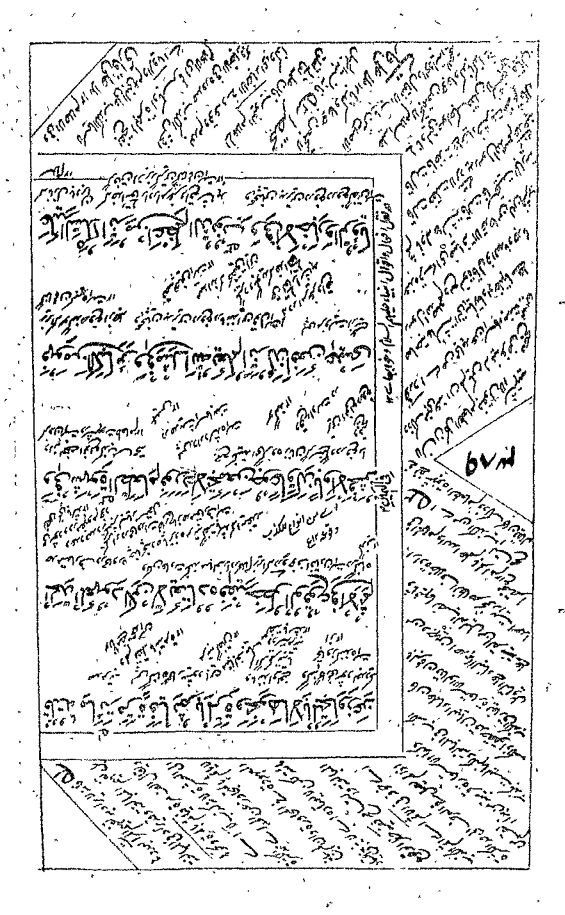


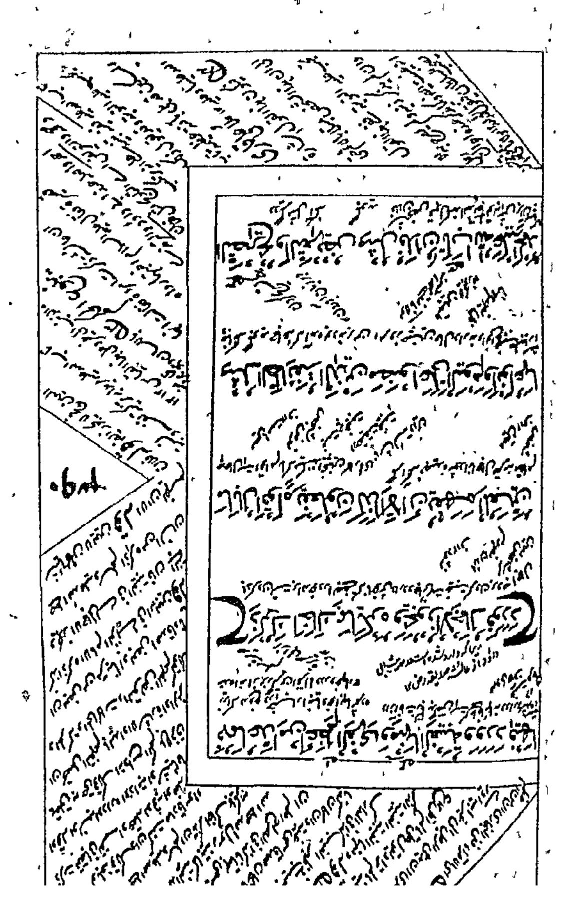


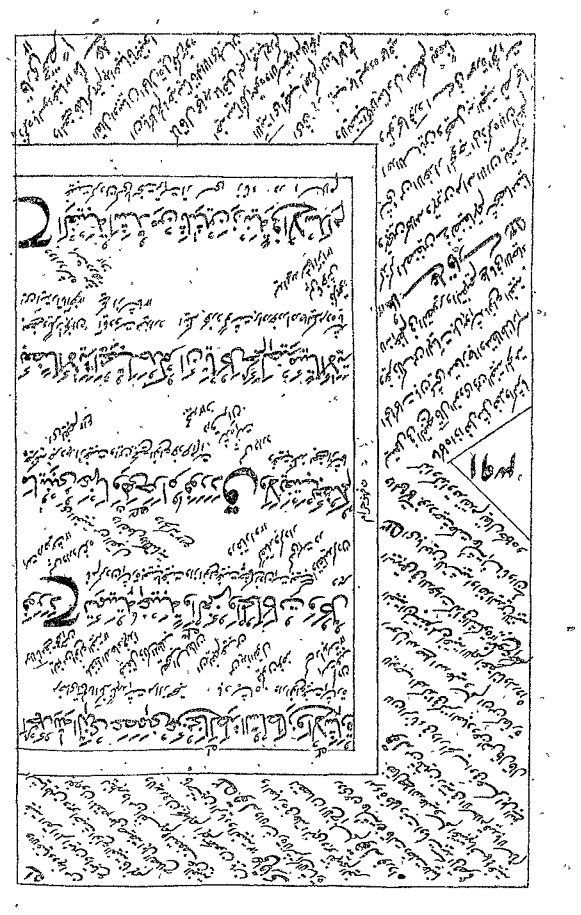












والسبب التشفي من الغيظ وموافقة الأقران خوفا

وسبب غیبت یکے شفا جستن است از خشم و دیگر از اسباب غیبت موافقت خویشان است

عن التثقيل والتحامي عن رد قوله لسبق الغير في

تقبيحه والتبري عن فاحشة منسوبة إلى الغير بالنسبة

إلى الغير والمباهاة والحسد والاستهزاء ونحوها

والعلاج ذكر ما ورد فيها ودفع السبب بما في موضعه

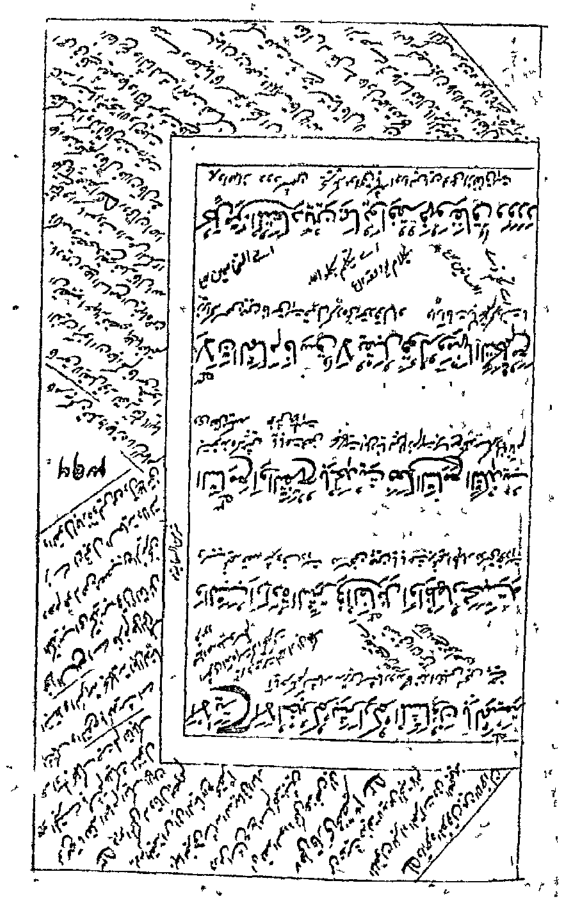
وعلاج برای غیبت یاد کردن چیزیست که وارد شده است در باب غیبت و وعید بران

از آیات و احادیث



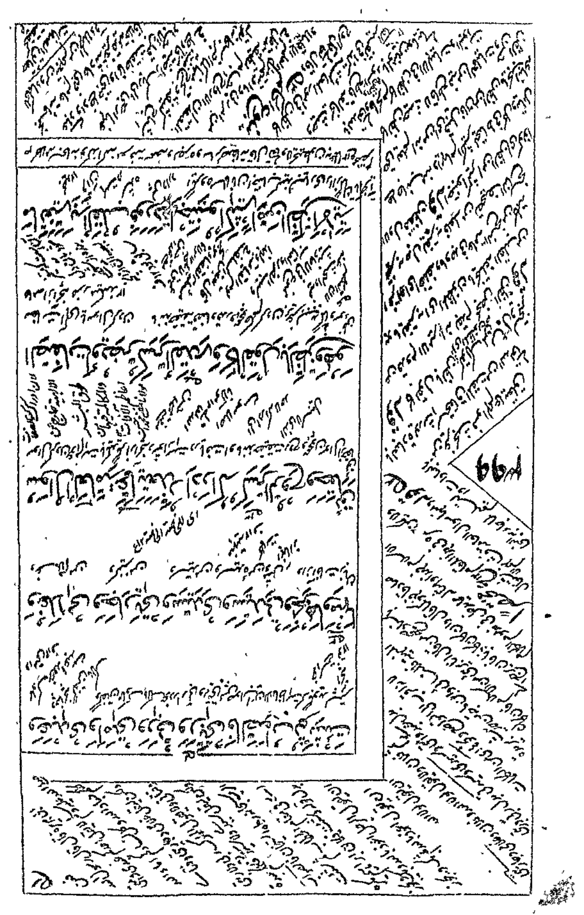




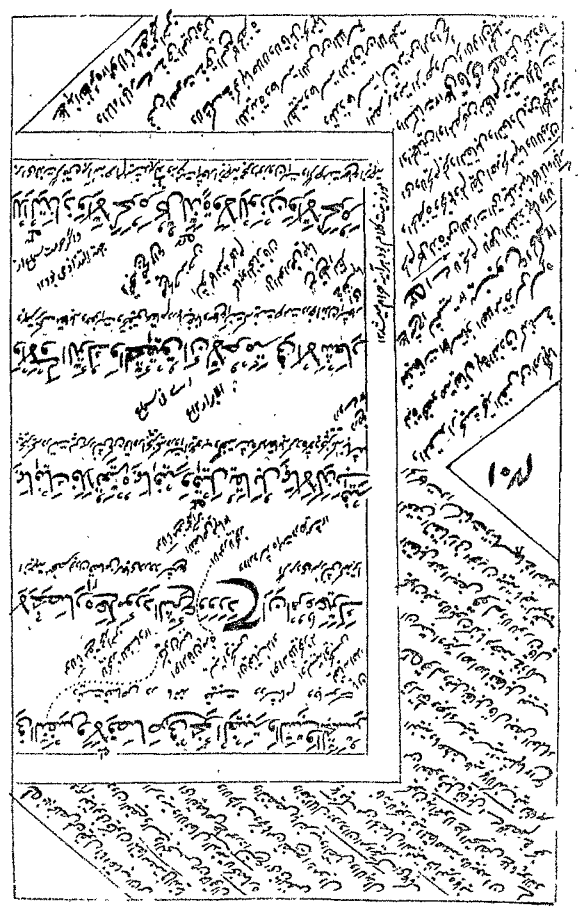




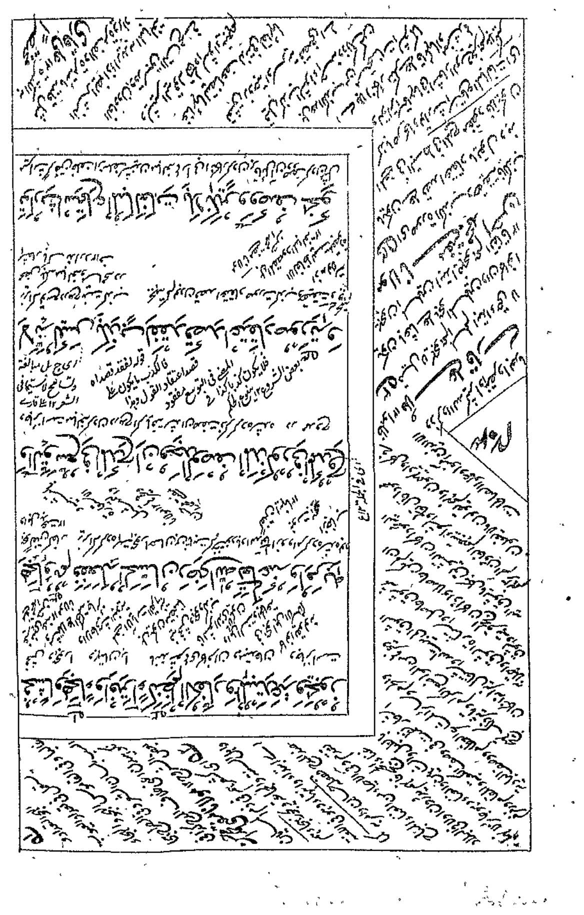












[illegible]

الخدّ والقدّ والصدغ على الأقرب إن لم يحمل على معيّنة

تعریف رخساره وقامت وزلف بر قول اقرب بصواب اگر حمل کنند [illegible]

[illegible]

سوى امرأتي وأمتي أو استعار العارف سواد الصدغ

سوای زن [illegible] [illegible]

[illegible]

لظلمة الذنب وبياض الخدّ لنور الإيمان والطاعة

برای تاریکی گناه و درخشندگی رخساره را برای نور ایمان و طاعت

[illegible]

والوصال للقائه تعالى والفراق للحجاب ونحوها

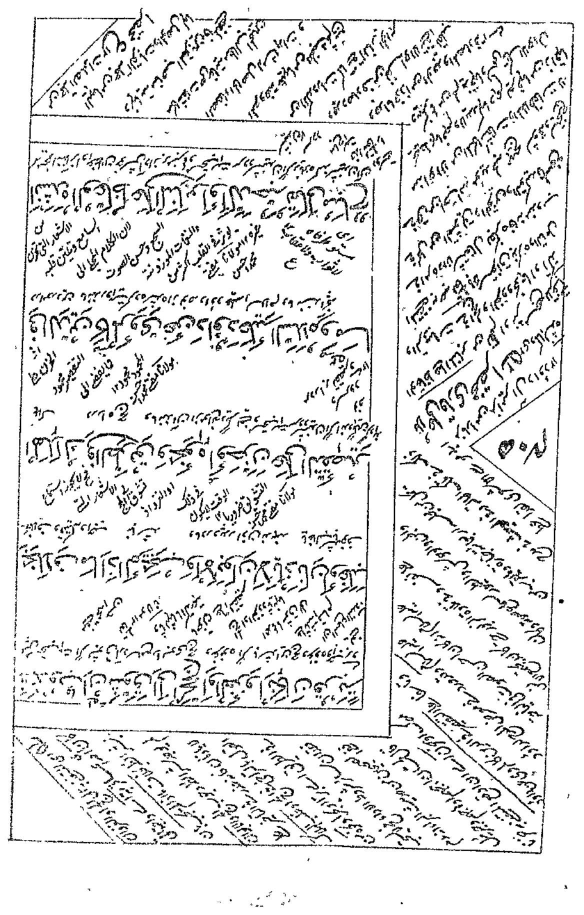
و وصال را برای دیدن الهی و فراق را برای بعد و حجاب و مانند آن [illegible]

[illegible]

النظر إلى الأثر في التفريع به على الأقرب فتدبّر

نظر الی التحقیق [illegible]

[illegible]







للشهوة وهو سجع الشيطان ثم التلهي بمجرد النغمة

دوم سماع از دمیدن شیطان — بیشتر رتبه دیگر برای مجرد آواز سرود دلکه — است آدمی را بباد و شهوت — عشرت و بازی است — بوی شهوة متعلق باشد — و این مباح است

وذلك انفع اقسام السماع ۱۲ مولانا مفتی محمد حسن

والمواظبة عليه ذنب ثم لترويح النفس قطعا

و مواظبت کردن برین قسم سماع گناه است بیشتر رتبه دیگر بالا ازان که سماع بجهت شنیدن

للملالة من العبادة ثم لمقابلة حالها في المعاملة

ملالت و کسل که حاصل شده باشد از بسیاری عبادت — بیشتر رتبه دیگر بالاتر ازان سماع است بجهت مقابله و امتحان

معه تعالى ويشترط رعاية السنة بالحمل على ما يليق

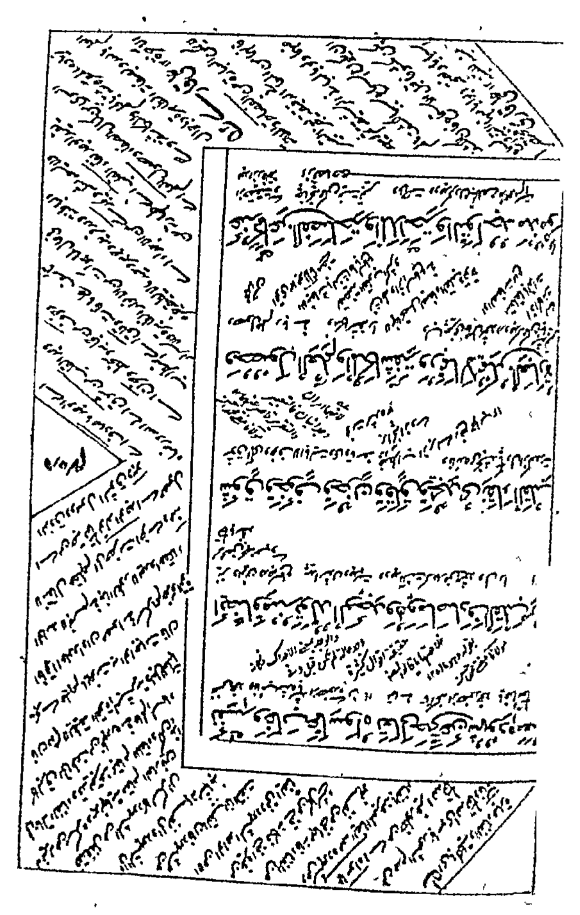
با وی تعالی و شرط کرده میشود پاس شریعت را — بحمل یعنی اثبات غنا را بر چیزی

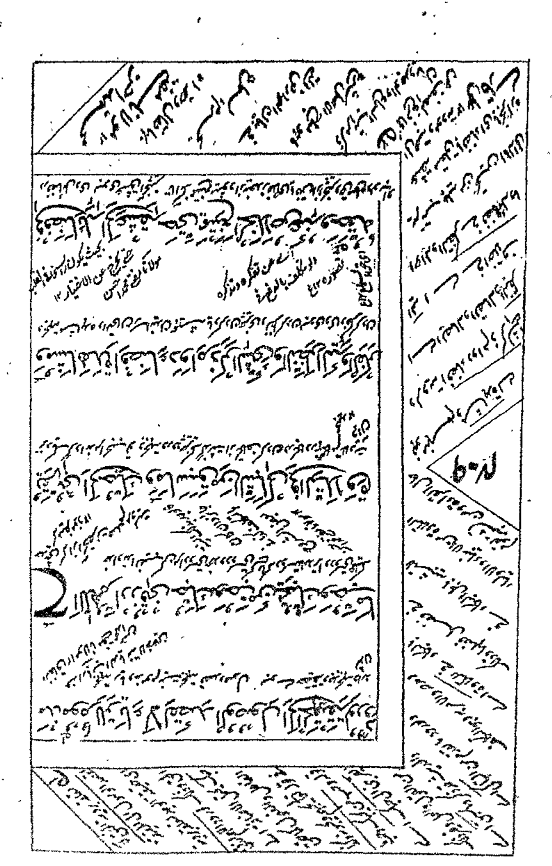
به تعالى ثم لسببه تعالى فقط وهو لمن فني عن حظوظه

و این مرتبه برای کسی است که فانی شده باشد از حظوظ

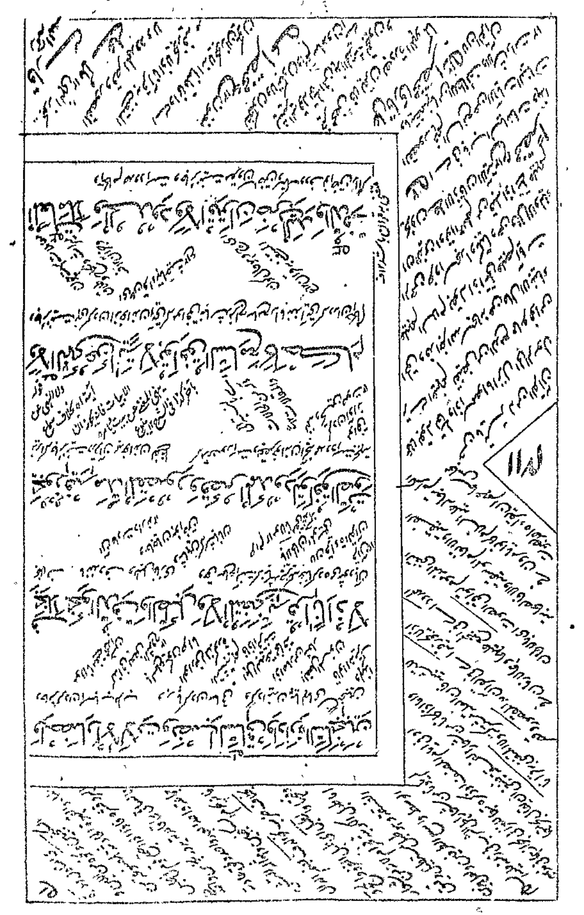
قوله ای من غیر تحمل التوبة لدیه ذنب ای عند الکل من العلماء الصوفیة من الصلحاء و عند الکل کرام الائمة المجتهدین من الفقهاء ۱۲ ملا علی قاری مختصرا

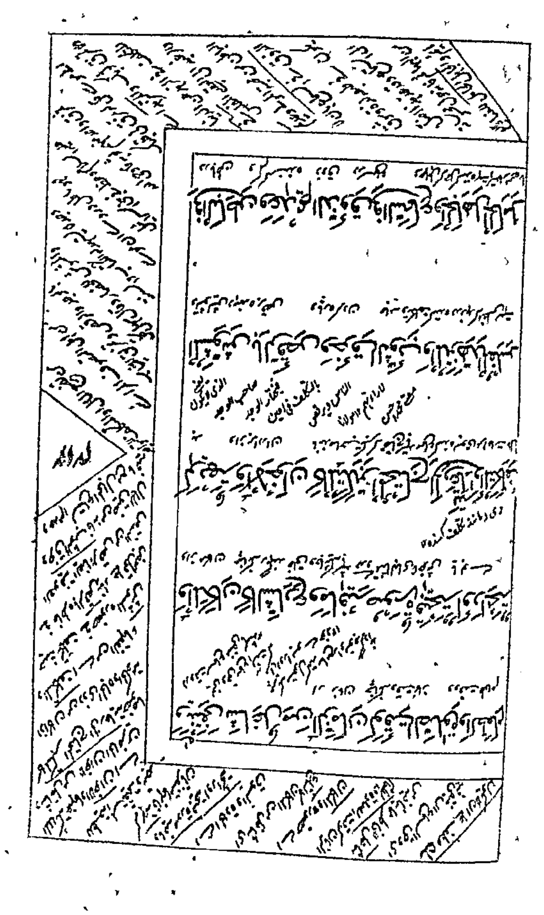
ملا علی قاری

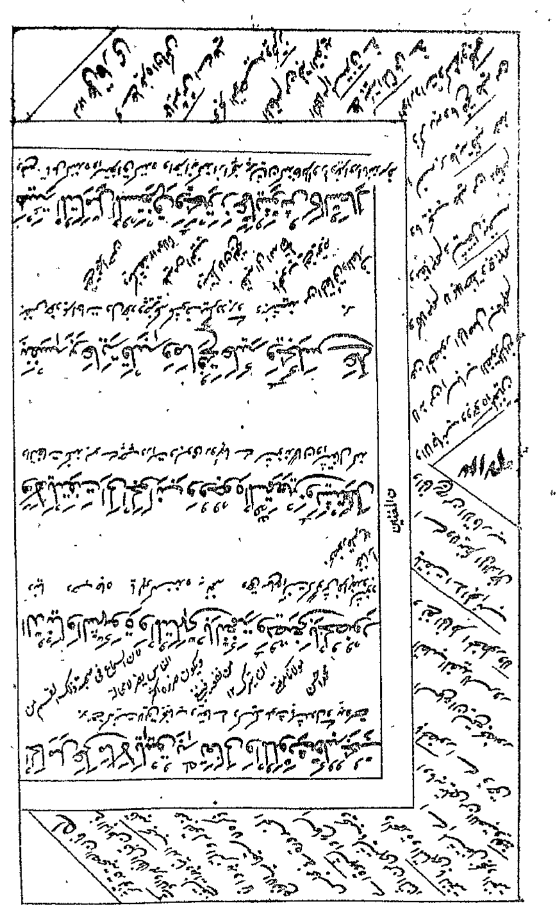














وَالتَّثَاؤُبِ وَالْمُنْكَرَاتِ كَضَرْبِ الْيَدِ وَتَحْرِيكِ الْأَطْرَافِ

وخمیازه و امور ناشناسا مانند دست برهم زدن و حرکت آوردن دست و پا

وَالرَّقْصِ وَخَرْقِ الثَّوْبِ إِلَّا أَنْ يُسَارِعَهُ أَوْ بِحَيْثُ لَا يَمْلِكُ

ورقص و پاره کردن جامه مگر آنکه گریه مغلوب العقل بحیثیتی که نتواند

بِفِعْلِهِ أَوْ لَا يُطِيقُ الْإِمْتِنَاعَ عَنْهُ لِطَرَيَانِ نَحْوِ هَيْبَةٍ

فعل خود را یا طاقت ندارد منع شدن ازان بجهت عارض شدن مانند خوف هیبت

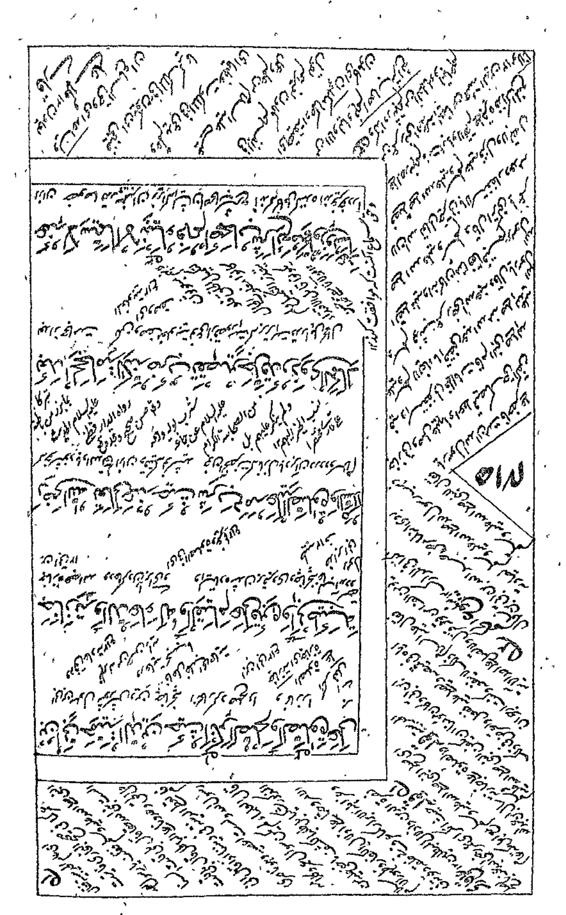
أَوْ جَلَالٍ أَوْ حَيَاءٍ فَيُعْذَرُ كَمَا غَلَبَ عَلَى عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى

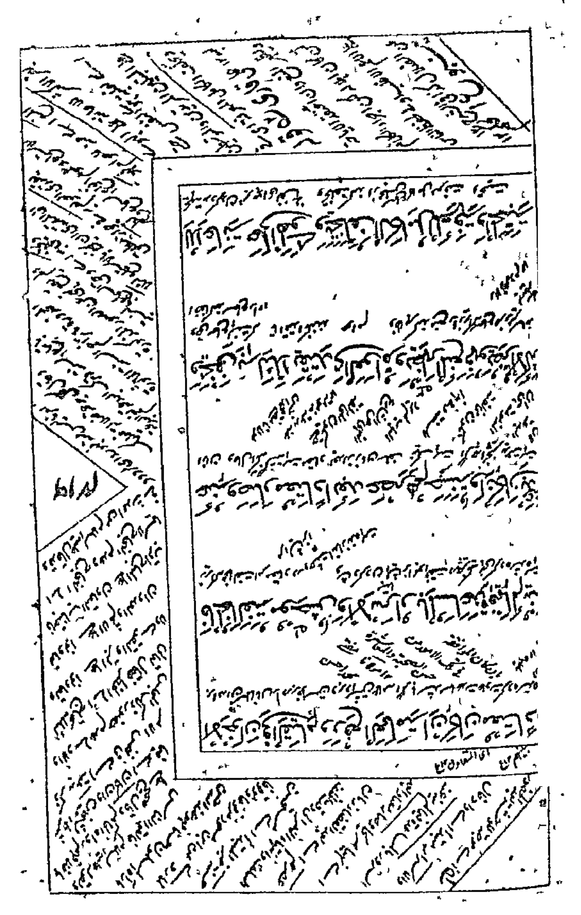
یا خوف جلال الٰهی یا حیا از تقصیر پس معذور داشته شود درین حالت چنانچه غالب آمده بر عمر رضی الله

عَنْهُ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ وَيَوْمَ مَاتَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ

ازان سال صلح حدیبیه و در روزی که مرده بود عبد الله بن

۲۱۴











الدَّيْنِ وَتَجْهِيزِ الْمَيِّتِ وَقِرَى الضَّيْفِ وَالتَّوْبَةِ مِنَ

دین و در ساختگی اسباب میت و در ضیافت مهمان دیگر در توبه کردن از

الذَّنْبِ وَآفَتُهَا الْحِرْمَانُ عَنِ الْمَطْلُوبِ فَمَنِ اسْتَعْجَلَ نَيْلَ مَنْزِلَةٍ

گناه و آفتها سے عجله محروم ماندن است از مطلوب زیراکه کسیکه شتابی کند در رسیدن

أَوْ إِجَابَةَ دَعْوَةٍ قَبْلَ الْوَقْتِ يَتْرُكُ مَلَالَةً وَمُكَافَاةَ

یا شتابی در مستجاب شدن دعا پیش از وقت ترک میکند آن شتابی کننده این منزلت

ظَالِمٍ يُبْطِلُ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِ وَاقْتِحَامُ الشُّبْهَةِ فَاصِلُ

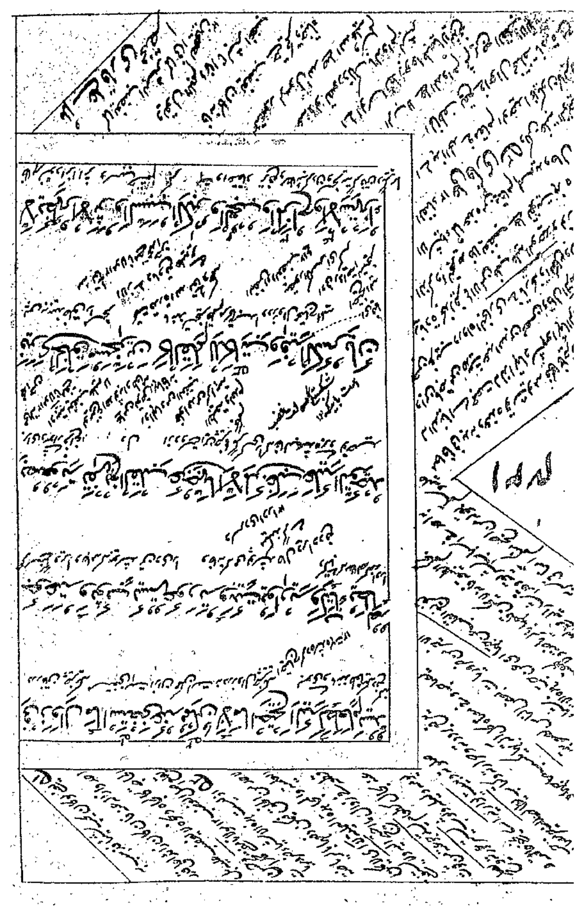
ظالم را باطل میکند بدعا بدکردن بروے و از آفات عجله درآمدن در شبه است زیراکه اصل

الْوَرَعُ النَّظَرُ الْبَالِغُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْإِفْرَاطُ فِي الْغَضَبِ

ورع نظر رسا و تأمل صادق است در هر چیز که سعی تحصیل آن میکند

۳۱۹







والایذاء والحرص فی الفضول وعلاج کل فی موضعه

وآزار دادن دیگری را بملامت وعیب کردن وحرص کردن در زیادتی مال وجاه وعلاج هر دو همچنین است در محل خود

بالاجمال التوضی والتعبد والقعود والاتکاء والاضطجاع والما

واجمال وضو کردن است وتقرب جستن است بنماز وبرخاستن ونشستن است وتکیه دادن

الخد بالارض فالکل مروی مامور به معللا بانه جمرة

خساره است برزمین پس همه چیز یاد کرده ماثور است درحالیکه مامور به است وتعلیل کرده است باینکه

فی القلب بدلیل حمرة العین وانتفاخ الاوداج والاستعا

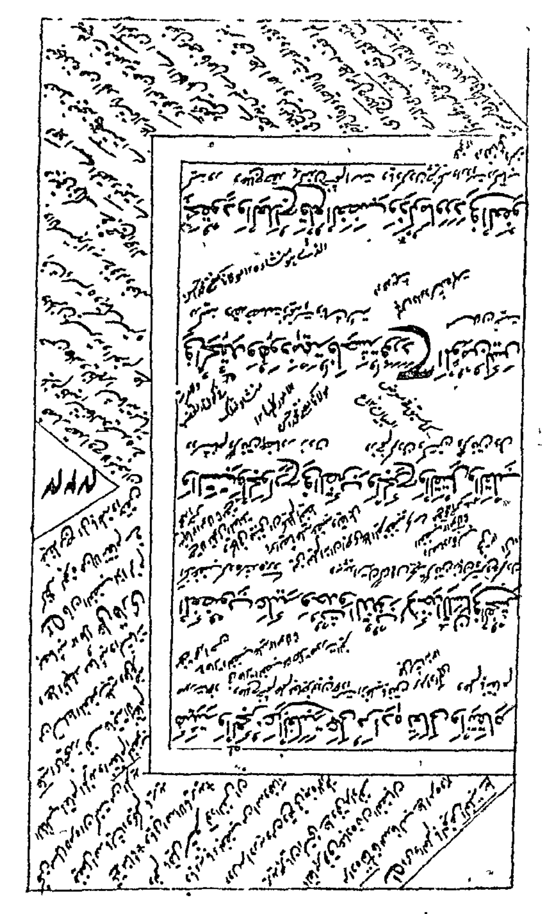
دردل بدلیل سرخی چشم وبرباد شدن رگهای گردن است در وقت غضب وطلب

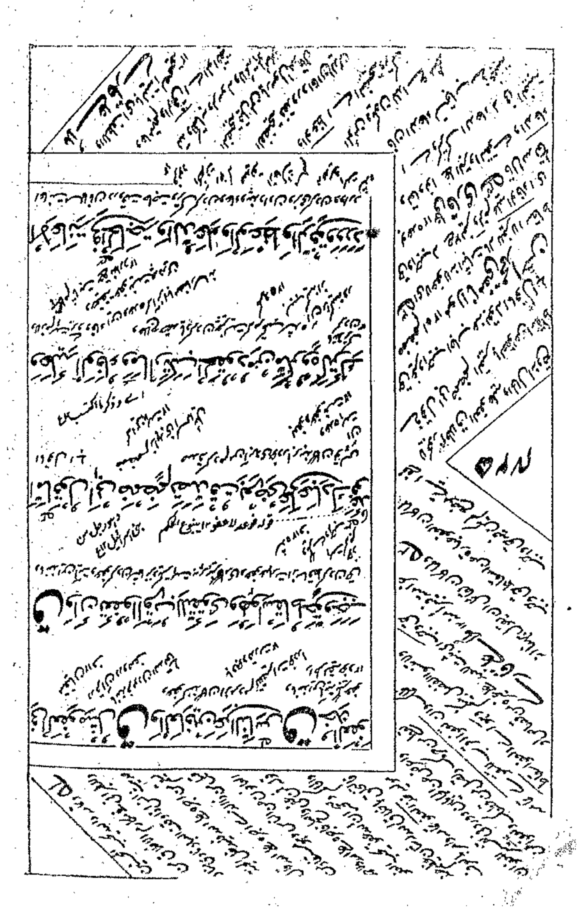
والاستعاذة والاستعانة به تعالی والعلم بالصواب

وپناه جستن است بجناب باری ومدد جستن ازوی تعالی

علی قاری

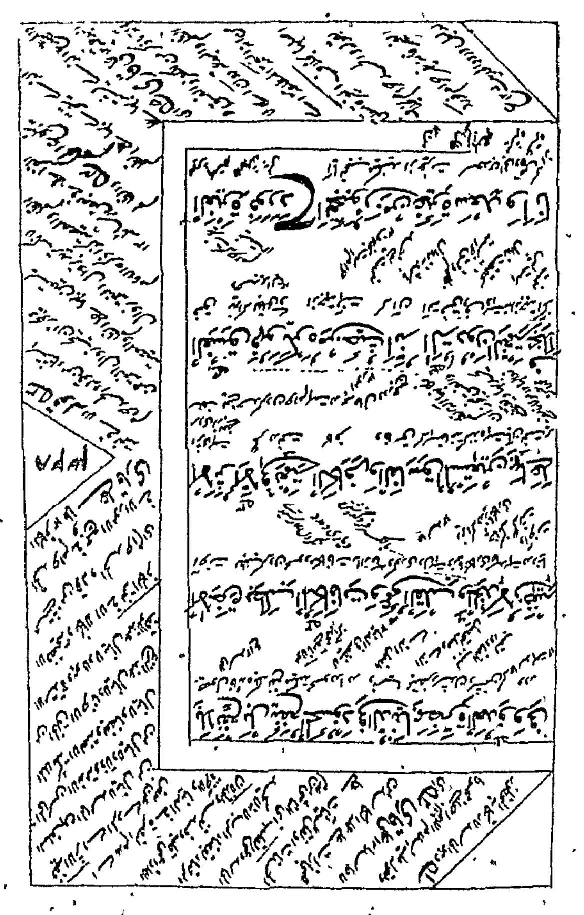






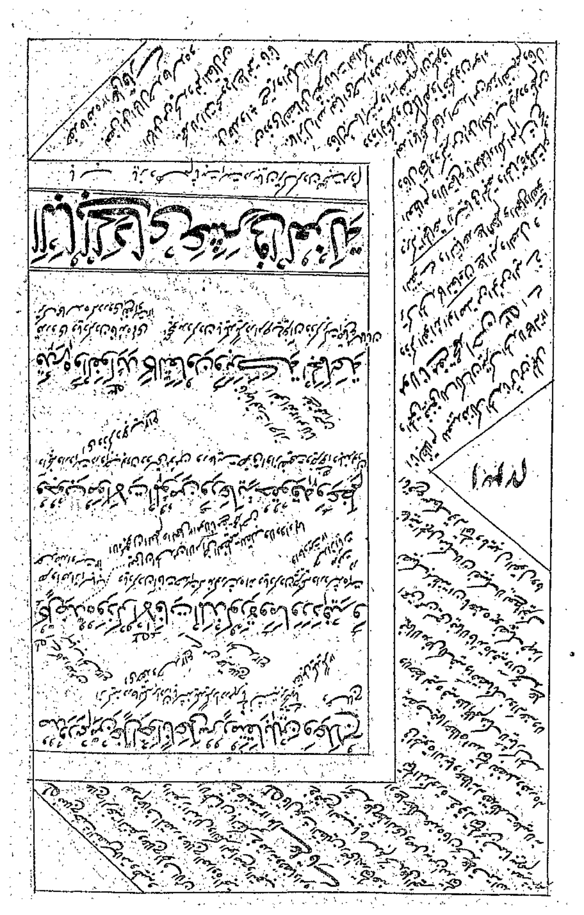














والخمولة وحب الذم وبغض

واختیار کردن گمنامی و دوست داشتن مذمت و ناخوش داشتن

المدح بسم الله الرحمن الرحيم في العزلة فوائد وهي الفراغ

ستایش بنام خدای که مهربانست بخشنده در گوشه گرفتن از مردم فائدها است و آن فوائد

للعبادة فالخلق شاغلون وكان عليه الصلوة

برای عبادت زیرا که خلق بازدارنده اند و بود پیغمبر که نازل باد بران درود

والسلام يعتزل في جبل حراء والجمع متعذر

وسلام که گوشه میگرفت در کوه حراء و جمع کردن میان فراغ دل

الا لمن استغرق باطنه بربه فغاب عنهم قلبا

مگر آنکسی را که مستغرق بوده باطن او بحق تعالی پس غائب باشد از خلق بقلب خود

۴۳۴







۴۲۵

الدُّنيا يُحرِّكُ الحِرصَ ولقاءِ الثَّقِيلِ والأحمقِ فهو

میجنباند حرص را وازفوائد عزلت خلاصی است از ملاقات گران ۱۲ واحمق زیراکه ملاقات ایشان

أشدُّ البلايا وآفاتٌ وهي فواتُ التَّعلُّمِ فهو مقدَّمٌ

سخت ترین بلاها است ودر عزلت آفات است وآفات عزلت فوت شدن تعلّم زیراکه تعلّم مقدم است

لافتقارِ العبادةِ والتَّقوى إليه والتَّعليمِ فهو أولى

بجهة محتاج بودن حصول عبادت وپرهیزگاری بسوی علم وازآفات عزلت فوت شدن تعلیم زیراکه تعلیم اولی است

أيضًا إنْ كانَ في عِلمِ الآخرةِ وراعى حقَّه تعالى

نیز اگر باشد تعلیم در علم آخرت ومراعات کند از معلّم ومتعلّم در وی حق ویتعالی را

بالاحترازِ عنِ الذَّمائمِ كالرِّياءِ وحبِّ الجاهِ فوردَ

باجتناب کردن از خصلتهای بد مانند ریاء ودوستی مرتبه پس وارد شده است

إذا ظهرت الفتنة وسكت العالم فعليه

در حدیث چون پیدا گردد فتنه و فساد و خاموش گردد عالم پس بر وی باد [illegible]

لعنة الله وإلّا فالعزلة كما في زماننا الذهاب

دوری از زحمت اگر تعلم و تعلیم علم آخرت باشد [illegible] چنانچه [illegible]

علم الآخرة والعمل عليه وتعذّر رعاية الحقوق

شغل علم آخرت و عمل بر طبق وی در این زمانه و بجهت متعذر بودن رعایت حقوق [illegible]

وموج الفتن والانتفاع من الغير بالكسب

و بجهت موج زدن فتنها [illegible] از غیر خود بکسب و معامله [illegible]

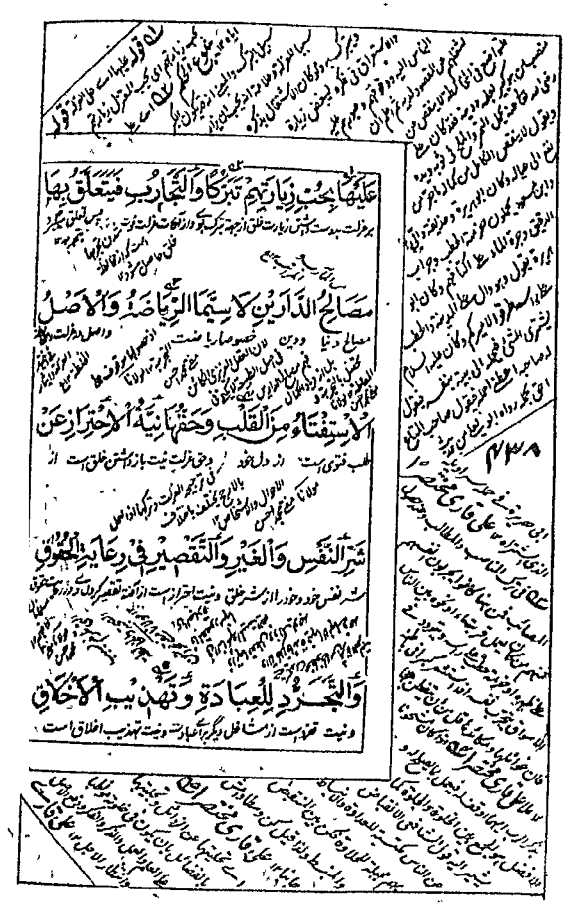
للكفاية أو الصدقة فهو أولى من عمل الظاهر

بجهت کفاف شدن یا بجهت صدقه دادن بر غیر پس این کسب بهتر است از عمل ظاهر [illegible]

از آنچه زائد بر قدر حاجت بود

[illegible]





عليهما بحث زيارتهم تبركا والتجارب فيتعلق بها

بر عزلت سبب دشمن زیارت خلق از جهت تبرک

مصالح الدارين لاسيما الرياضة والاصل

مصالح دنيا و دين خصوصا رياضت

الاستفتاء من القلب وحقها نية الاحتراز عن

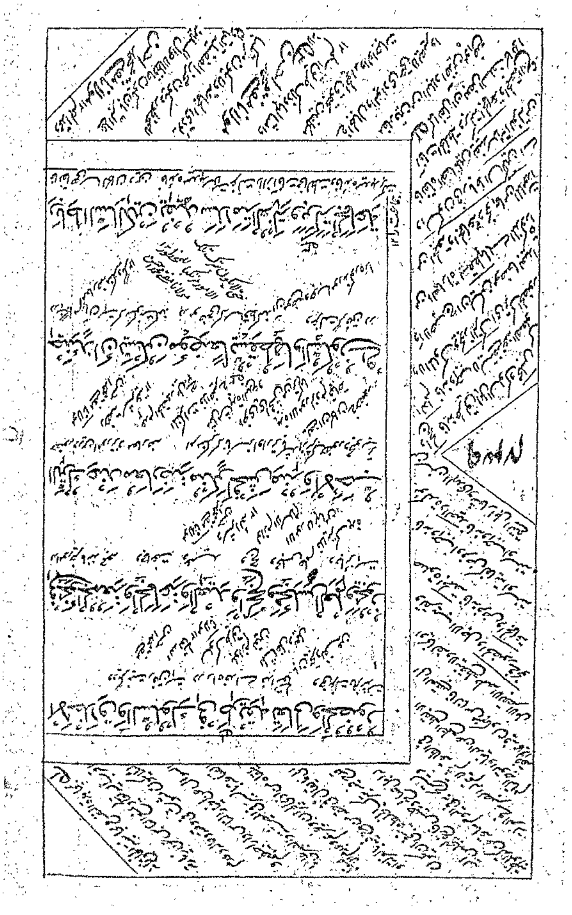
طلب فتوی است از دل خود و حق عزلت نیت باز داشتن خلق است از

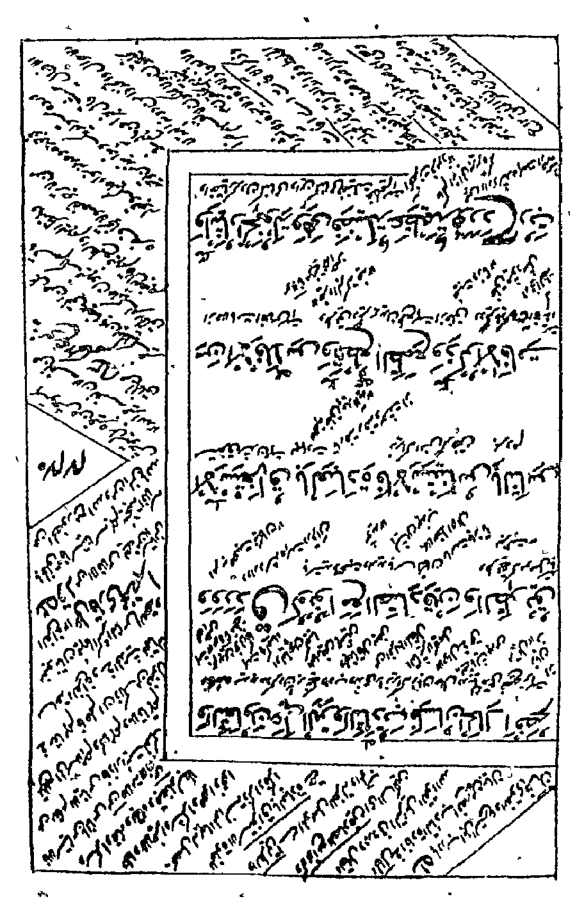
شر النفس والغير والتقصير في رعاية الحقوق

شر نفس خود و خود را از شر خلق و نیت احتراز است از آفت تقصیر کردن در ادای حقوق

والتجرد للعبادة وتهذيب الاخلاق

و نیت تجرد است از مشاغل دیگر برای عبادت و نیت تهذیب اخلاق است







رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ

بسا کس ژولیده موی گرد آلود صاحب دو جامهٔ کهنه که اعتبار کرده نمیشود اگر سوگند خورد

عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ وَلَوْ أَقْسَمَ الْجَاهُ بِلَا طَلَبٍ فَقِيرٌ

مَذْمُومٌ كَالْأَنْبِيَاءِ وَالْخُلَفَاءِ وَالْأَئِمَّةِ إِلَّا أَنَّ فِيهِ

فِتْنَةٌ لِلضُّعَفَاءِ ... حَسْبُ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ

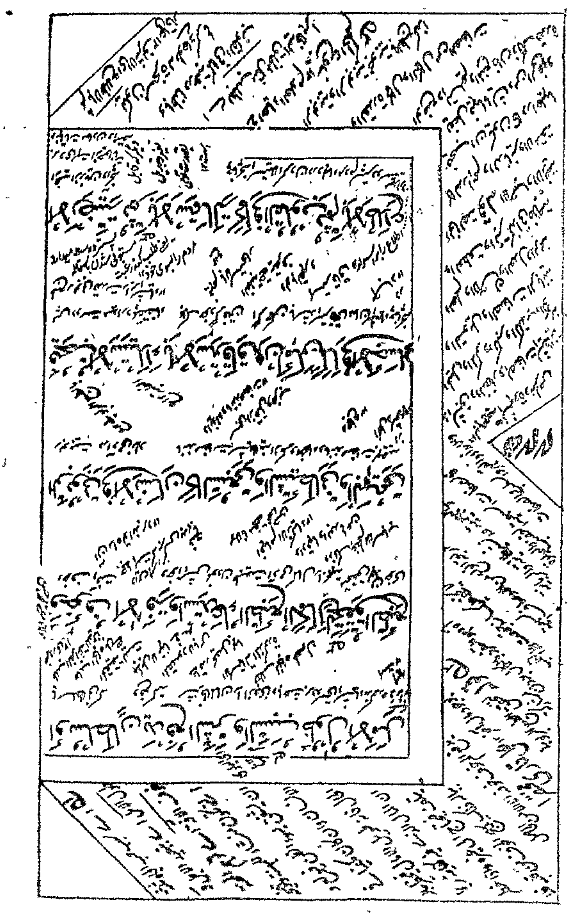
مَنْ عَصَمَهُ اللّٰهُ أَنْ يُشِيرَ النَّاسُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فِي دِينِهِ

آنکس را که نگاه داشته است او را خدا ... که اشارت کنند مردم بسوی وی بانگشتان در دین خود













وآفات الدنيا وخساستها وما ورد في ذم الجاه

وسبب دیگر علم است بآفات دنیا و چیزی است او و علاج دیگر علم بچیزیکه وارد شده در مذمت جاه
جاه در دنیا اوف

ومدح الخمول وأحوال السلف في إيثار العقبى

وستایش گمنامی و دیگر علم باحوال سلف است در اختیار کردن ایشان امور آخرت را

ومباشرة أمر يسقطه كشرب الماء في قدح يشبه الخمر

واختیار امریست که ساقط گرداند جاه را مانند نوشیدن آب در پیاله که مشابه باشد شراب را

لونًا إلا أن يكون متبوعا فيباشر ما يرى مباحا

از روی رنگ مگر آنکه باشد مقتدا پس مباشرت کند چیزی را که دیده میشود مباح در

كاظهار الشره والأقوى القناعة والاغتراب

و محکم ترین طرق قناعت کردن است بدانچه موجود است و اختیار کردن





والندامى في استثقال جلوسهما والفرح بسرورهما والغم

درگرانی نشستن ایشان و برابر بودن خوشوقتی این کس بسرور ایشان و اندوه

بمصيبتهما ونحوه ثم عكس الأولى دون إظهار قول

بمصیبت این هر دو … پس حالت سیوم که فرود … بدون ظاهر کردن گفتن دشنام و ثنا

وفعل ثم بإظهارها وحب المدح كحب الجاه

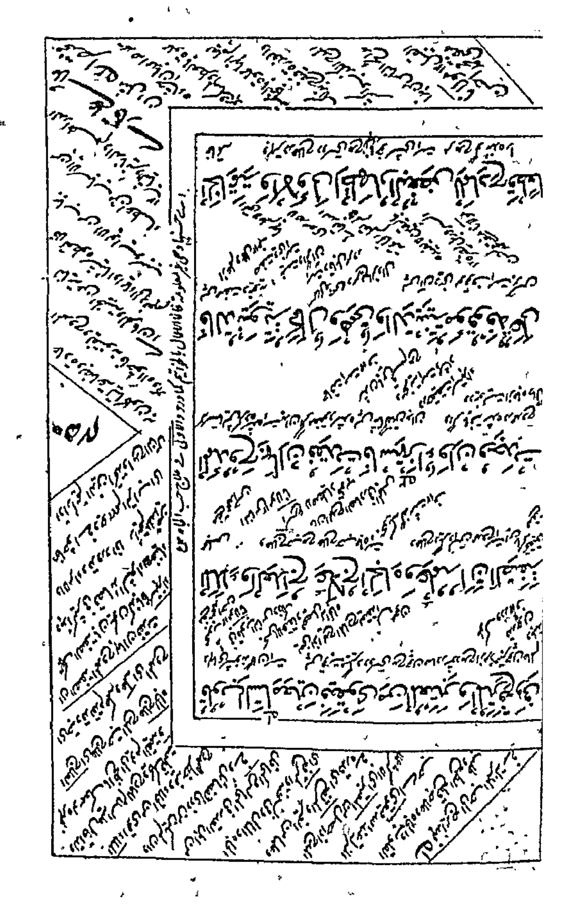
وفعل … حالت چهارم … باظهار قول و فعل

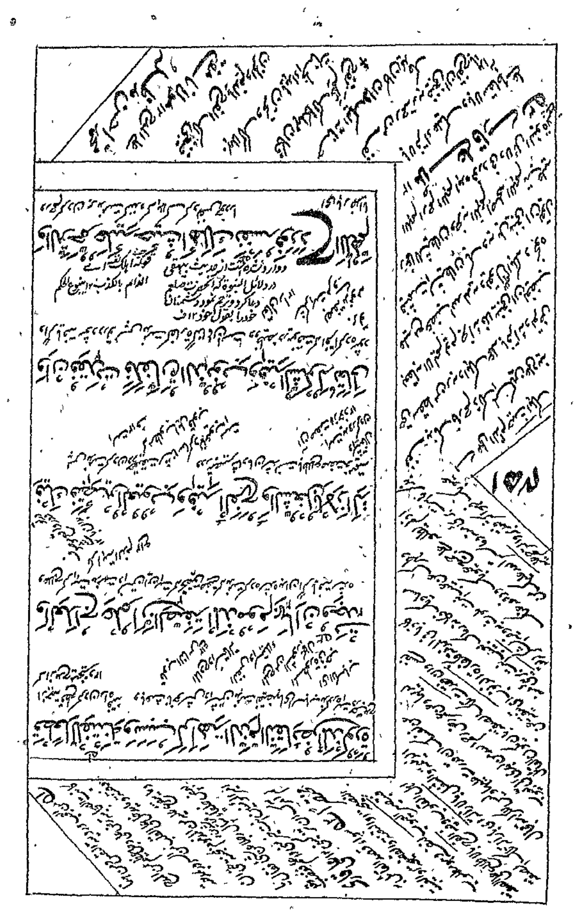
حرمة وإباحة ونفعا وضرا والسبب الشعور بكمال

در حرمت و اباحت و نفع و ضرر و باعث بر حب مدح دریافتن است کمال

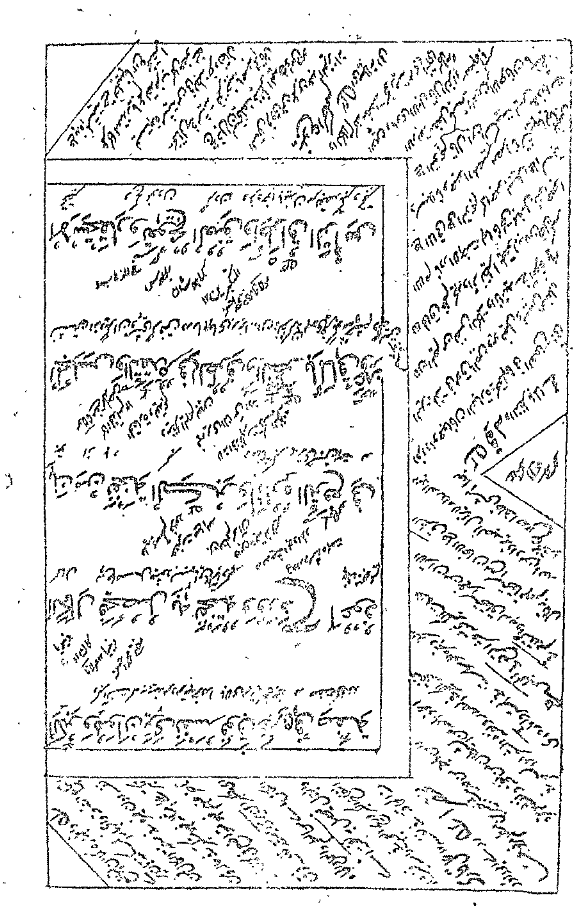
النفس والاستيلاء على المادح واستمالته

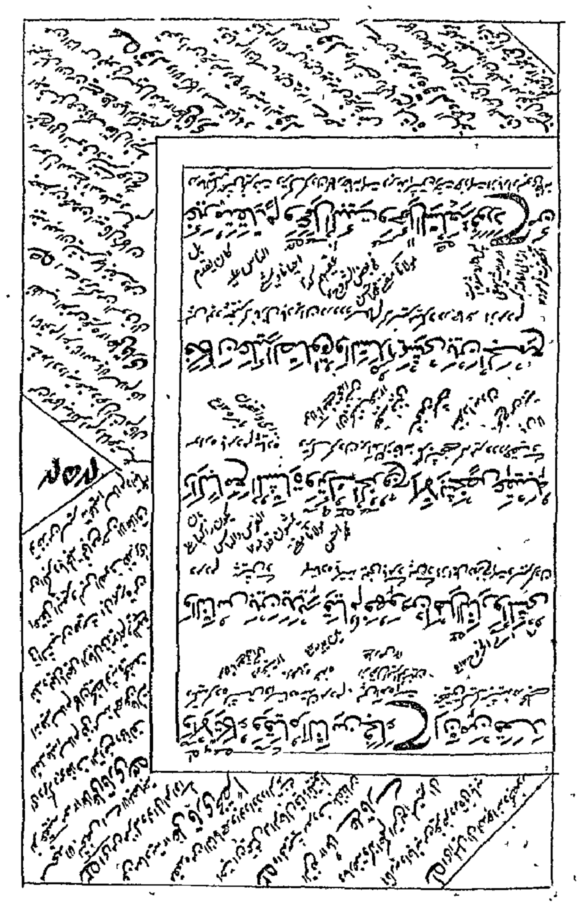
نفس را و ولایت یافتن است … بر مادح و سبب سیوم راغب گردانیدن

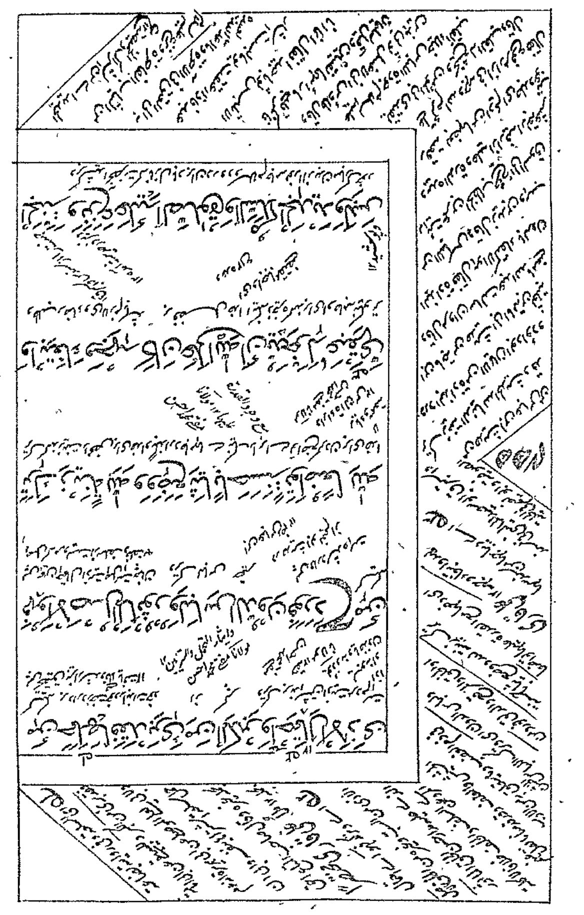


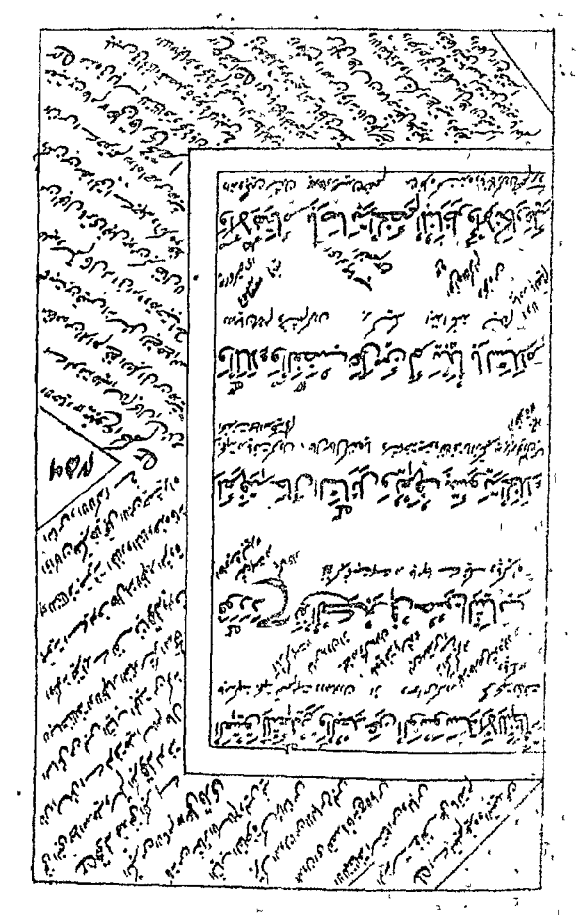


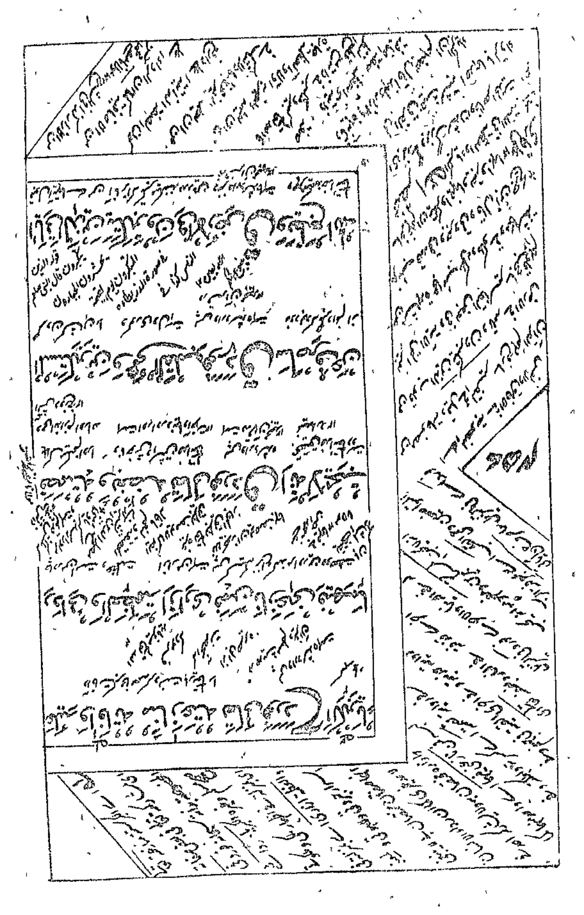












٤٥٨

على كل قلب متكبر جبار والذل والبغث على

بر هر دل متکبر سرکش از قبول حق وحصول ذلت [illegible]

الذمائم كتغيير الخلق وجحد الحق والحجب عن الفضائل

صفات مذمومه مانند متغیر کردن بینه وانکار کردن حق بر خصم اگرچه راست گفته باشد ومحجوب

كالتواضع والحلم والنصيحة والامر بالمعروف

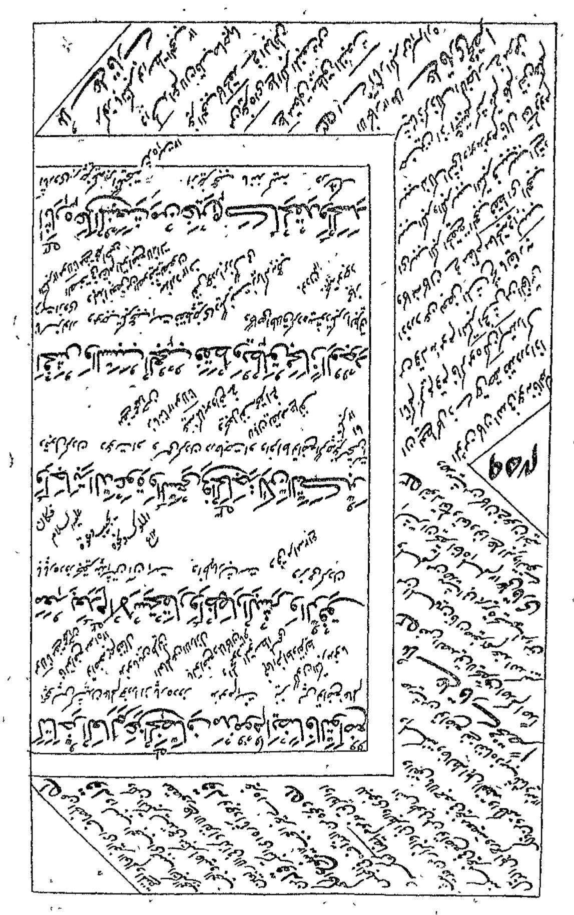
مانند تواضع وبردباری وخیرخواهی مسلمانان وامر کردن بمعروف

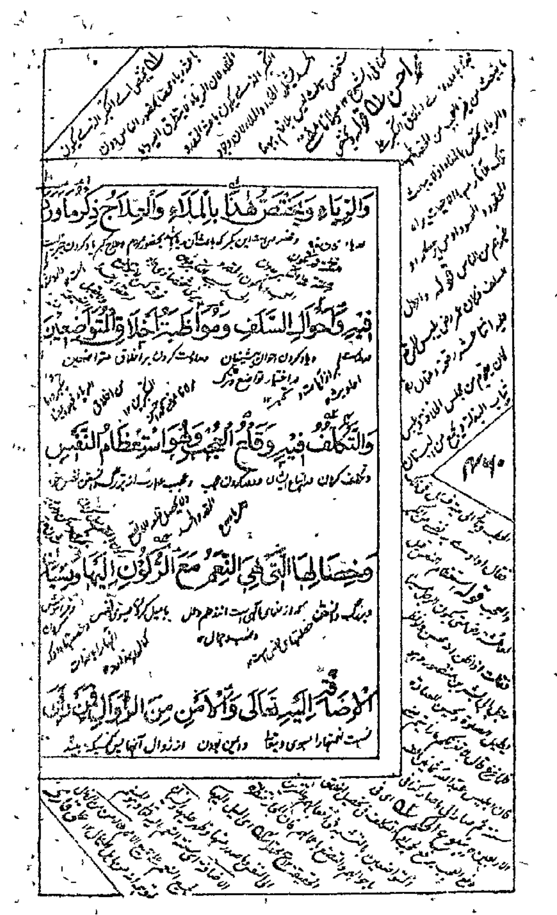
ولا يستلزمه فالعبد الرقيب يضرب ولد المولى

ومستلزم نیست امر معروف [illegible] زیراکه بنده که نگاهبان صاحبزاده خود باشد میزند ولد مولی را

عند الاساءة ويتواضع له ثم التجانس كتاخر

نزد صدور فعل ناشایسته ومع آنکه تواضع [illegible] میکند اورا و بندگی بجا می آرد





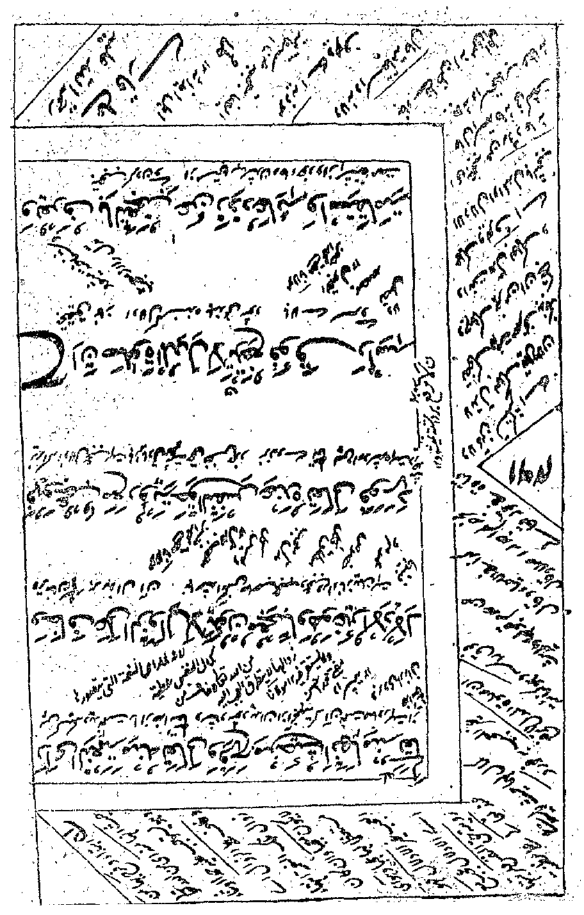
والرياء ويختص هذا بالملاء والعلاج ذكر ما ورد

فيه واحوال السلف ومواظبة اخلاق المتواضعين

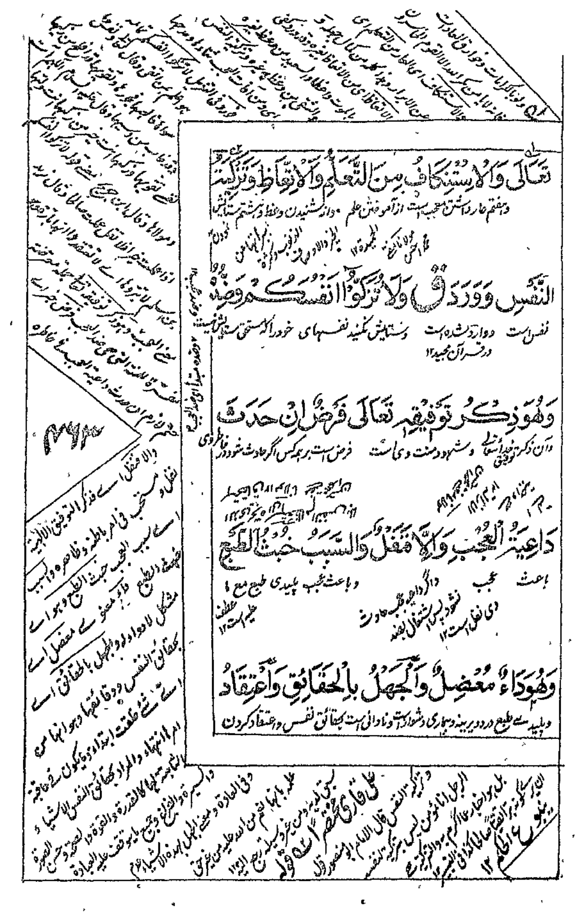
والتكلف فيه وقلع العجب وهو استعظام النفس

وخصالها التي هي النعم مع الركون اليها ونسيانها

الاضافة الى الله تعالى والامن من الزوال







تعالى والاستنكاف من التعلم والاتعاظ وتزكية

وبهفتم عار داشتن عجب است از آموختن علم ودانستن شنیدن وعظ وهشتم ستایش

النفس وورد ولا تزكوا انفسكم وضده

نفس است دوارد شده است وستایش مکنید نفسهای خود را که مستحق ستایش نیستید درقرآن مجید ۱۲

وهو ذكر توفيقه تعالى فرض ان حدث

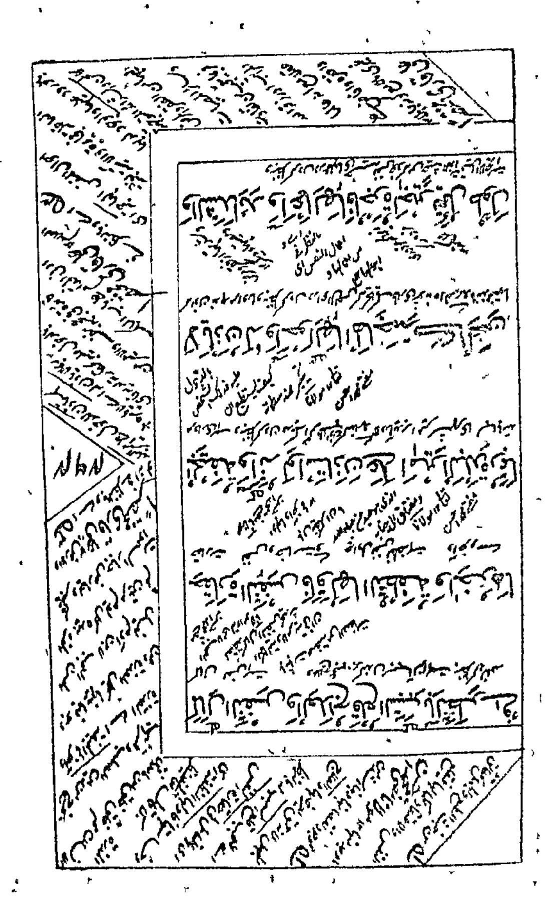
وآن ذکر توفیق خدا تعالی وشهود منت وی است فرض است بر هر کس اگر حادث شود در خاطر وی

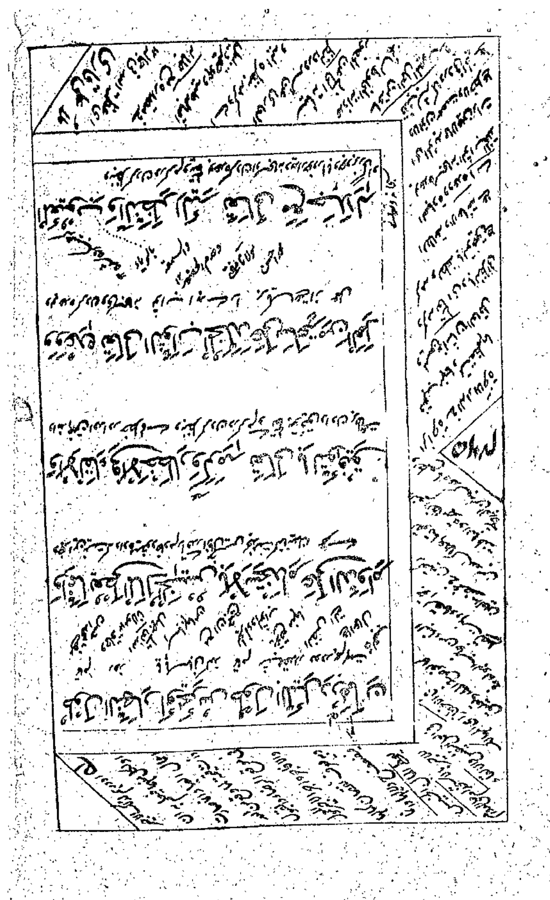
داعية العجب والامتنان والسبب خبث الطبع

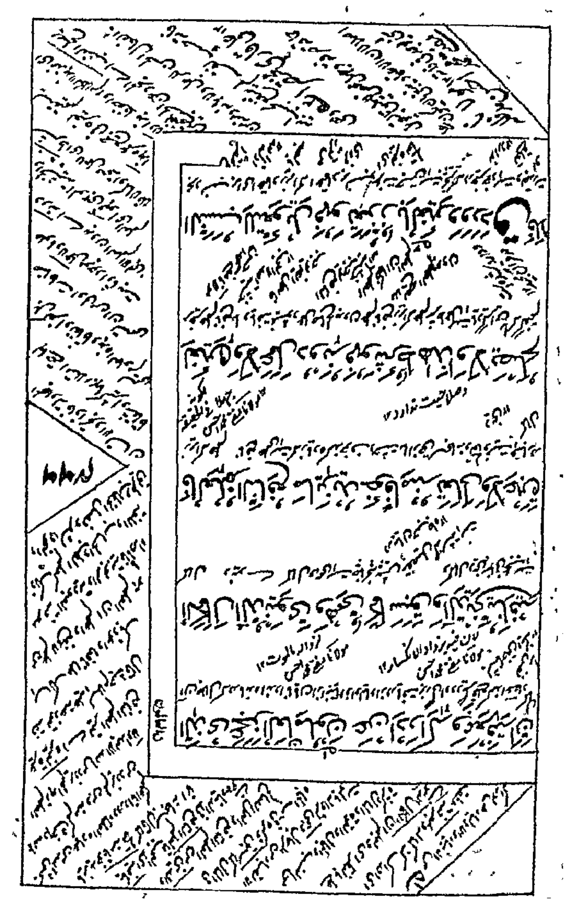
باعث عجب وباعث عجب پلیدی طبع

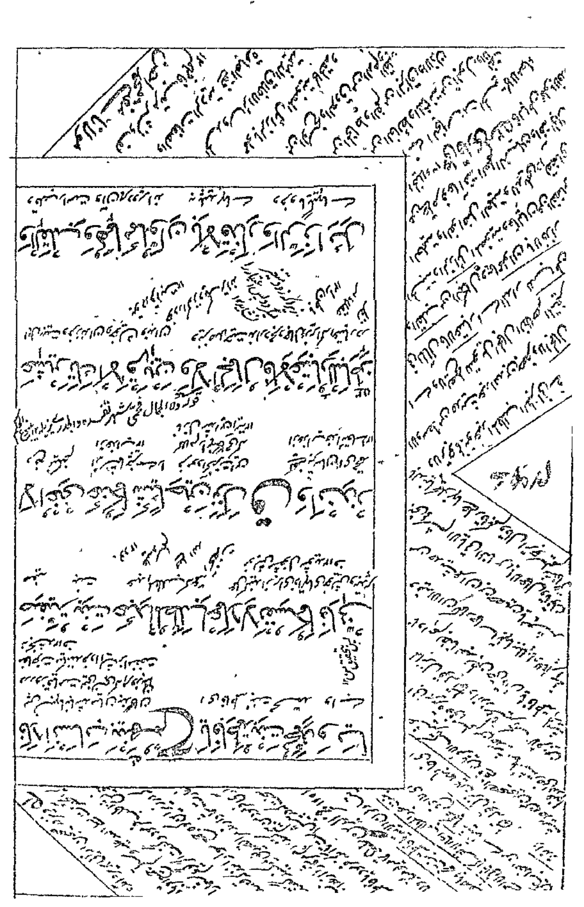
وهو داء معضل والجهل بالحقائق واعتقاد

وپلیدی طبع درد دیرینه وبیماری دشوار است ونادانی است بحقائق نفس واعتقاد کردن

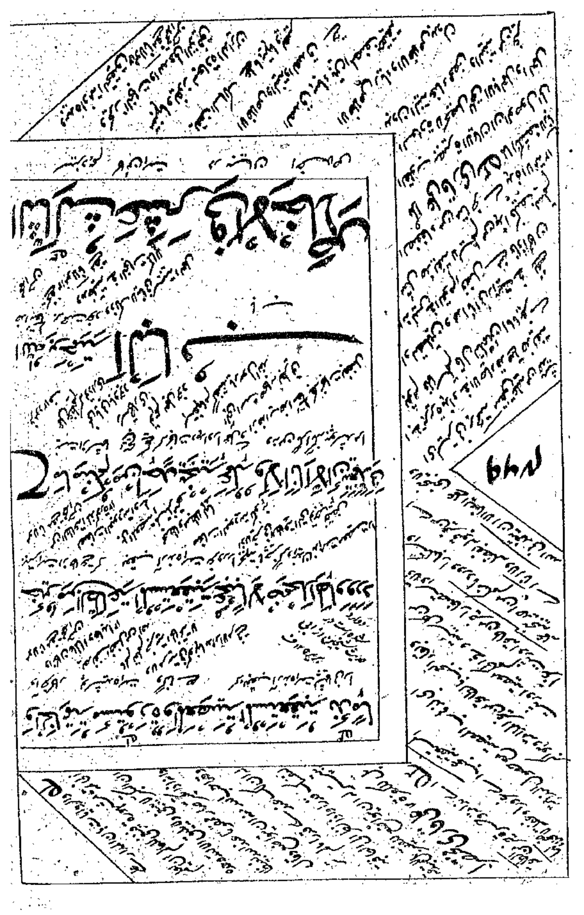
















ح أَنْ تَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ ثُمَّ تَسْتَقِيمَ كَمَا

اخلاص آن است که بگوئی پروردگار من خداست پس استقامت کنی در عبادت وی چنانچه

أُمِرْتَ ح خَالِصُ الْأَعْمَالِ الَّذِي تَعْمَلُهُ لِلّٰهِ

امر کرده شده تو ۔ خالص ۔ اعمال آنست که عمل کنی آنرا محض برای خدای تعالی

لَا تُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَفِي فَضْلِهِ ق

و دوست نداری که ستایش کند ترا بران عمل هیچ یکی و وارد شده است در فضیلت اخلاص در قرآن مجید

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ ح الْإِخْلَاصُ

و امر کرده نشده اند مگر آنکه پرستش کنند خدا را در حالیکه عمل با اخلاص کنند ۔ اخلاص

سِرِّي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي

سر من است که ودیعت می نهم آنرا در دل کسی که دوست میدارم او را از بندگان خود





نفع العمل عليها دون العكس فورد في المقاتلين

نفع عمل بر نیت بخلاف عکس آن که نیت موقوف بر عمل [illegible] پس وارد شده است در حق قاتل و مقتول

إن القاتل والمقتول في النار وبين علة

تحقیق کشنده و کشته شده هردو در آتش دوزخ اند و بیان فرموده علة [illegible]

المقتول إنه قصد الرياء وفي من تمنى أن لو

مقتول که تحقیق وی درین قتال قصد ریا کرده بود و وارد شده است در حق کسیکه آرزو کند که کاش

أصاب مالا ينفقه في المعصية إنه شريك المنفق

برسد مال را که صرف کند آنرا در معصیت بدرستی که این آرزو کننده شریک نفقه کننده

فيها في الوزر وكون الشراب لعلاج المعدة أنفع

در معصیت در گناه و بجهت بودن دوا نوشیدنی که بنفس معده برسد برای علاج معده انفع

[illegible]

۴۶۵

أَنْفَعُ مِنَ الطِّلَاءِ عَلَى الصَّدْرِ بَلْ هِيَ الْأَصْلُ لِكَوْنِ

از طلا کردن دوا بر سینه خراب است بلکه عمل در عبادت همین نیت است بجهت بودن

اَلْمَقْصُودِ مِنَ الْعَمَلِ تَأَثُّرُ الْقَلْبِ بِالْمَيْلِ إِلَيْهِ

مقصود از عمل متأثر شدن دل بمیل کردن بسوی وے

تَعَالَى عَنِ الْغَيْرِ فَوَرَدَ ق لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ لُحُومُهَا

تعالی از ماسوای وے پس وارد شده است در قرآن مجید ۱۲ هرگز نمیرسد خدای را گوشتهای ایشان

وَلَا دِمَاءُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوٰى مِنْكُمْ وَوَقَعَ الْإِجْمَاعُ

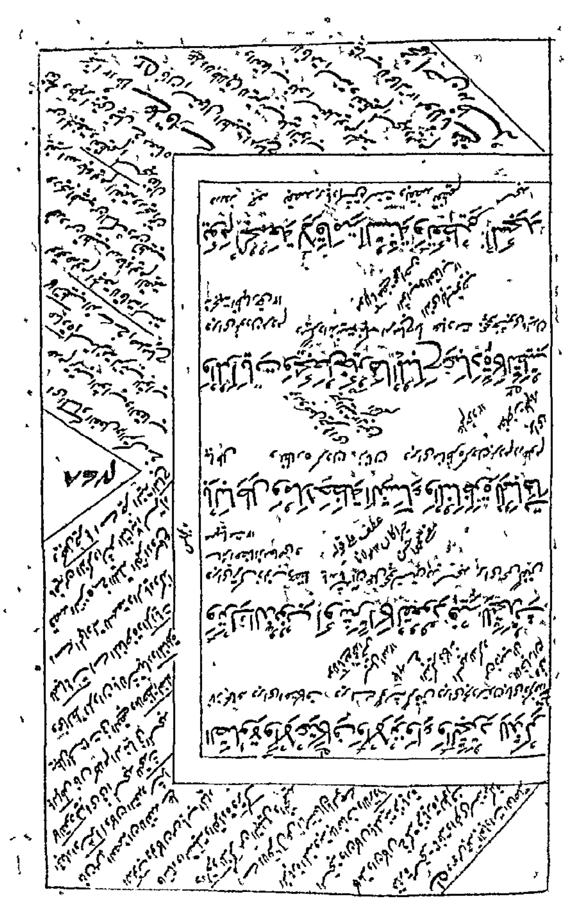
ونه خونهاے ایشان ولیکن میرسد بمحل قبول وے سبحانه پرهیزگاری از شما

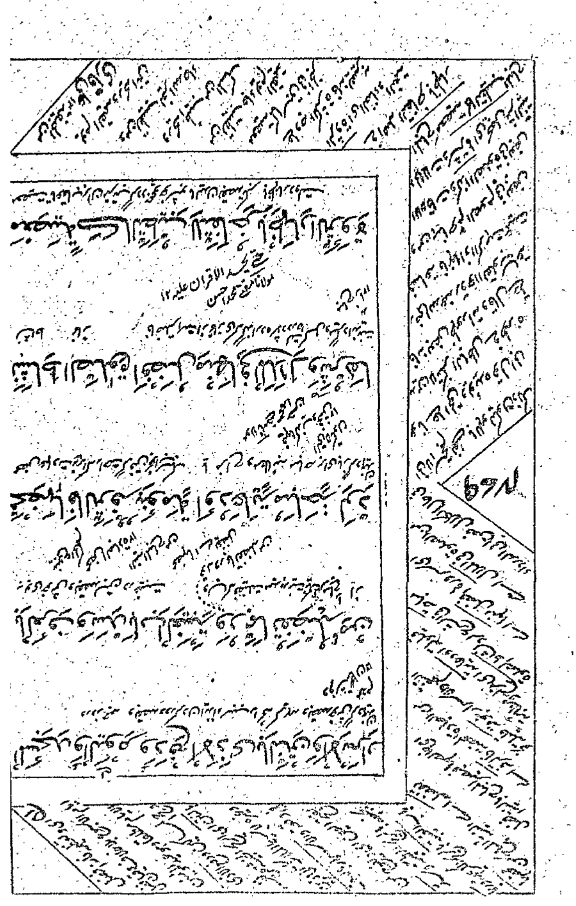
عَلَى إِثْمِ الْمُجَامِعِ امْرَأَتَهُ عَلَى قَصْدِ أَنَّهَا غَيْرُهَا بِخِلَافِ

بر گناهگار شدن کسیکه جماع کند زوجه خود را بر خیال اینکه این زن غیر زوجه وے است بسبب نیت









[illegible]

والتّزيّن للزّناء ولا تؤثر في الحرام فلا يباح

و خود آراستن خود را بقصد ريا و اثر نميكند نيكي نيت در حرام پس مباح نشود [illegible]

الخمر لموافقة الاخوان وكمال الصدق [illegible]

شراب بقصد موافقت برادران و كمال اخلاص صدق است

ق واذكر في الكتب ابراهيم انه كان صديقا نبيا

و ياد كن در قرآن قصهٔ ابراهيم عليه السلام را تحقيق او بود راست گفتار نبي

ح ان الرجل ليصدق ويتحرى الصدق حتى يكتب

تحقيق مرد هر آينه راست ميگويد و كوشش ميكند راست گفتن را تا آنكه نوشته

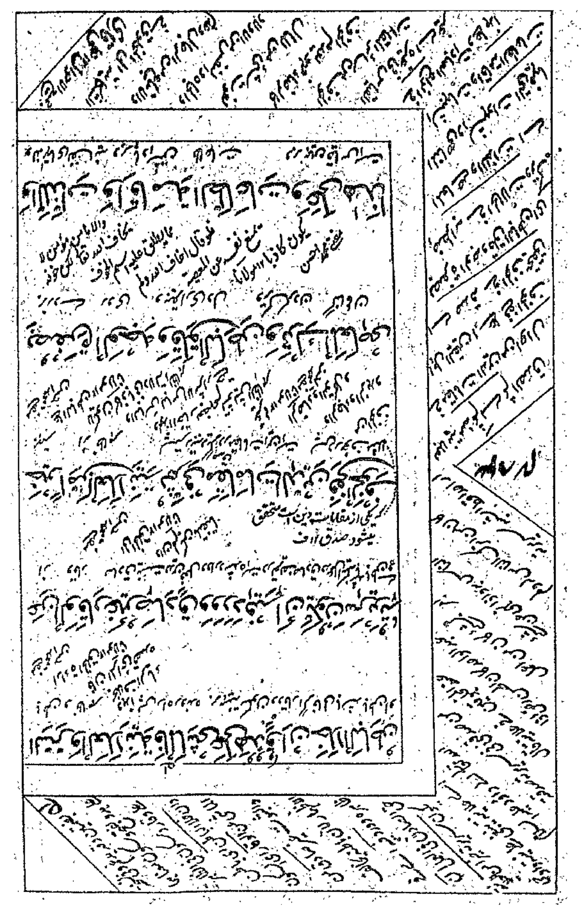
عند الله صديقا وادنى رتبته في القول في كل حال

نزد خداى تعالى راست گفتار و ادنى رتبه او راستى است در گفتار در هر حال

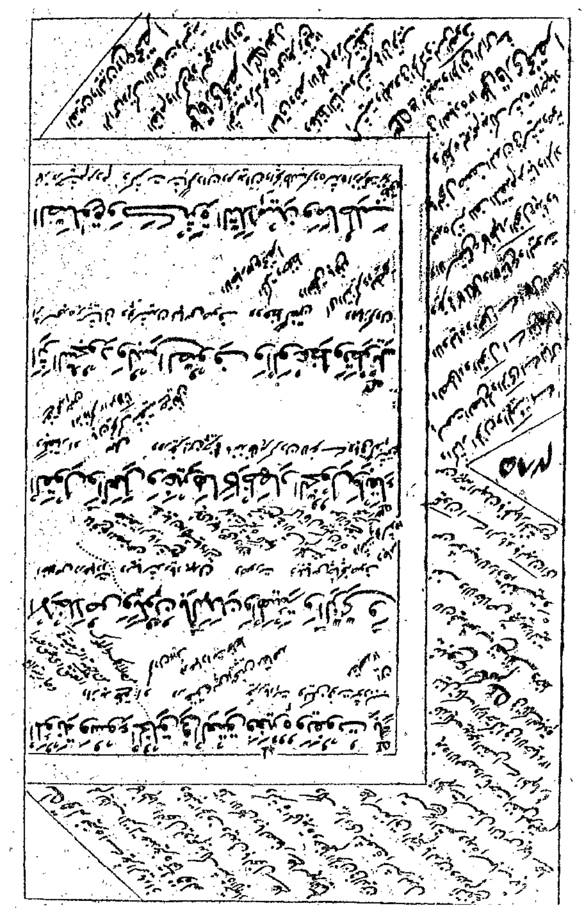
[illegible]













بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ كَكَثْرَةِ الْمَالِ وَحِفْظِ الْأَشْعَارِ فَخَارِجٌ

بچیزی کہ غیر عبادت است چون بسیارے مال و یاد داشتن اشعار پس آن خارج است

لَا يَحْرُمُ إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى رَذِيلَةٍ كَالتَّكَبُّرِ كَمَا سَبَقَ

حرام نیست ... تا وقتیکہ مؤدی نباشد بخصلت مذمومہ چنانچہ تکبر چنانچہ سابق گذشت

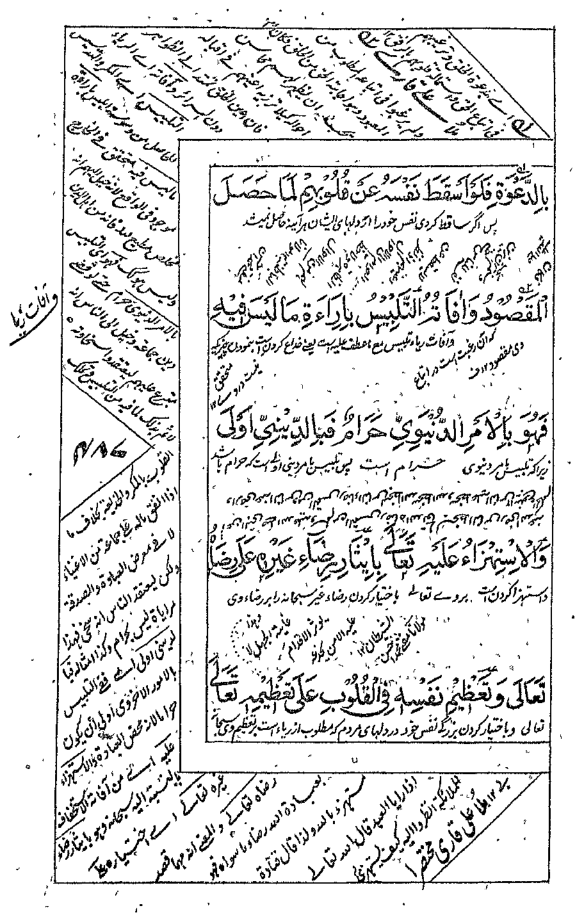
فِي الْجَاهِ وَكَذَا التَّزَيُّنُ لِاسْتِمَالَةِ قُلُوبِ الْآخَرِيْنَ

در باب جاه و همچنین ... خارج است

وَالتَّحَامِي عَنْ مَلَامَةٍ مَذْمُومٍ وَالْمَرْوِيُّ مِنْ تَزَيُّنِهِ عَلَيْهِ

الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عِبَادَةٌ لِأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِالنِّيَّةِ

درود و سلام ... عبادت است ...


بالدعوة فلو اسقط نفسه عن قلوبهم لما حصل

پس اگر ساقط کردی نفس خود را از دلهای ایشان هر آینه حاصل نیست

المقصود وآفات التلبیس بإراءة ما لیس فیه

و آفات ریا تلبیس مع ما عطف علیه است یعنی خداع کردن است بنمودن چیزیکه در وی نیست

فهو بالأمر الدنیوی حرام فبالدینی أولى

زیرا که تلبیس بامر دنیوی حرام است پس تلبیس بامر دینی اولی است که حرام باشد

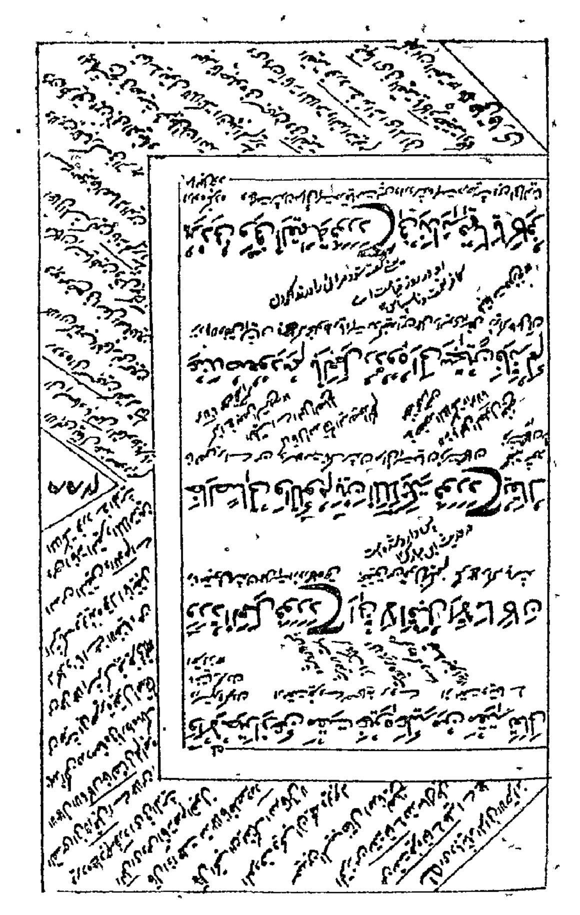
والاستهزاء علیه تعالى بإیثار رضاء غیره على رضا

واستهزا کردن است بروی تعالى باختیار کردن رضاء غیر سبحانه را بر رضاء وی

تعالى وتعظیم نفسه فی القلوب على تعظیمه تعالى

تعالى وباختیار کردن بزرگی نفس خود در دلهای مردم که مطلوب از ریا است بر تعظیم وی سبحانه

وآفات ریا





يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ وَلَكَ الْحِرْمَانُ

اے کفر کننده اے فریب دهنده اے زیان کننده

عَنِ الْاَجْرِ فَوَرَدَ ح اِلْتَمِسِ الْاَجْرَ مِمَّنْ كُنْتَ

از مزد عمل … طلب کن مزد و ثواب خود را از کسیکه بودی

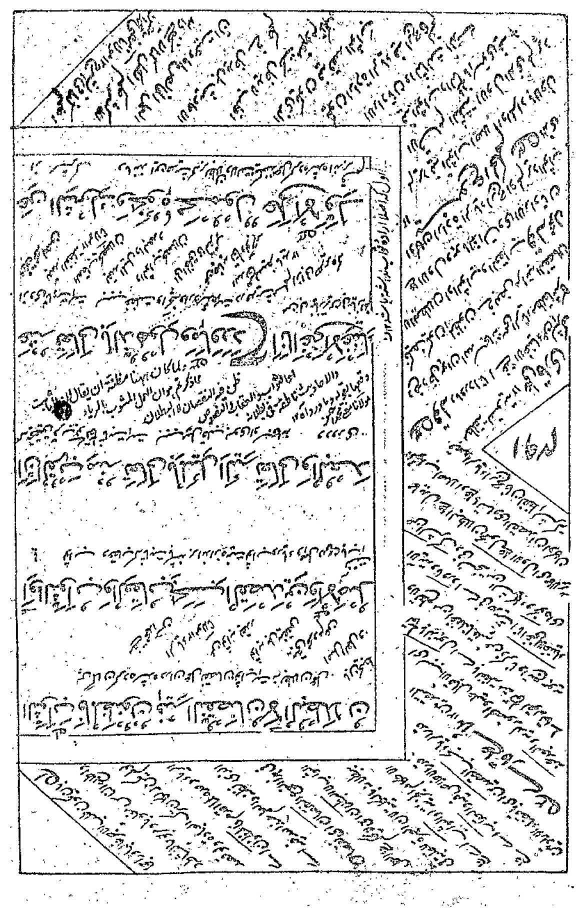
تَعْمَلُ لَهُ ح اَلَمْ يُوَسَّعْ عَلَيْكَ فِي الْمَجَالِسِ اَلَمْ

تَكُنْ رَئِيْسَ الدُّنْيَا اَلَمْ يُرَخَّصْ بَيْعُكَ اَلَمْ تُكْرَمْ

وَالْعَذَابُ فَوَرَدَ ح اَهْلُ الرِّيَاءِ يُعَذَّبُوْنَ

… اهل ریا عذاب کرده مے شوند





[illegible]

وباعتبار ما به بأصل الإيمان وفيه الخلود في النار

واقسام ایمان باعتبار آنچه بوی [illegible] باصل ایمان است [illegible] منسوب باصل ایمان خلود است در دوزخ [illegible] شود از عصاة [illegible]

ثم بأصل الفرائض سواء وفيه المقت ثم بأصل

پستر درجه دیگر باعتبار ما به ریا [illegible] و درین قسم ریا غضب [illegible] درجه [illegible]

السنن والنوافل وفيه نصفه لإيثار رضا غيره

سنن مؤکده است و نوافل مستحب و درین قسم ریا نصف غضب سابق است بجهة اختیار کردن [illegible]

تعالى على رضاه دون إيثار الاحتراز عن مقت

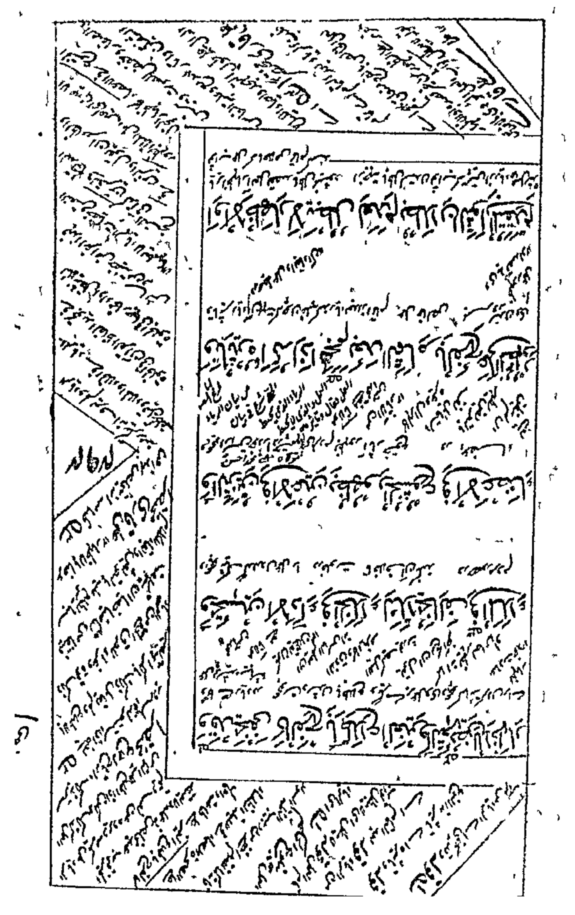
[illegible] بر رضاء او سبحانه و نه اختیار کردن او احتراز را از غضب

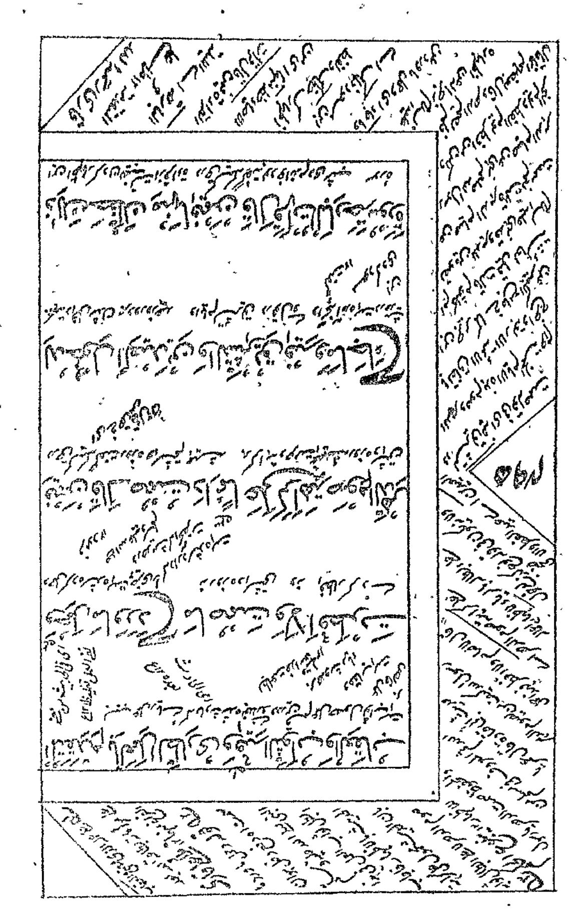
غيره عليه من مقته تعالى ثم بالأوصاف

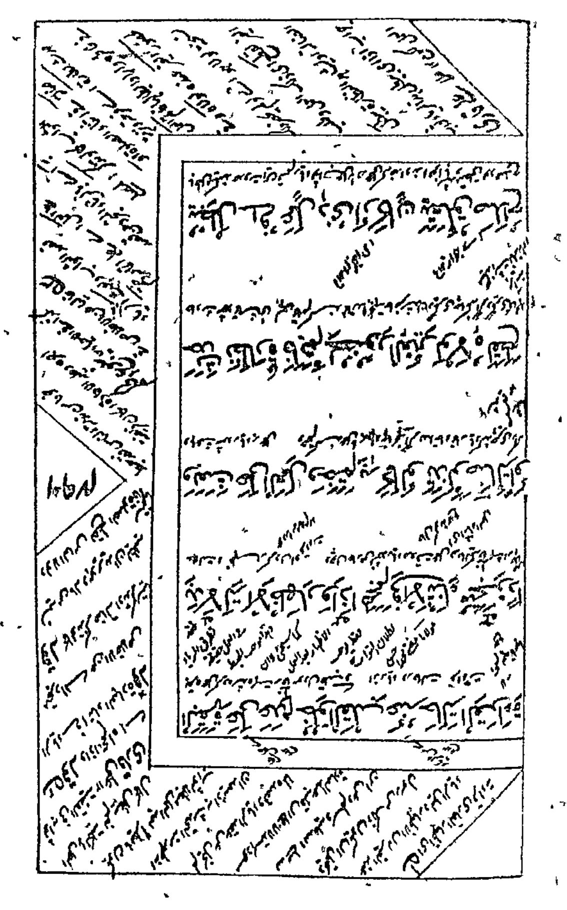
غیر وی تعالی را بروے از غضب وے سبحانه پستر درجه چهارم از ریا [illegible]

[illegible] علی قاری [illegible]









صلاحُ بعضِها ببعضٍ كالصّلوة والصّوم والحجّ

بعضی از اجزاء بعضی — همچو نماز — و روزه — و حج

فورد العملُ كالوعاءِ إذا طابَ آخرُه طابَ

عمل مانند آوند است اگر نیک شد ساخت آخر وسه نیک شود ساخت

أوّله ح مَن راءى بعملِه ساعةً حبطَ

اول و — کسیکه ریا کند بعمل خود یک ساعت در اثناء آن حبط میکند آن ریا باد

دز در حدیث آمده

عمله الذی کان قبله دون غیره کالصدقة

عمل آنرا که بوده است پیش از وی — مانند صدقه

والتلاوة اذ کل جزءٍ منفردٌ والطاری لا یبطل

و تلاوت زیرا که هر جزو از اجزاء صدقه و تلاوت علاحده و مستقل برأسه تعلق با قبل ما

[illegible]

الماضي وإن لم يتجرد بل غلب كغلبة الفرح بإطلاع الغير

چیزی که گذشته واگر خالص نباشد بلکه غالب شود ریا بر قصد ثواب بیچو غالب شدن فرح با اطلاع غیر

فالغالب فيه الفساد إن انقضى ركن ولم يعاوده

پس غالب حالت درین قسم یا فساد است اگر گذارده شود رکنی از ارکان و باز نکرده شود آنرا

الباعث الأصلي لأنا نستصحب نية البداية بشرط

باعث اصلی که اخلاص ثواب است زیرا که ما مستصحب میکنیم نیت ابتدا و قصد را بشرط

أن لا يطرأ ما لو قارن ابتداء لمنع ولاحتمل الجواز

که عارض نشود چیزی که اگر مقارن شود در حال ابتدا باعث شود واگر چه احتمال دارد جواز را

لبقاء قصد الثواب الموجود حال العقد وإن اتصل

بجهت باقی بودن اصل قصد ثواب که موجود بود حال عقد واگر متصل شود ریا







فوردد ق فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره الآية

پس هر که عمل کند مقدار یک ذره نیکی را ببیند جزای آن

وفي غيره كالصلوة لا يبطل النفل حتى يصح الاقتداء

و در غیر عمل ... ریا نفل را تا آنکه صحیح است اقتدا کردن

ولا يسقط الفرض ان لم يستقل قصد الثواب وان

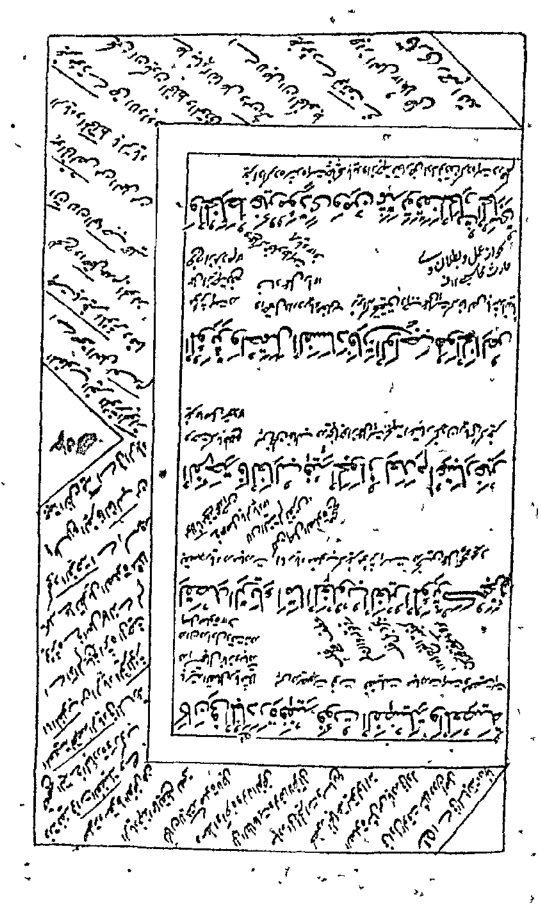
و ساقط نکند ذمه فرض را اگر مستقل نباشد قصد ثواب و اگر

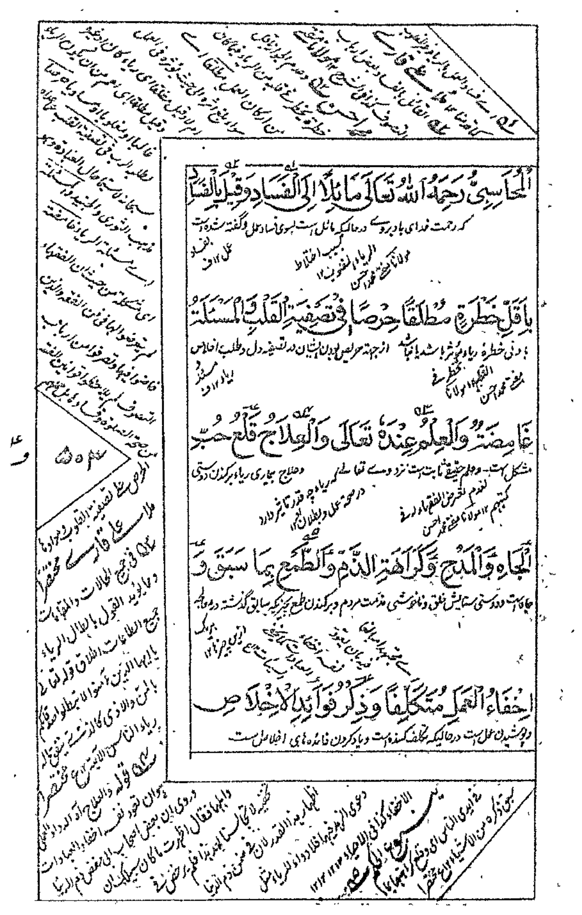
استقل فوجهان السقوط للامتثال بالنية المستقلة

مستقل بود قصد ثواب پس درین صورت دو احتمال است یکی ساقط شدن ذمه فرض که امتثال امر الهی باعث مستقل

وعدمه لان الواجب هو الخالص وان

و دوم عدم سقوط ذمه فرض زیرا که واجب عمل خالص است ... و اگر





الحاسبي رحمه الله تعالى مائلا الى الفساد وقيل بالفساد

کہ رحمت خدای باد بروے درحالیکہ مائل است بسوی فساد عمل وگفتہ شدہ است

بادنى خطرة مطلقا حرصا فى تصفية القلب والمسئلة

بادنی خطرهٔ ریاء مؤثر باشد یا نباشد از جهة حریص بودن ایشان در تصفیه دل وطلب اخلاص

غامضة والعلم عنده تعالى والعلاج قلع حب

مشکل است. وعلم حقیقی ثابت است نزد وے تعالی کہ ریاء چہ قدر تاثیر دارد وعلاج بیماری ریاء برکندن دوستی

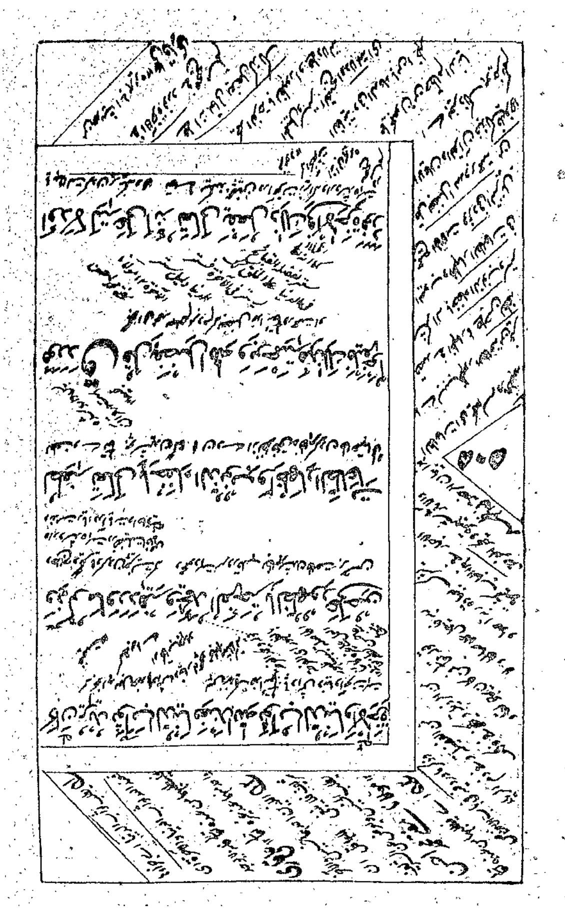
الجاه والمدح وكراهة الذم والطمع بما سبق و

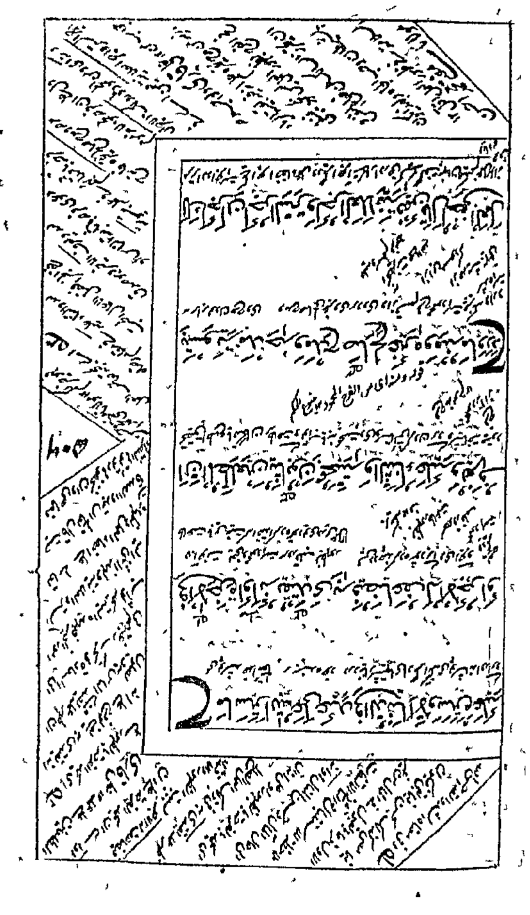
جاه است ودوستی ستایش خلق وناخوشی مذمت مردم وبرکندن طمع بچیزیکه سابق گذشته است

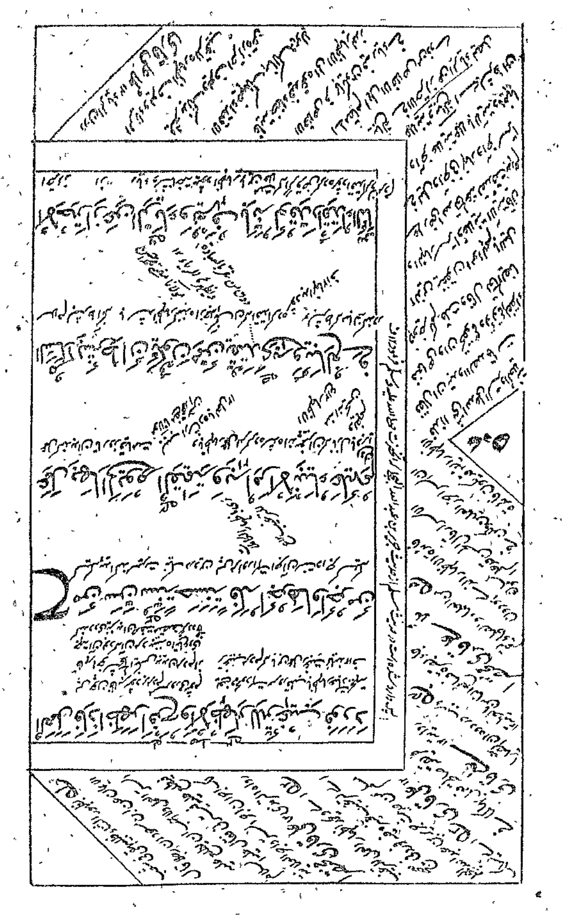
اخفاء العمل متكلفا وذكر فوائد الاخلاص

ودوشیدن عمل است درحالیکه تکلف کننده است ویادکردن فائده های اخلاص است



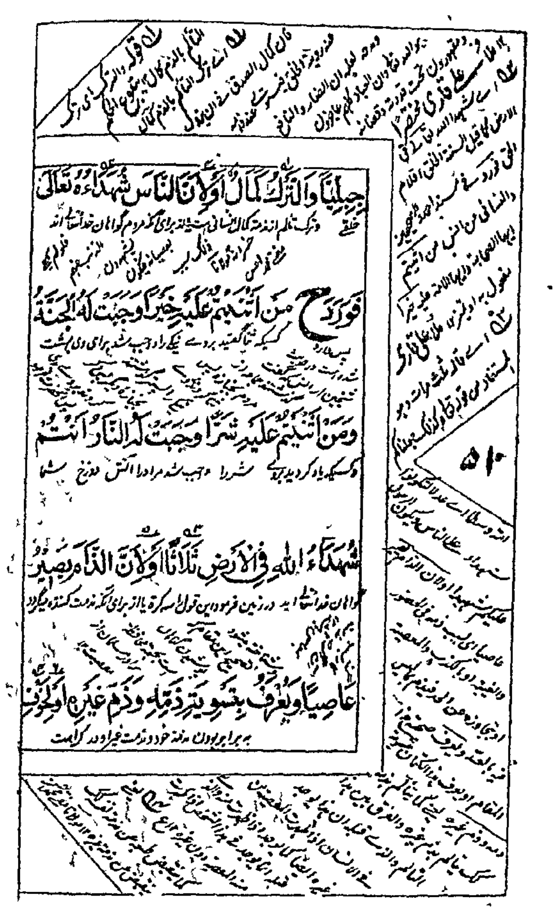












جليلاً والترك كمال أو لأن الناس شهداؤه تعالى

وترك ظلم اند مت كمال انسانى هست يا اند براى آنكه مردم گواهان خداى تعالى اند

فورد ح من أثنيتم عليه خيراً وجبت له الجنة

كسيكه ثنا گفتيد بر وى نيكى را واجب شد براى وى بهشت

ومن أثنيتم عليه شراً وجبت له النار أنتم

وكسيكه ياد كرديد بدى شر را واجب شد مر او را آتش دوزخ شما

شهداء الله في الأرض ثلاثاً ولأن الذام بصير

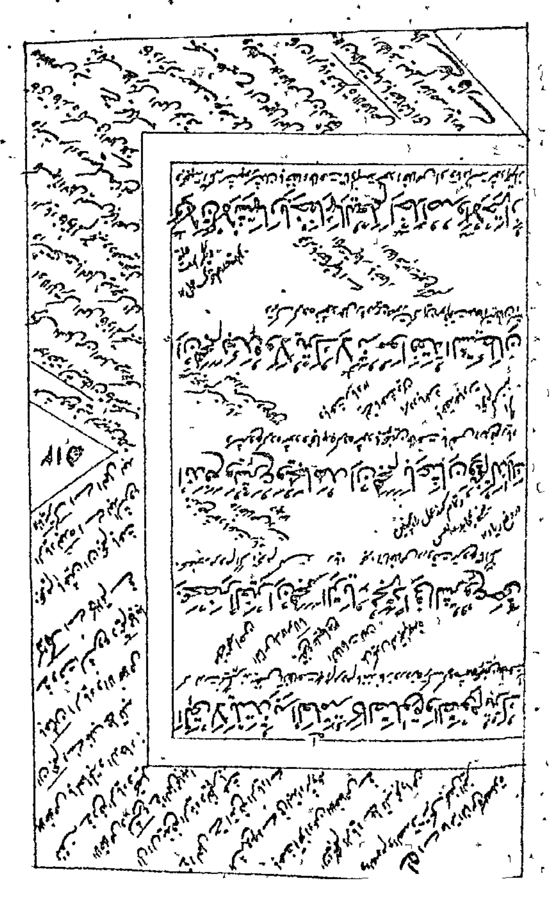
گواهان خداى ايد در زمين فرمود اين قول را سه كرة يا از براى آنكه مذمت كننده ميگردد

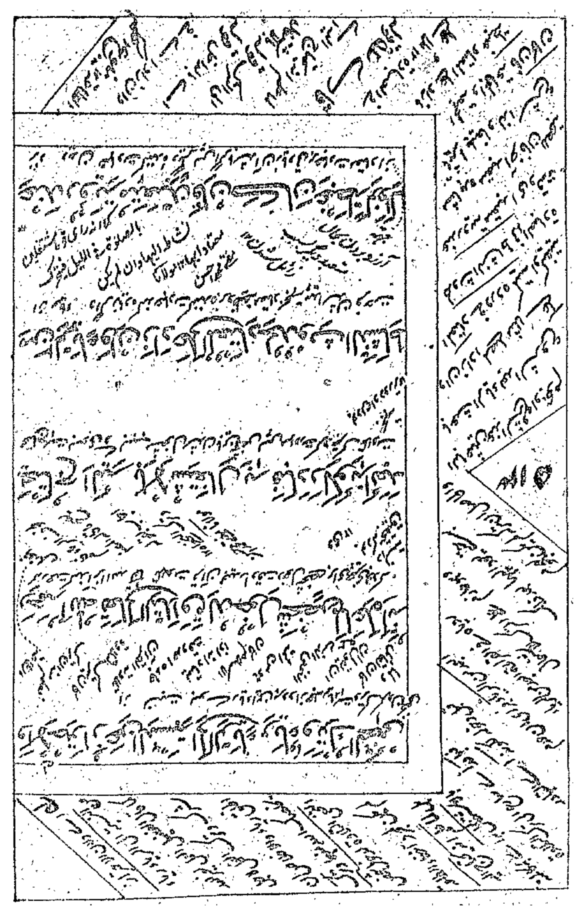
عاصياً ويعرف بسوء تذمه وذم غيره أو لخوف

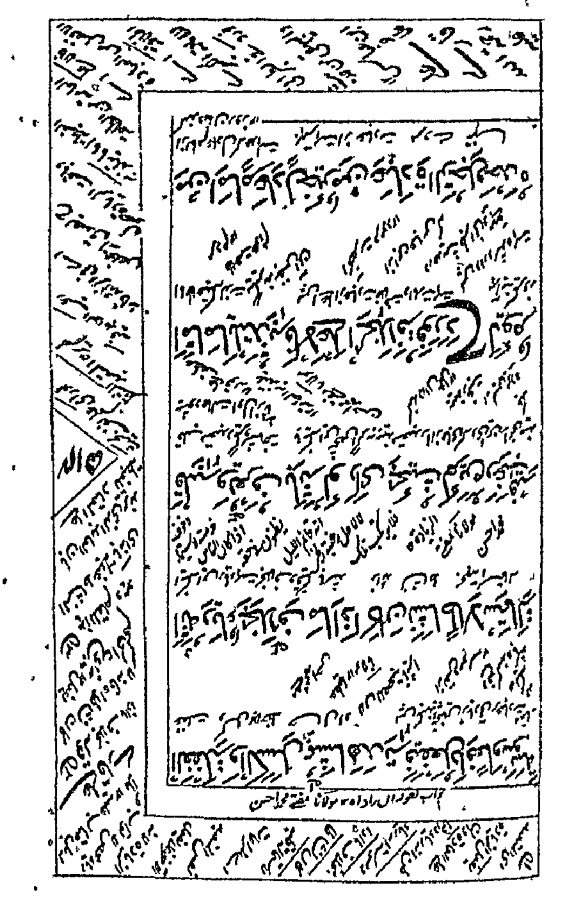
به برابر بودن مذمه خود و ذمت غير او در كرامت

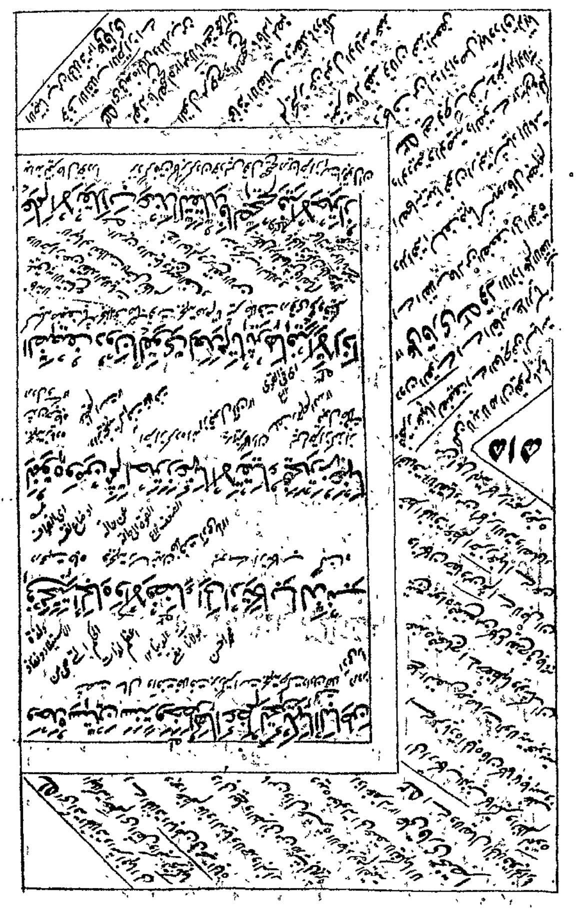
٥١٠

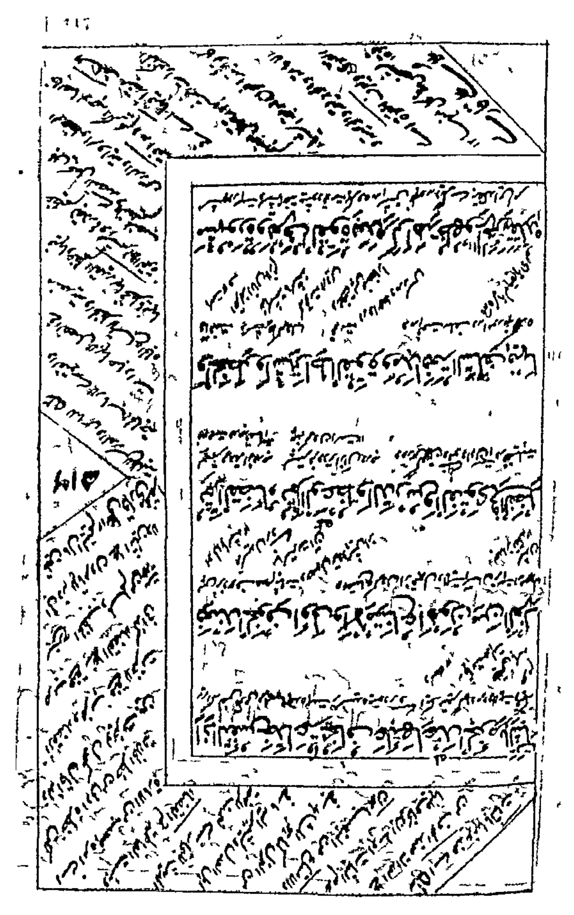


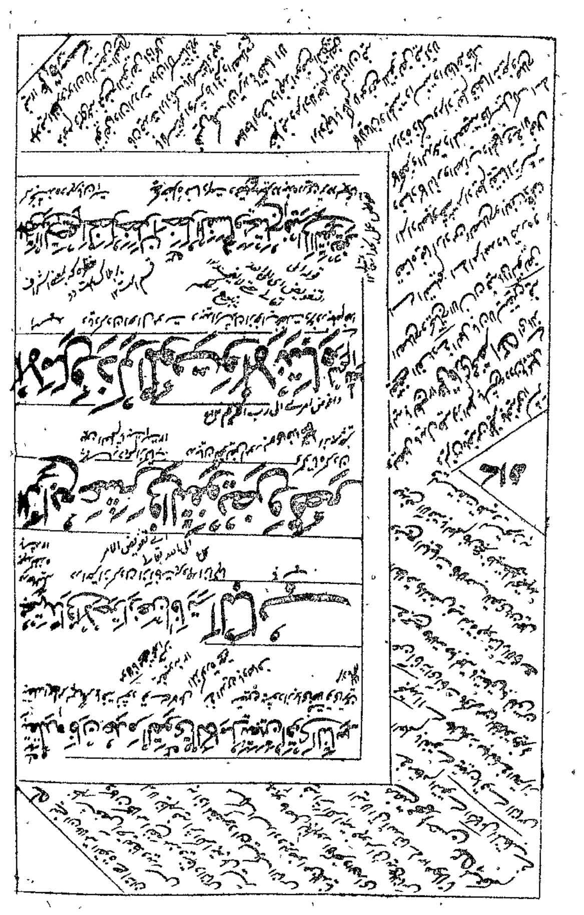













٥١٨

وهو ارادة حفظه تعالى الصلاح فيما لا امن

فيه عن الفساد وقيل هو ما يكون دونه نجاة

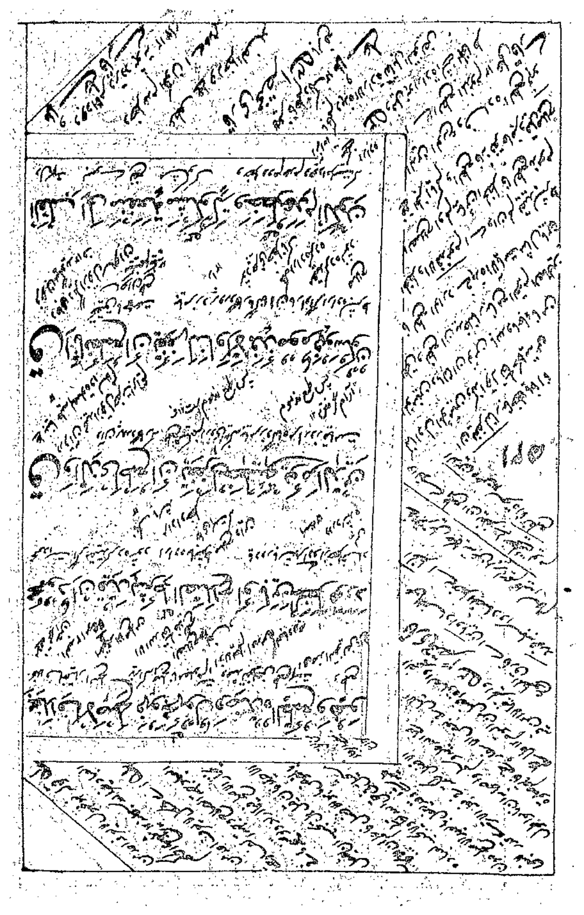
ويمكن ان يجامعه ذنب فيختص بالنوافل و

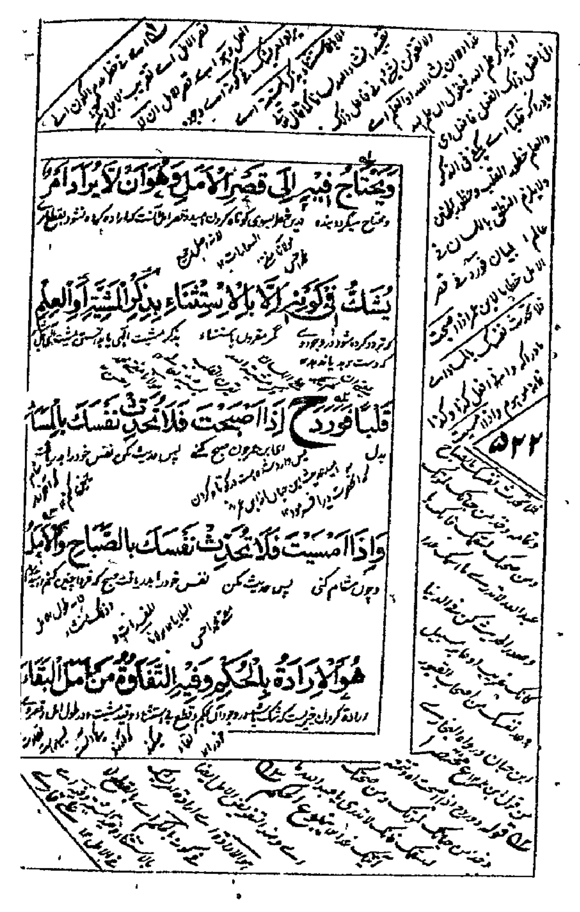
المباحات وقيل ما يمكن ان يعترض عليه ما

يكون الاشتغال به اولى فيعم الفرض اذ من قصد









ويحتاج فيه إلى قصر الأمل وهو أن لا يريد أمرا

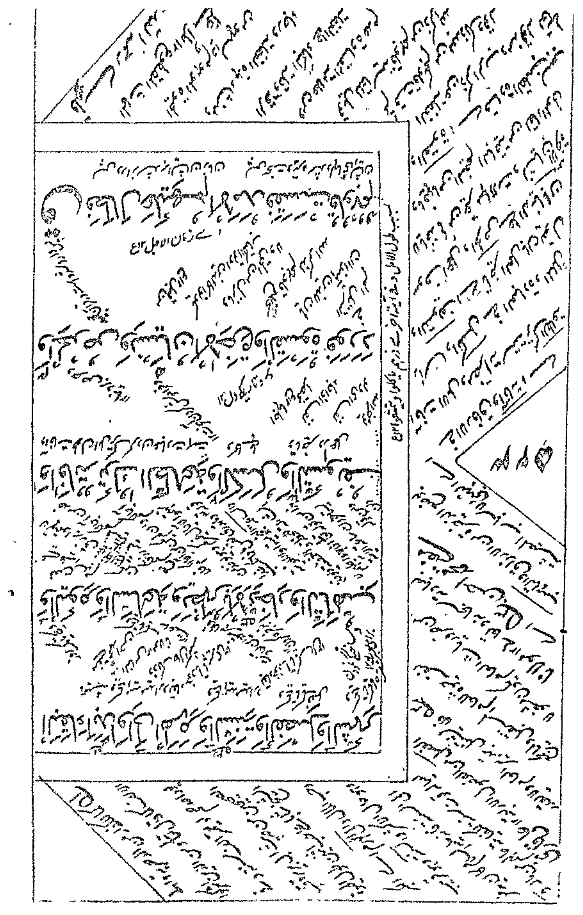
يشك في كونه إلا بالاستثناء بذكر المشية أو العلم

قلبا فورد إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء

وإذا أمسيت فلا تحدث نفسك بالصباح والأمل

هو الإرادة بالحكم وفيه التفاوت من كامل البقاء

٥٢٢





وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَالسَّبَبُ

الدُّنْيَا وَالْجَهْلُ بِالْحَقَائِقِ وَعِلَاجُ كُلٍّ مَا عُرِفَ

دنیاست و نادانی بحقیقتهاست وعلاج ...

فِي مَوْضِعِهِ وَذِكْرُ فَجْأَةِ الْمَوْتِ فَذِكْرُهُ يُوجِبُ

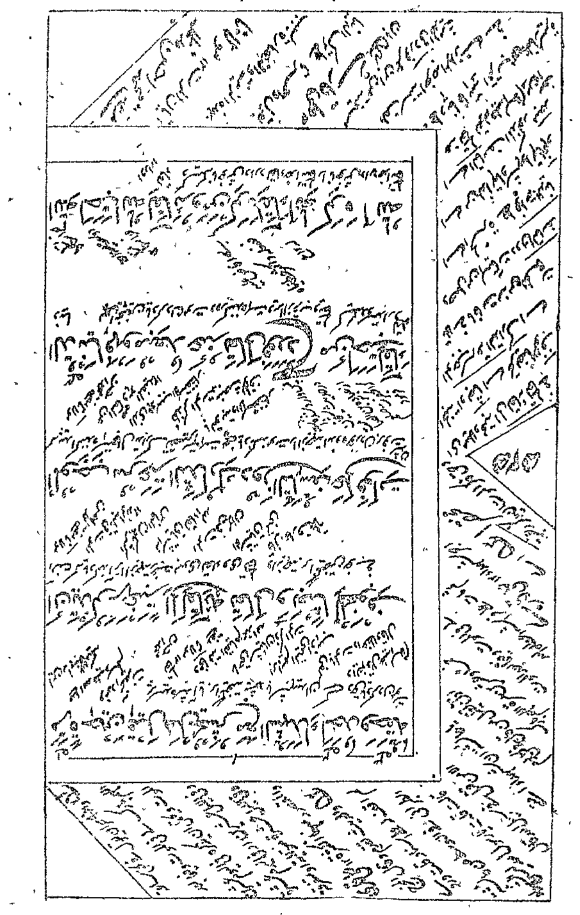
در مقام وے ویاد کردن ناگاه گرفتن مرگ پس یاد کردن مرگ واجب میکند

التَّأَهُّبَ لَهُ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ هُوَ رد

ساختگی را برای موت و دوری را از خانه فریبنده که دنیاست پس ...

نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً

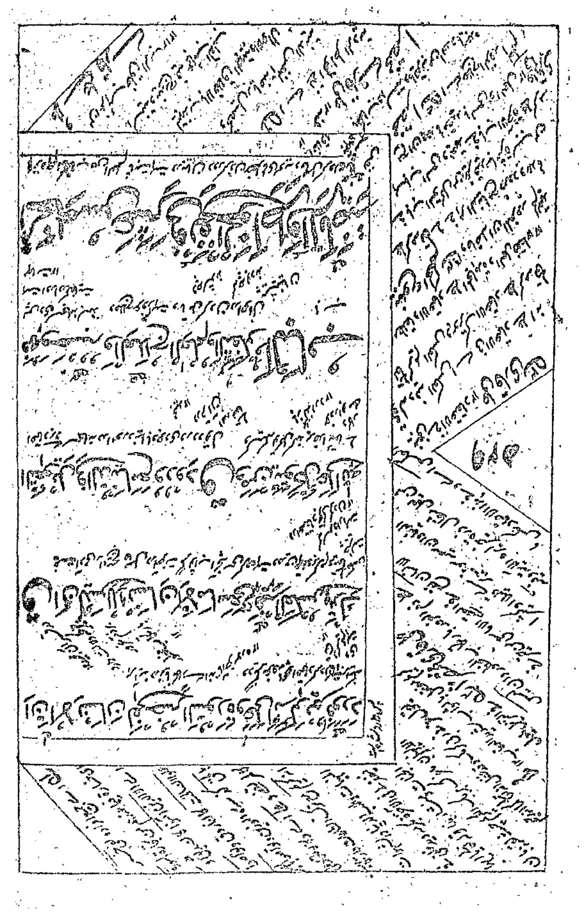
آری کسیکه یاد کند موت را در روز وشب بیست مرتبه

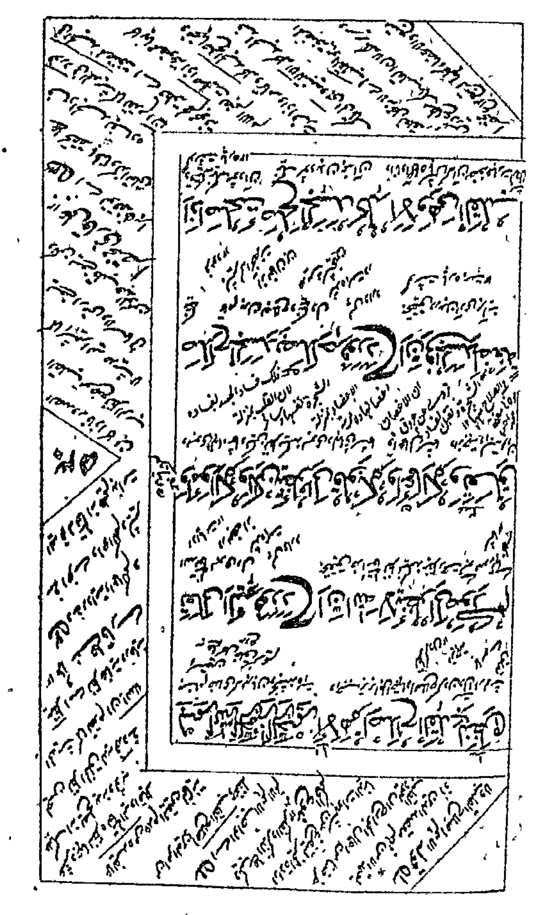


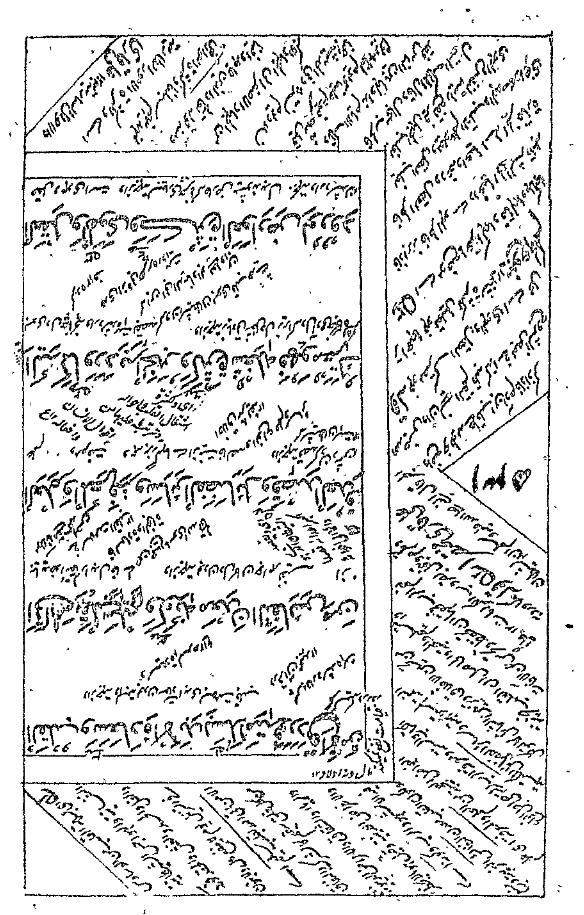


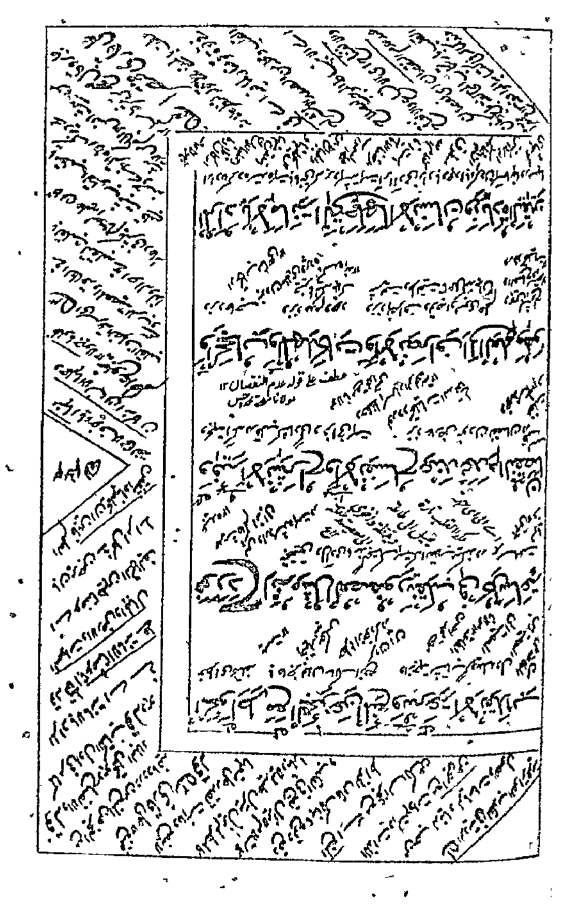


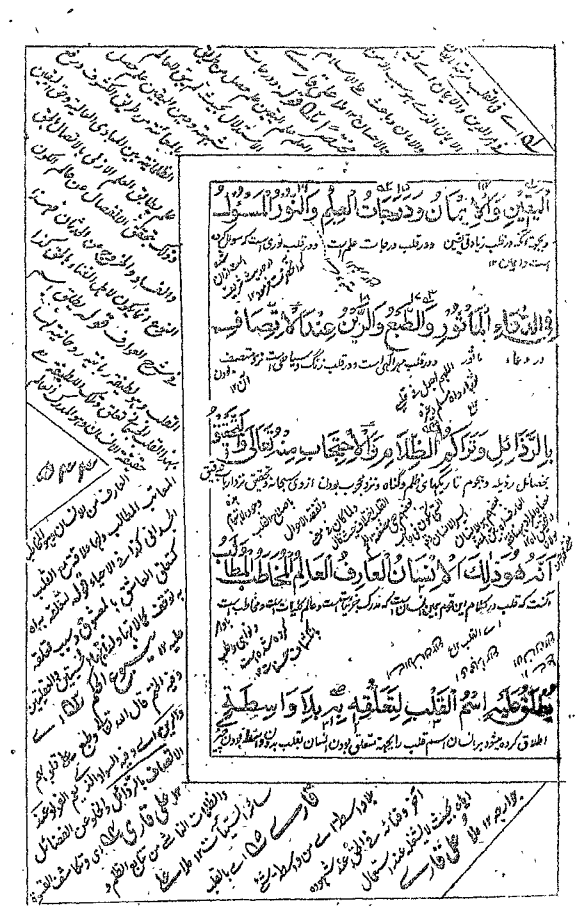












اليقين ويكون بيان درجات العلم والنور المسؤل

ودیگر آنکه در قلب زیادتی یقین و در قلب درجات علم است و در قلب نوری است که سوال کرده است او را ۱۲

في الدعاء المأثور والطبع والرين عند الاتصاف

ودر دعا ماثور و در قلب مهر الهی است و در قلب زنگ و سیاهی است نزد متصف بودن آن ۱۲

اللهم اجعل في قلبي نورا رواه مسلم

بالرذائل وتراكم الظلام والاحتجاب منه تعالى والتحقيق

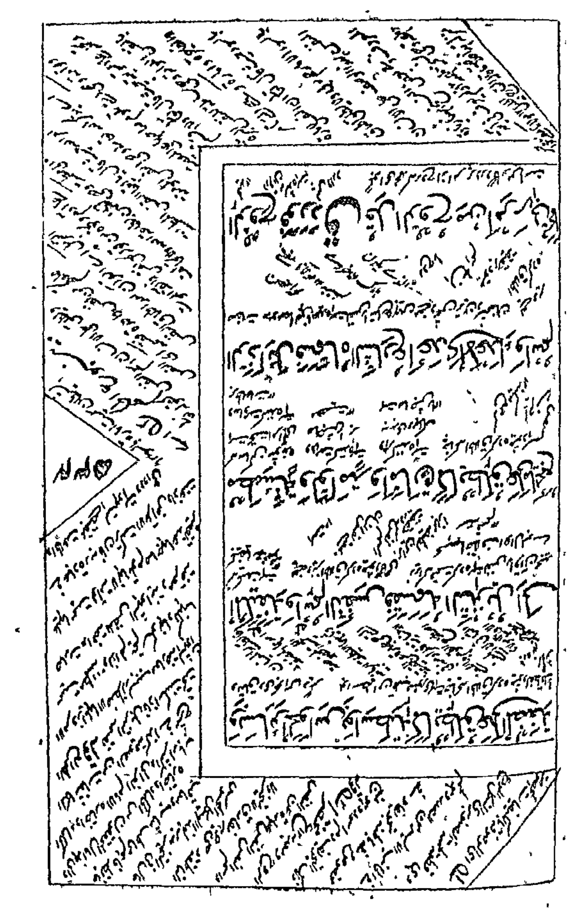
خصائل رذیله و هجوم تاریکیهای ظلم و گناه و نزد محجوب بودن از وی سبحانه و تحقیق نزد ارباب تحقیق

أنه هو ذلك الانسان العارف العالم المخاطب المطالب

آنست که قلب در کلام این قوم همین انسان است که مدرک جزئیات است و عالم کلیات است و مخاطب است

ويطلق عليه اسم القلب لتعلقه به بلا واسطة

اطلاق کرده میشود بر آن انسان اسم قلب را بجهت متعلق بودن انسان بقلب بدون واسطه





كما يطلقه الأطباء على الجسم المكيف فاسم العقل

چنانكه اطلاق ميكنند روح را طبيبان بر جسم كه كيفيت بكيفيت خاص ونيز اطلاق كرده ميشود

ورد أول ما خلق الله العقل وقال له أقبل

اول چيزيكه آفريد خداتعالى عقل است وگفت مراو را كه رو آر بمن

الحديث كما يطلق على الصفة المكيفة ثم الخواطر

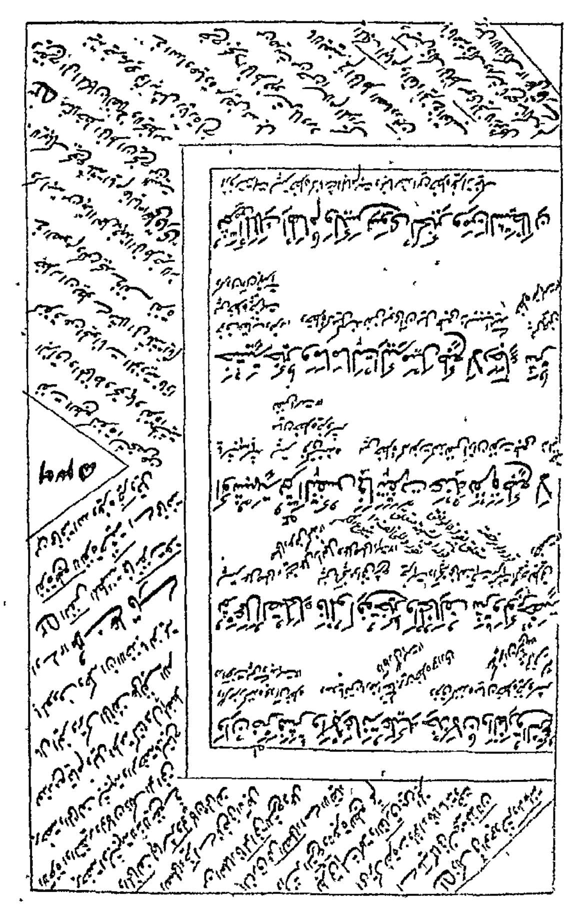
چنانكه اطلاق كرده بصفت خاصه پس بر خطرها كه قلب ميشود عقل را ١٢

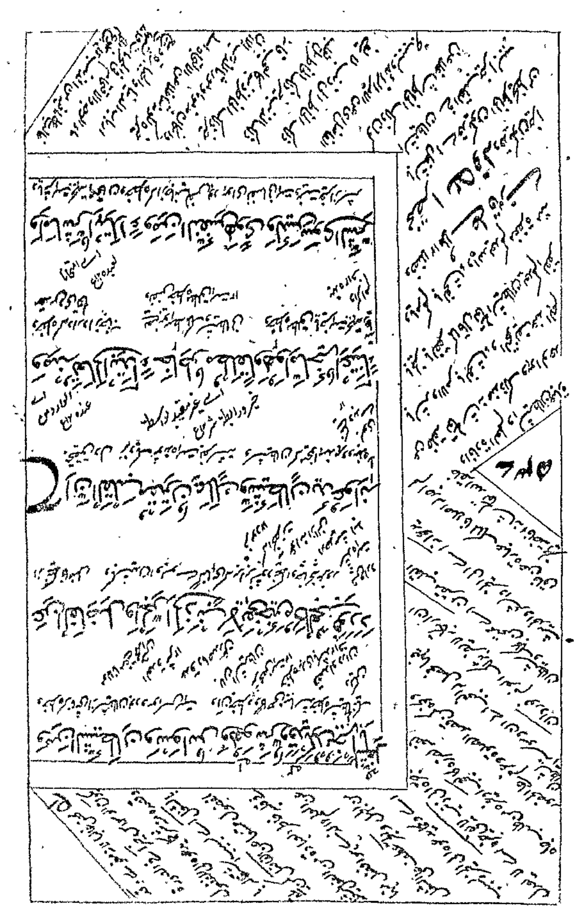
آثار تحدث في القلب تبعث على الأفعال والتروك

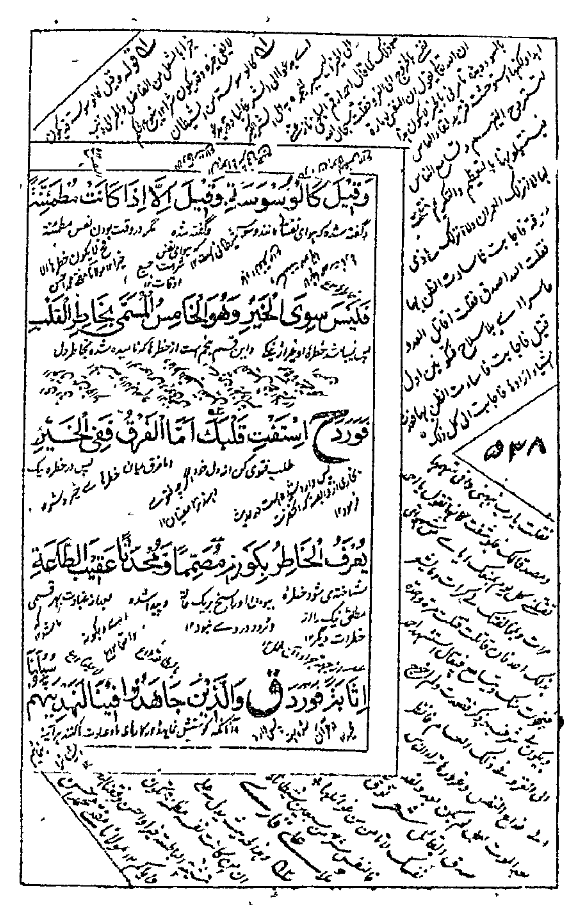
عبارت از آثار است كه حادث ميشود و باعث ميگردد بر كردن كارها و ترك كردن آنها

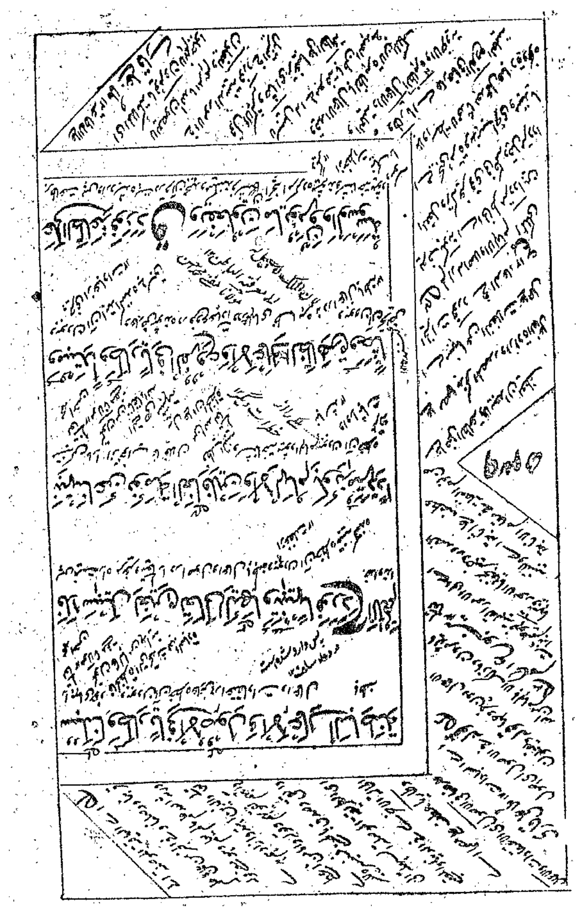
فإن نفع في الآخرة فخير والإعانة عليه توفيق

پس اگر نفع كننده باشد خطره كردن فعل پس وى نيكست وعده يافتن از خداتعالى بر خطره خير توفيق است وناكردن آن در آخرت ١٢

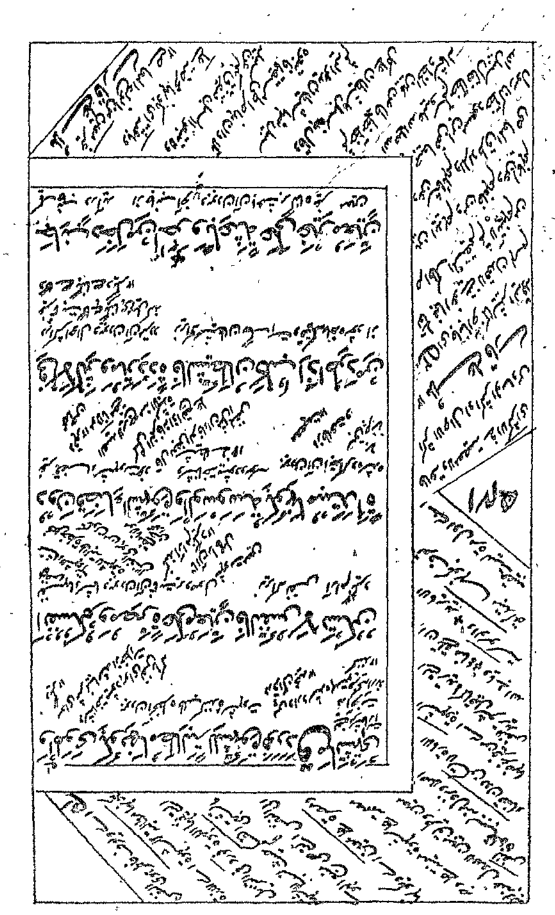





٥٢٨
وقيل كالوسوسة وقيل الا اذا كانت مطمئنة
وگفته شده که هوای نفس مانند وسوسه شیطانی است مگر در وقت بودن نفس مطمئنة
فليس سوى الخير وهو الخامس المسمى بخاطر القلب
پس نیاید خطرهٔ او بغیر از نیکی و این قسم پنجم است از خطره که نامیده شده بخاطر دل
فورد ح استفت قلبك اما الفرق ففي الخير
طلب فتوی کن از دل خود اما فرق میان خطرها پس در خطره نیک
يعرف الخاطر بكونه مصمما ومجددا عقيب الطاعة
شناخته می شود خطره
اتانا بز فورد ق والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا









فرصة نفس الاغواء ومسولة لمعصية فورد

زیراکه فرصت شیطان محض اغوا است

ق الشيطان سوّل لهم واملى لهم ومدفعة

شیطان بیاراست برای کافران و مهلت داد ایشان را

يذكره تعالى فورد فيه اذا ذكر الله خنس واذا

چون ذکر میکند

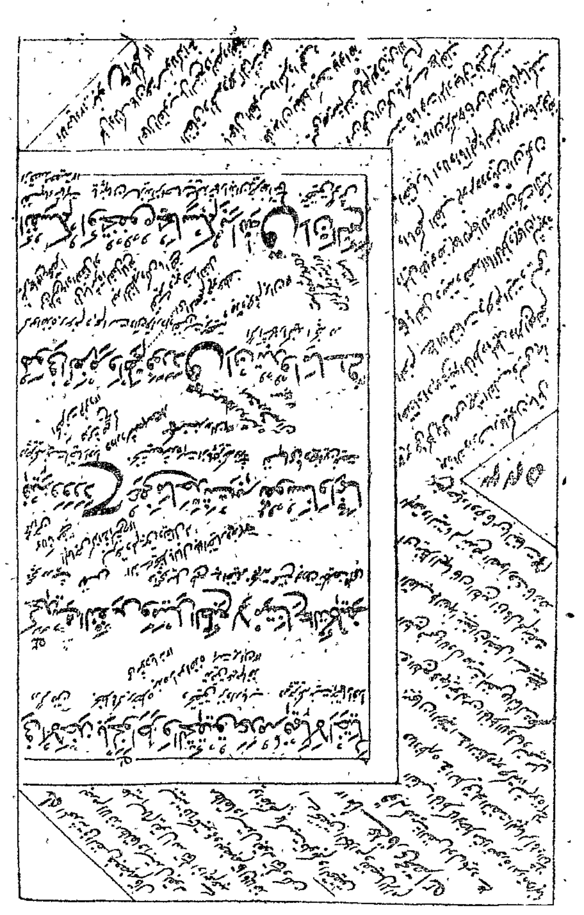
غفل وسوس وقيل يتعذر التمييز الا

غافل میشود از یاد الهی و گفته شده که متعذر است تمیز در خطرات

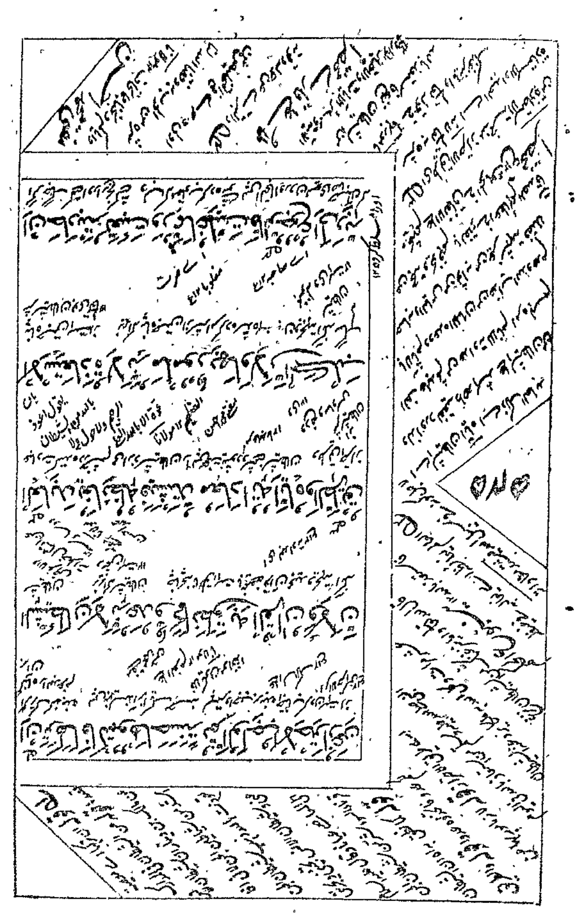
بنور التقوى والمعرفة واختلف في الاخذ

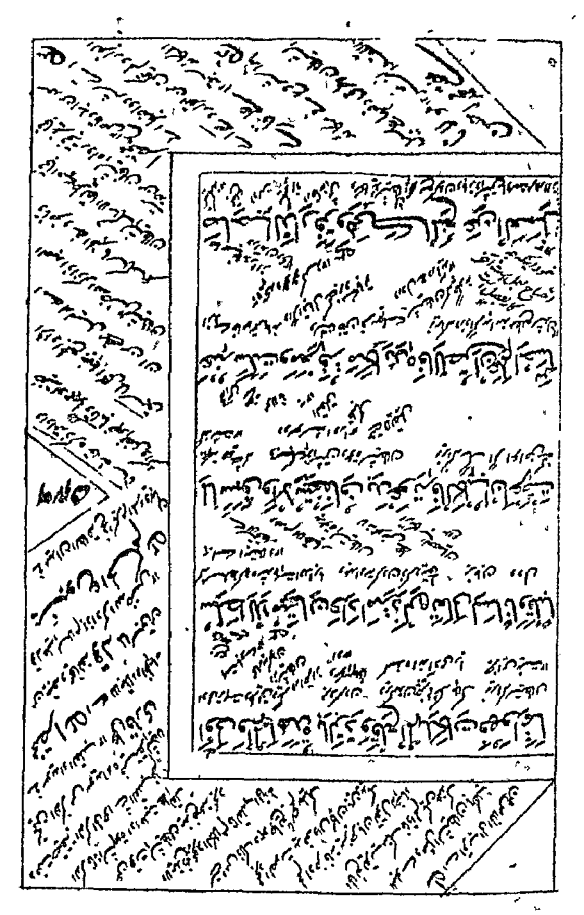
بنور تقوی و معرفت و اختلاف کرده شده است در گرفتن

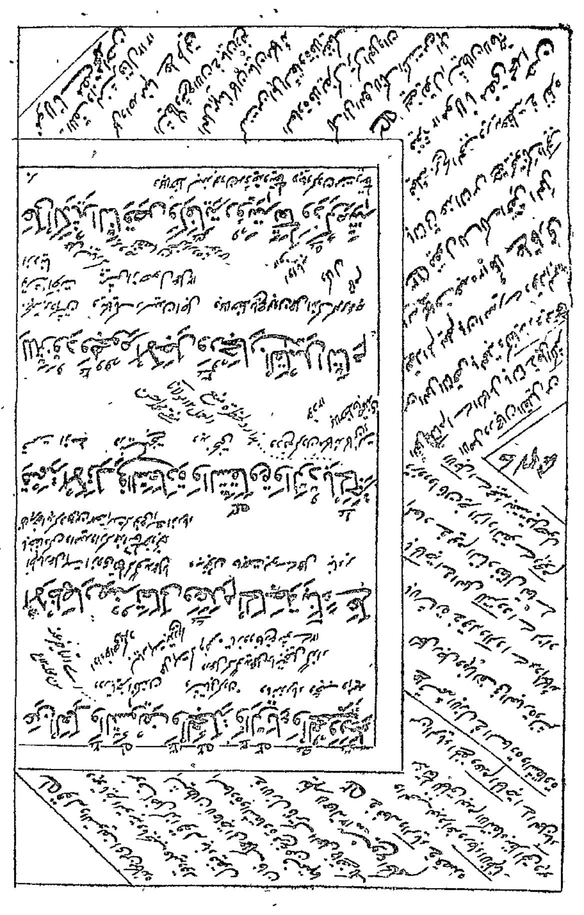
۵۲۲



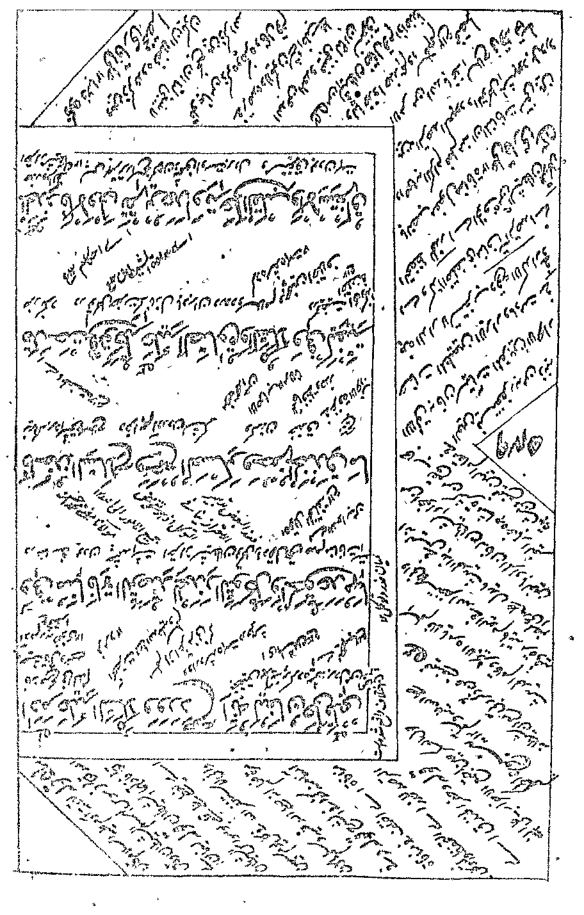


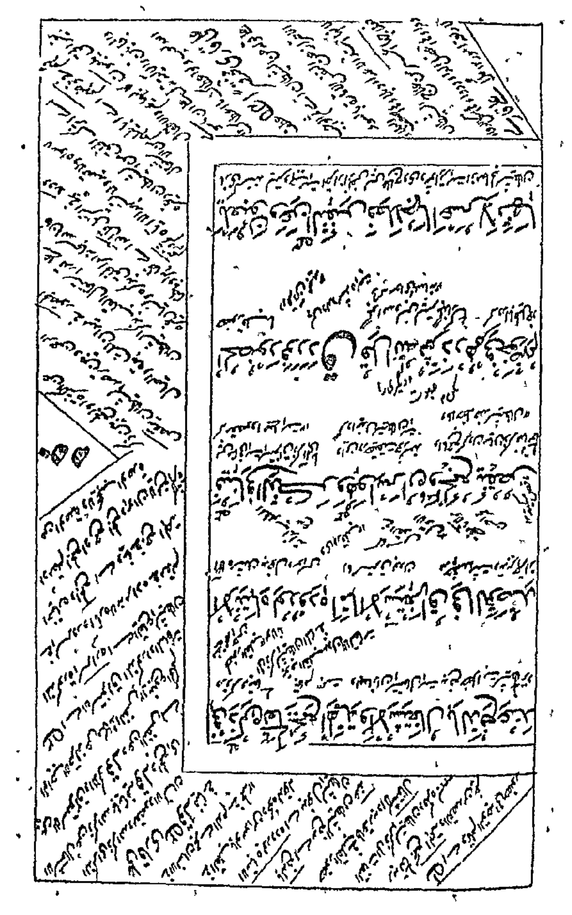








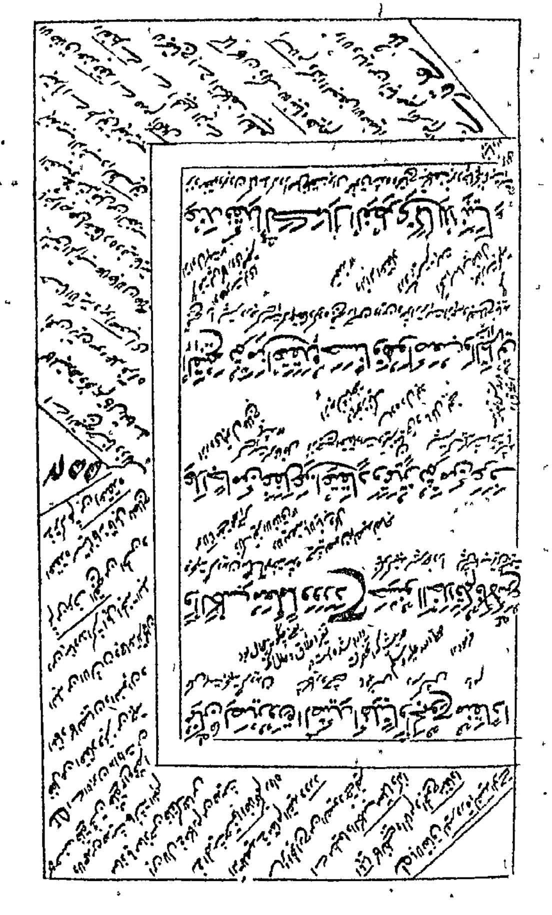














للأنبياء عليهم السلام والجذبة الالهية كما

عليهم السلام ونزد مفقود بودن کشش الهی که سبب ...

للسحرة وعمر رضي الله التكلف في اعتياد الاضداد

برای ساحران فرعون وعمر خشنود باد خدا ازان تکلف کردن سالک ...

بالتدريج والمجاهدة فيه حتى يعتاد الطاعة ويلتذ

بآهستگی ومجاهده کردن دران تا آنکه عادت گیرد طاعت را ولذت یابد

بها التذاذ المريض بالطعام بعد العلاج والتعلم

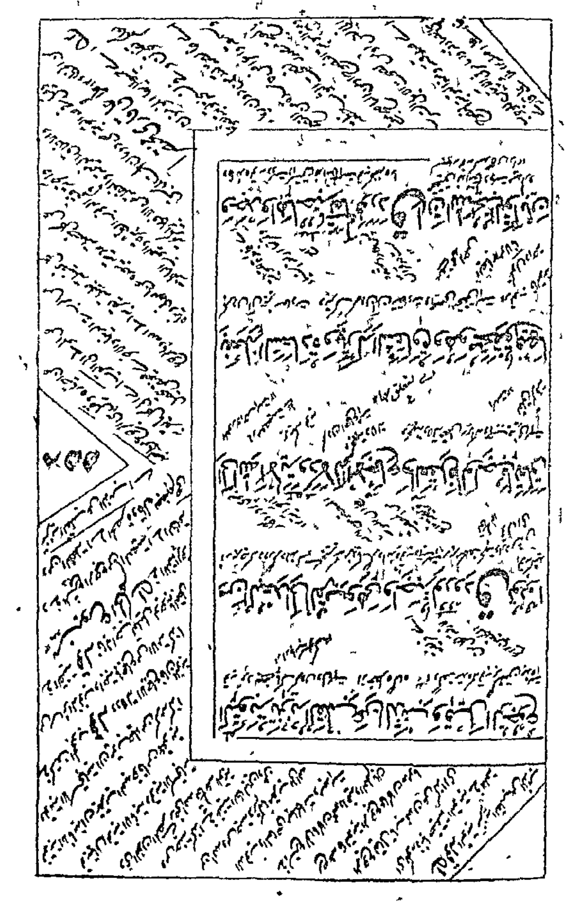
بدان همچو لذت یافتن بیمار بطعام خوش بعد از معالجه مرض

بالعلم على الدوام الا احيانا فالمقصود منه رسوخ

555

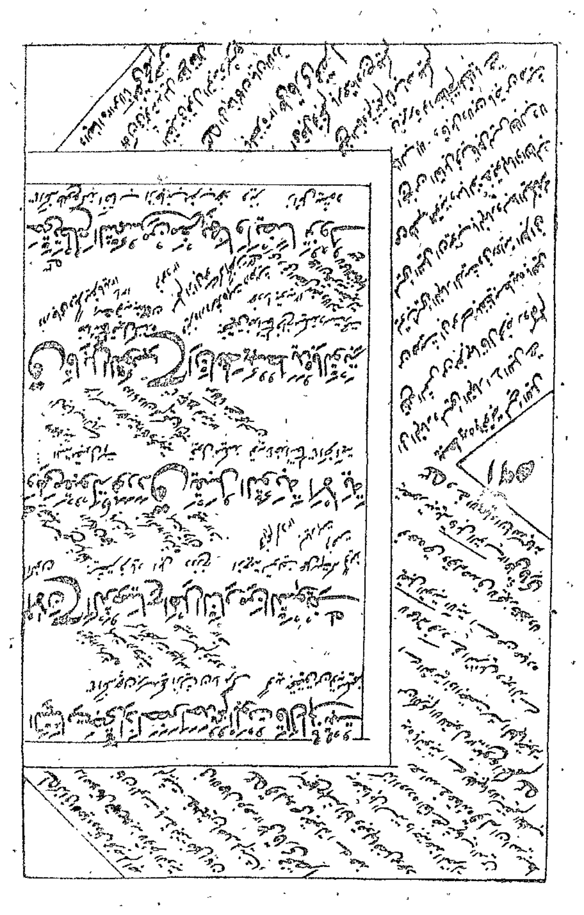




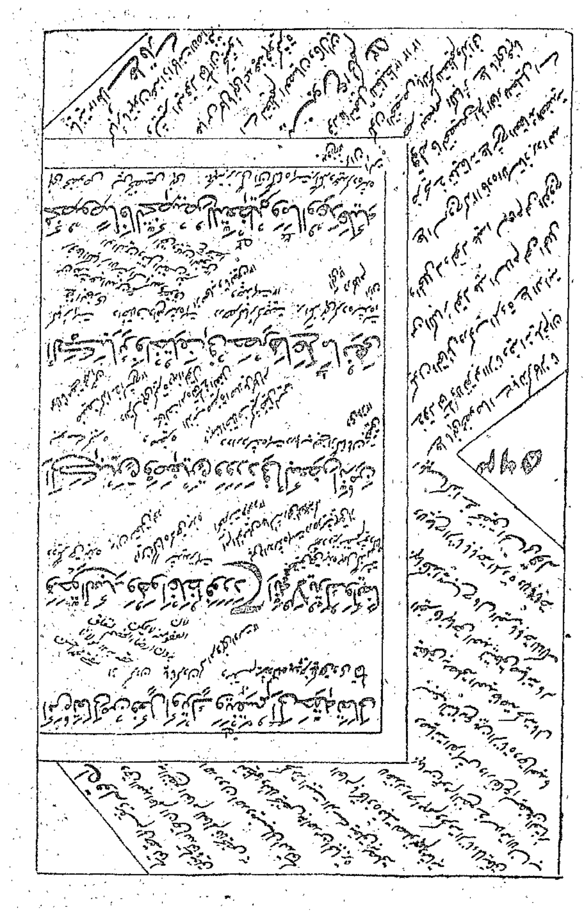




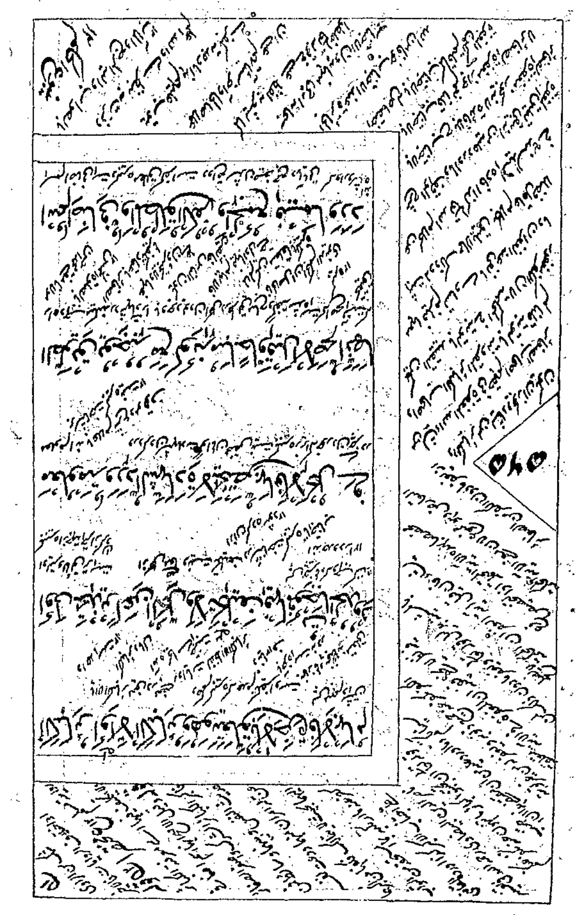




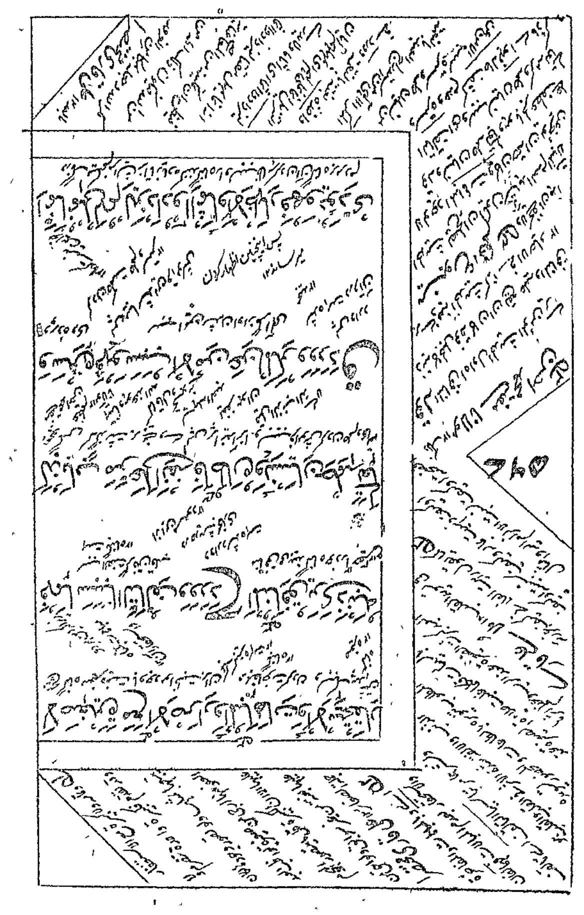


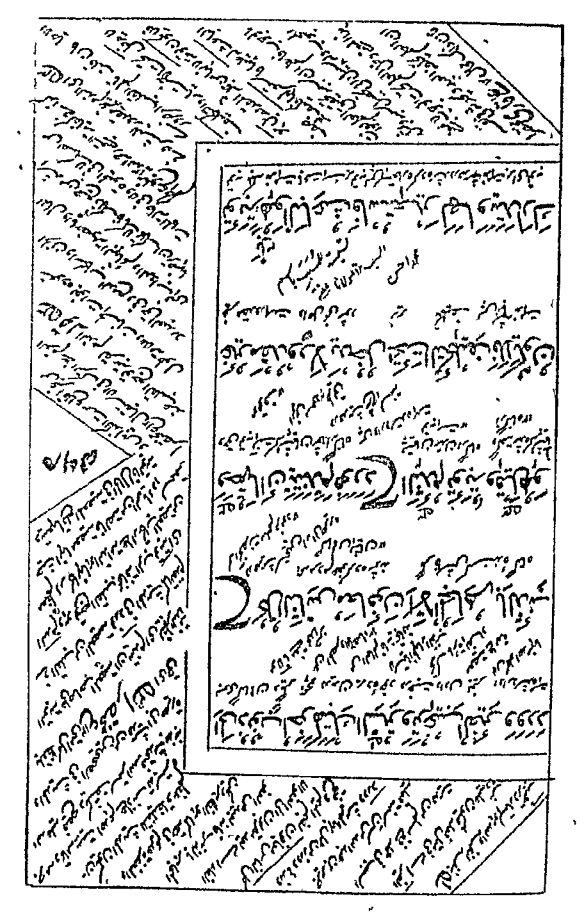














وتدارك وهو في حقه تعالى القضاء والكفارة

و در حق بنده توبه است — وتدارك در تقصير حق الله تعالى قضا و كفارت است

محتاطًا وفي حق العبد ردّ المال محتاطًا الى المالك

در حاليكه احتياط كننده باشد — وتدارك در قصور حق بنده باز دادن — در حاليكه احتياط كننده است — مال است كه بوجه شرعى گرفته باشد — بسوى مالك

او الوارث مبالغًا في التتبع بالطوف في البلاد

يا بسوى وارث در حاليكه مبالغه كننده باشد — در رسانيدن — به سير كردن در شهرها — حقوق بندگان

ان امكن والا فالتصدق او الصرف الى مصالح

و اگر نه پس تصدق كند — يا صرف كند بسوى مصالح مسلمانان

المسلمين او التسليم الى القاضي الامين والدية

يا سپردن — بقاضى امين — و خون بها دادن





وشرب الخمر بالتصدق بشراب حلال لذيذ والقتل

دوشیدن شراب را بصدقه دادن شربت حلال لذت بخش وقتل نفس را سوای قصاص

بالاعتاق والغيبة بالثناء والغصب بالصدقة

آزاد کردن بنده و غیبت را بستایش وی و غصب اموال مردم را بعد از ادای حق ایشان بتصدق

ونحوها فورد ق ان الحسنات يذهبن السيئات

و مانند این چیز ها مذکوره پس وارد شده است در قرآن مجید بتحقیق نیکوئیها برنده و محو کننده بدیها است

ح اتبع السيئة الحسنة تمحها ويستغفر فورد

تابع گردان بدیرا نیکی تا که محو کند آنرا و حق توبه آنست که طلب آمرزش کند از خدا

ح ما اصر من استغفر وان عاد في اليوم سبعين

اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد اگرچه باز گردد بمعصیت در روزی هفتاد



سبعين مرة والستر احب ولو اقر لاقامة الحد

پوشیدن گناه دوست‌تر است ... واگر اقرار کند نزد سلطان برای برپا کردن ... از اظهار آن بر مردم ۱۲ ... ستر الذنب الذی لیس فیه للناس ... مولانا

فلا قدح فورد في ماعز رضي الله عنه لقد تاب

پس نیست باک زیراکه وارد شده است ۱۲ ... در حق ماعز بن مالک اسلمی که مشهور ... بتحقیق توبه کرده ماعز ابن مالک ۱۲ ... که خود بجرم اقرار ...

توبة لو قسمت بين الامة لوسعتهم ويؤكد العزم

توبه که اگر قسمت کرده شود میان جماعه کثیر هر آینه بگنجد ... در حق توبه آنست که ...

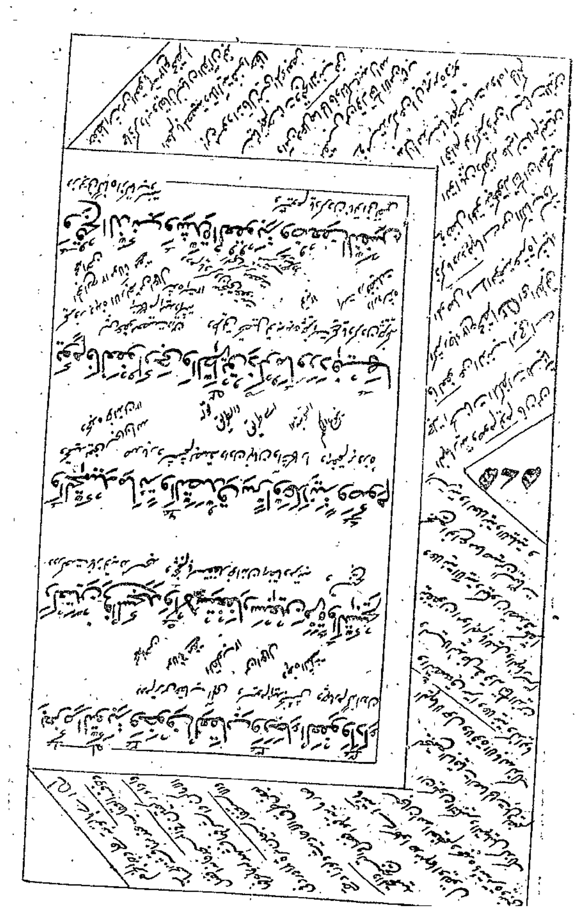
على ان لا يعود ويخلص النية في تركه لذهاب

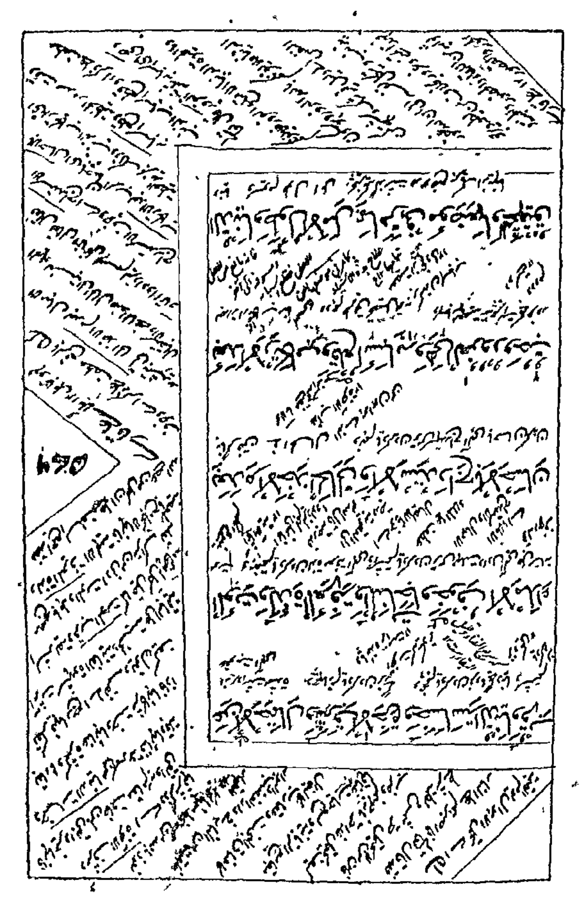
براینکه باز نگردد درین توبه ... و حق توبه آنست که خالص کند نیت خود را در ترک معصیت محض بخوف الهی ۱۲ ... پس بیک ترک کرد معصیة را بخوف رفتن

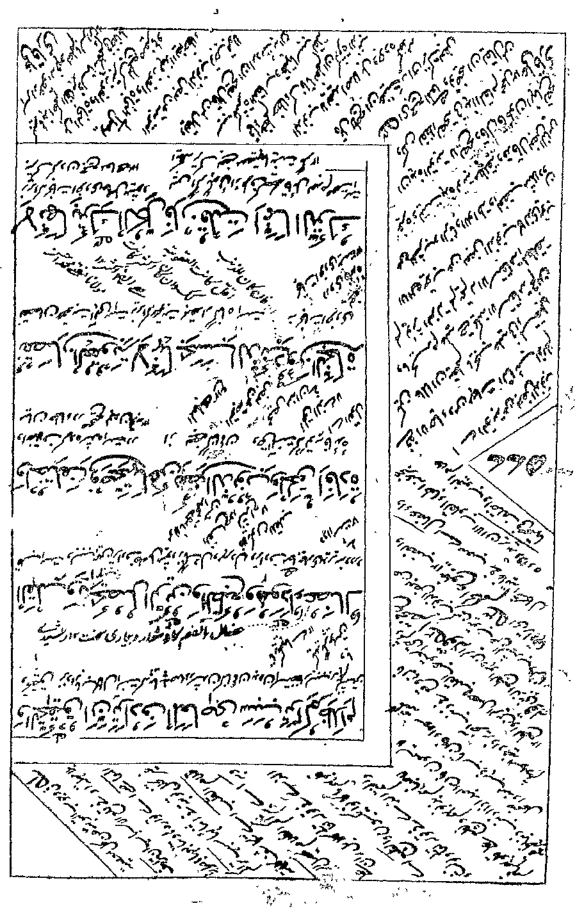
مال او جاه او عدم اسباب لا يكون تائبا ثم يغسل الثياب

مال یا ... جاه یا بسبب عدم حصول اسباب معصیت نیست تائب ... پس بشوید جامهای خود را





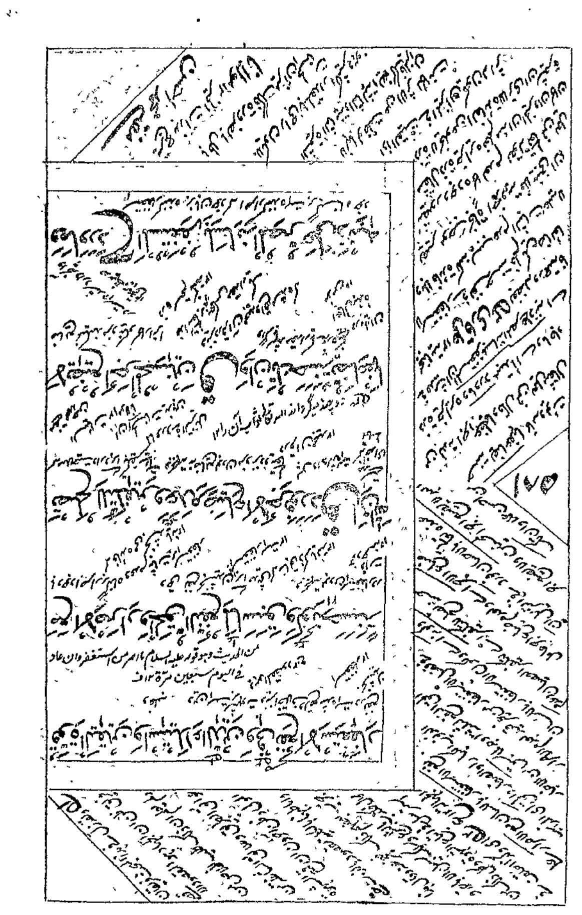














المستهزئ بربّه محمول عليه بحكم العادة من الغفلة

استهزا كننده است حمل كرده شده است اين بحكم عادت بر استغفاری كه صادر گردد

دون الابتهال والصدق في السؤال وفي نسيان

از تضرع بجناب رب تعال وصدق در سوال

الذنب بعد التوبة وهو الاولى للمبتدي بخلاف

گناه بعد از توبه در نسيان گناه بعد از توبه اولیتر است مر مبتدی را

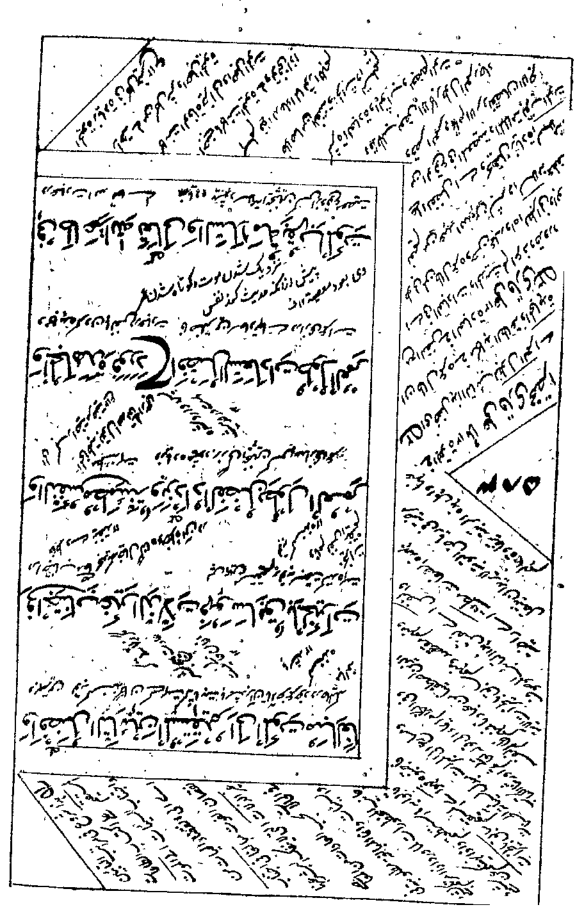
عن تحريك الميل وما روي من كثرة توجع المنتهين

از تحريك ميل دل او بسوی و آنچه روايت كرده شده است از بسيار توجع

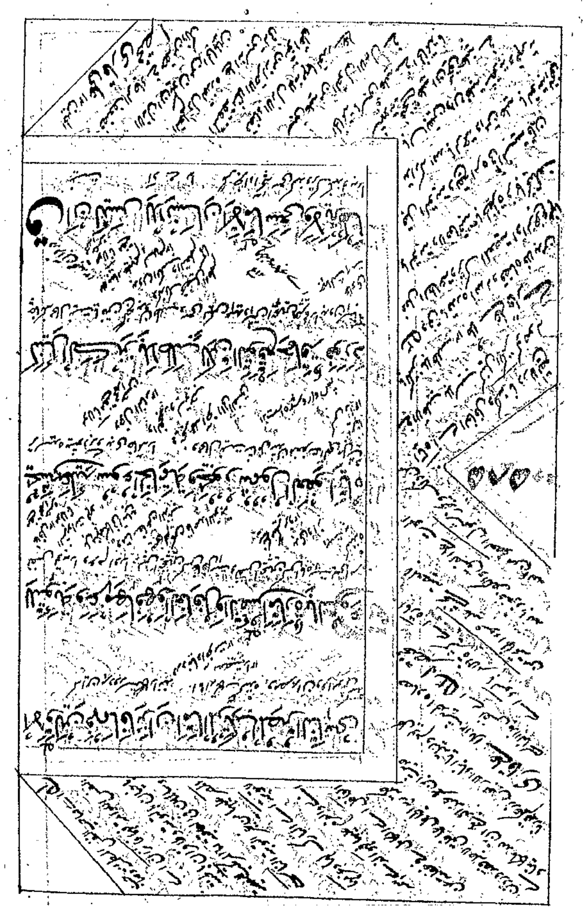
وبكائهم فلا يقاس الملائكة بالحدادين وافضل

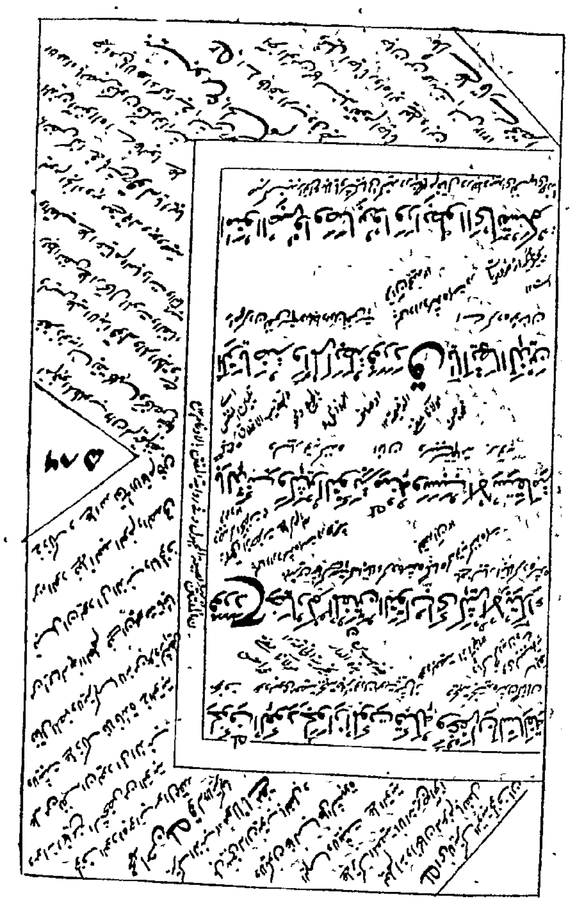
پس قياس كرده نشود فرشتگان را باهنگران وبهترين

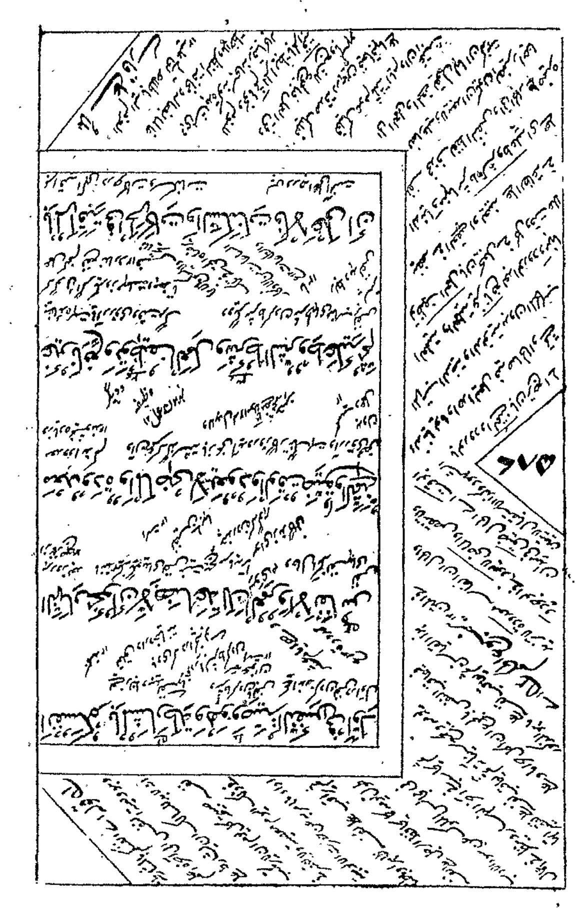
٥٨٢

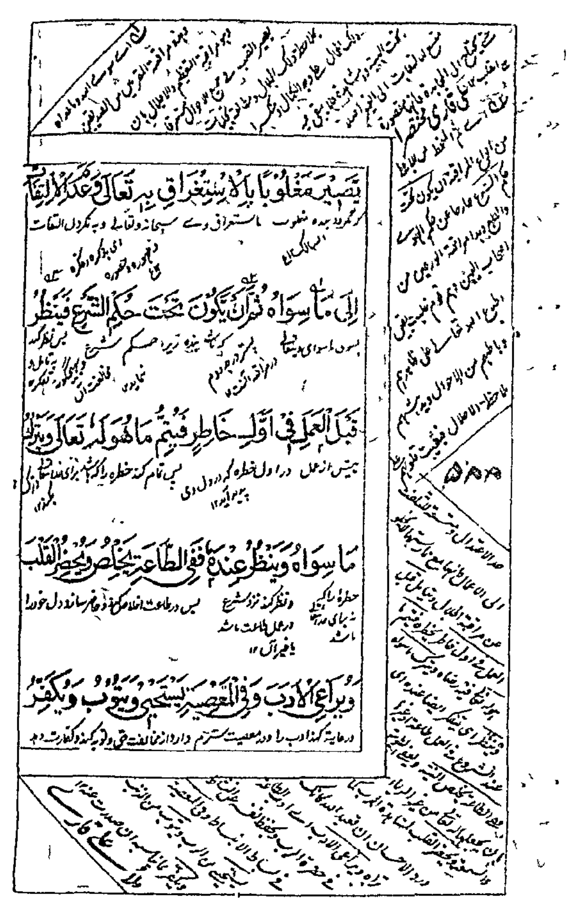












يَصِيرُ مَغْلُوبًا بِالِاسْتِغْرَاقِ بِهِ تَعَالَى وَعَدَمِ الِالْتِفَاتِ

گردد بنده مغلوب باستغراق وے سبحانه وتعالى و بے نگردن التفات

إِلَى مَا سِوَاهُ ثُمَّ أَنْ يَكُونَ تَحْتَ حُكْمِ الشَّرْعِ فَيَنْظُرُ

بسوی ما سوای وی تعالی پس آنکه باشد زیر حکم شرع پس نظر کند

قَبْلَ الْعَمَلِ فِي أَوَّلِ خَاطِرٍ فَيُتِمُّ مَا هُوَ لَهُ تَعَالَى وَيَتْرُكُ

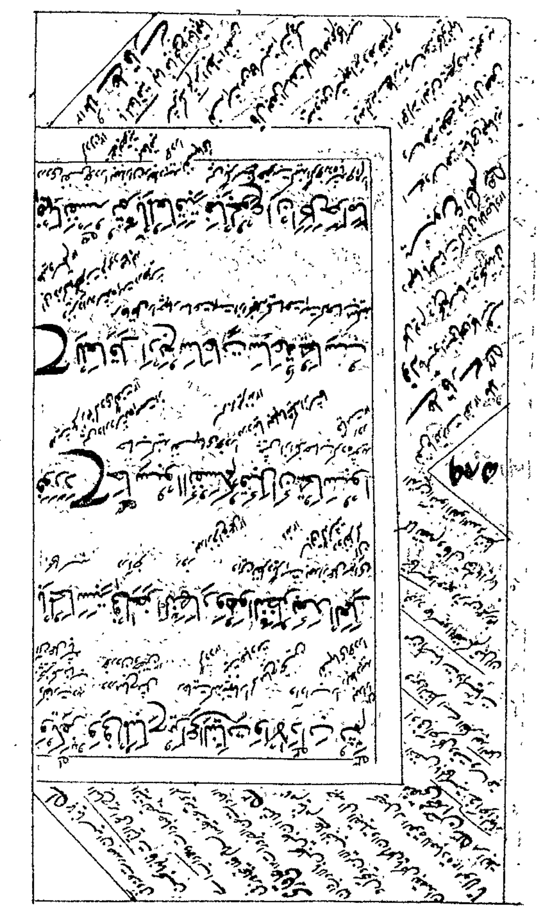
پیش از عمل در اول خطره که در دل وی پدید آید پس تمام کند خطره را که باشد برای الله تعالی

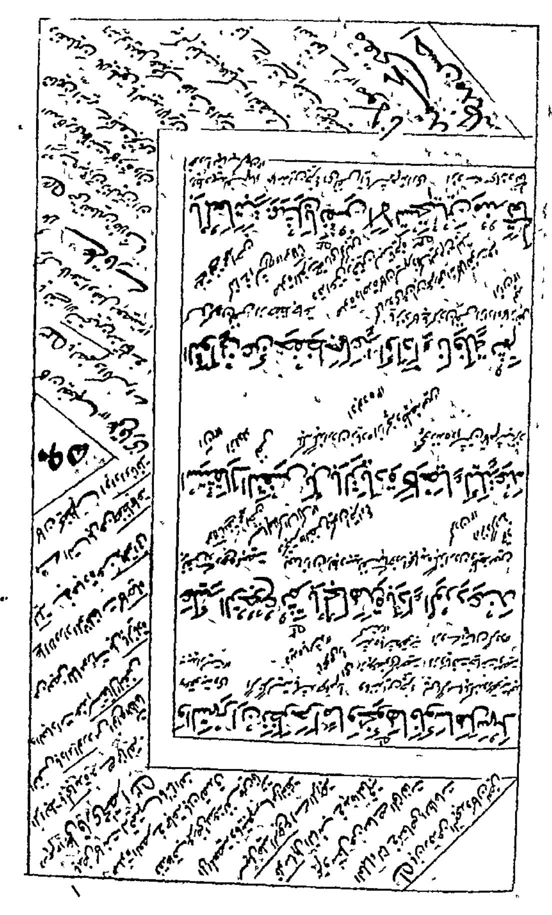
مَا سِوَاهُ وَيَنْظُرُ عِنْدَهُ فَفِي الطَّاعَةِ يُخْلِصُ وَيُحْضِرُ الْقَلْبَ

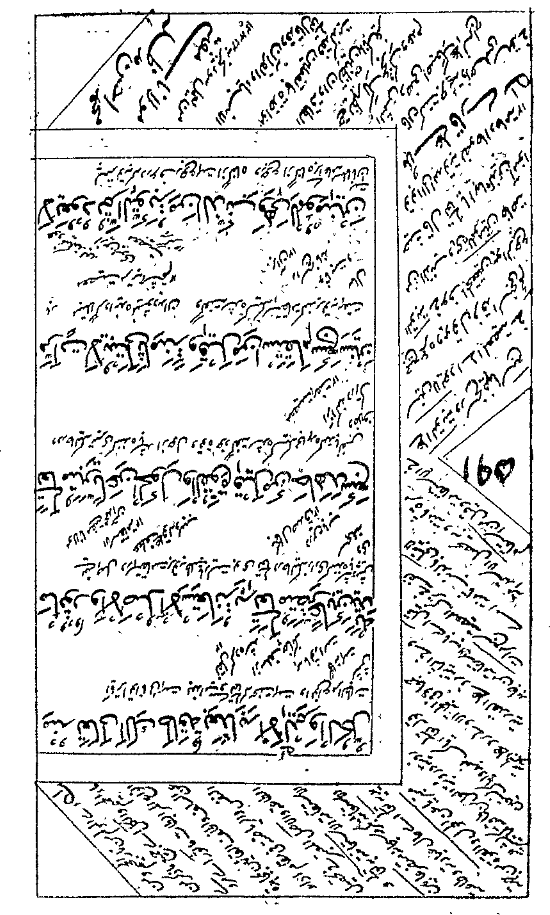
پس در طاعت اخلاص کند و حاضر سازد دل خود را

وَيُرَاعِي الْأَدَبَ وَفِي الْمَعْصِيَةِ يَسْتَحِي وَيَتُوبُ وَيُكَفِّرُ

رعایت کند ادب را و در معصیت شرم دارد از مخالفت حق و توبه کند و کفارت دهد



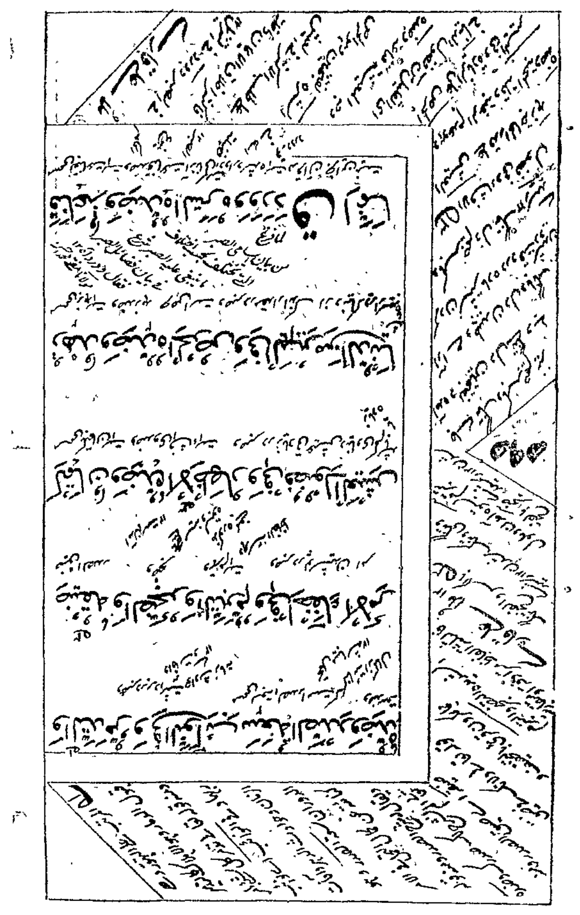














يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ح الإيمان

هُوَ الصَّبْرُ وَهُوَ لِيُحَوِّلَ أَكْثَرَ أَخْلَاقِهِ فِيهِ ح

آن صبر کردن است و اطلاق ایمان بر صبر بجهة دخول بیشتر اخلاق است

الصَّبْرُ نِصْفُ الإِيمَانِ وَهُوَ لَا طَاقَةَ عَلَى الع...

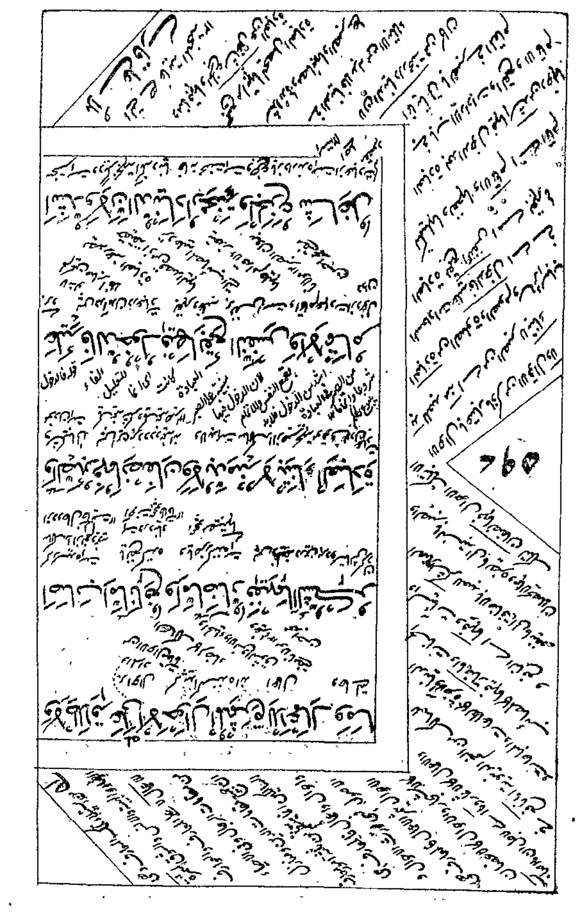
صبر کردن یک نیمه ایمان است و بودن صبر نیمه از ایمان بجهة اطلاق

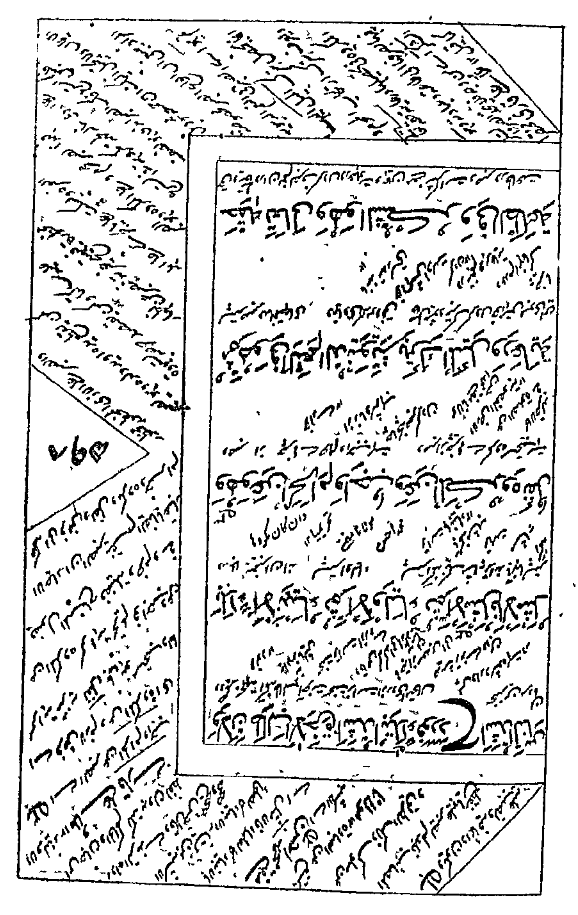
وَالأَعْمَالِ وَلَا يَتِمُّ الأَعْمَالُ إِلَّا بِثَبَاتِ

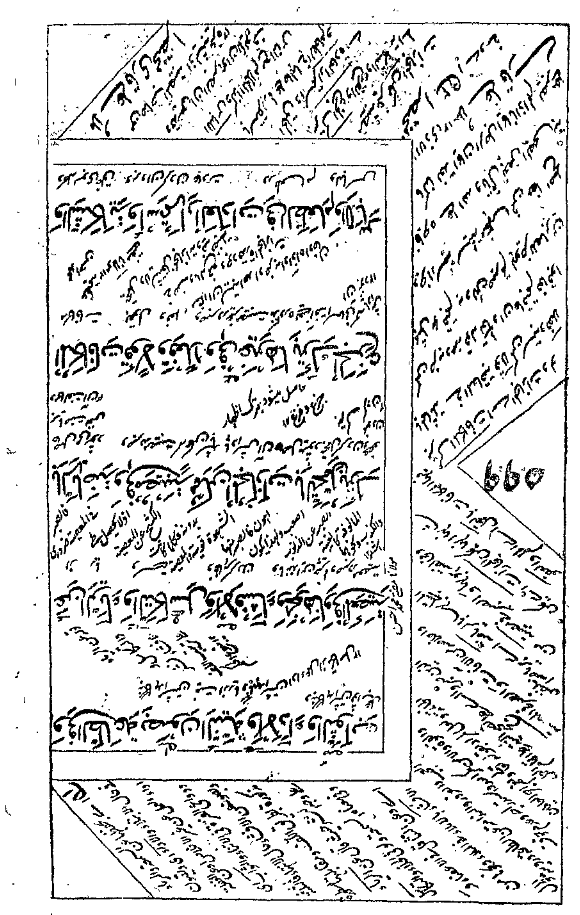
و اعمال و تمام نمی‌شوند اعمال مگر بثابت بودن

بَاعِثُ الدِّينِ فَهُوَ نِصْفُ الإِيمَانِ وَلَا طَاقَةَ

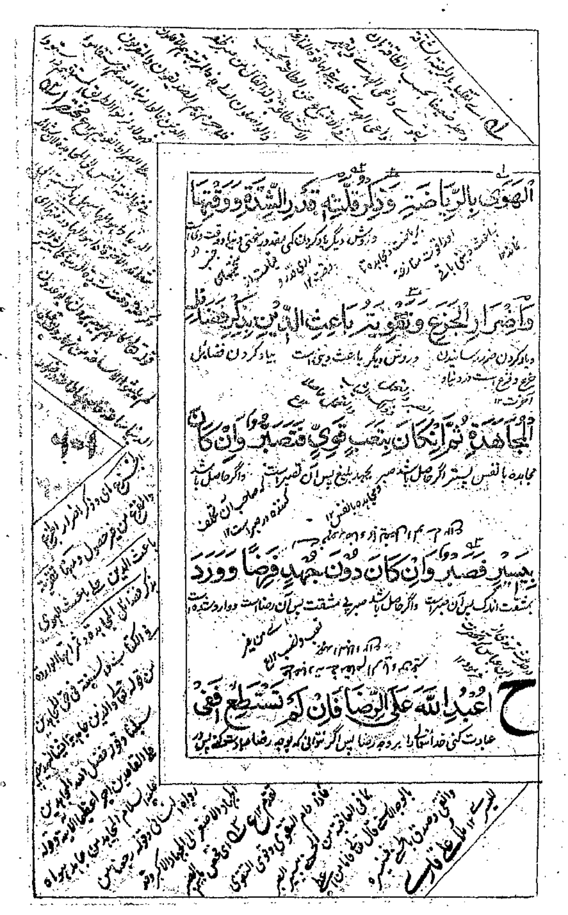
باعث دین در برابر باعث هوی پس صبر نصف ایمان است











الهوى بالرياضة وذكر قلته قدر الشدة ووقتها

در روش دیگر یاد کردن کمی بقدر سختی ...

واحضار الجزع وتقوية باعث الدين بذكر فضائل

ویاد کردن ضرر رسانیدن ... در روش دیگر باعث دین است بیاد کردن فضائل

المجاهدة ثم إن كان بتعب قوي فصبر وإن كان

مجاهده با نفس پس اگر حاصل باشد صبر بجهد بلیغ پس آن صبر است واگر حاصل باشد

بيسير فصبر وإن كان دون جهد فرضا وورد

بمشقت اندک پس آن صبر است واگر حاصل باشد صبر بے مشقت پس آن رضا است ...

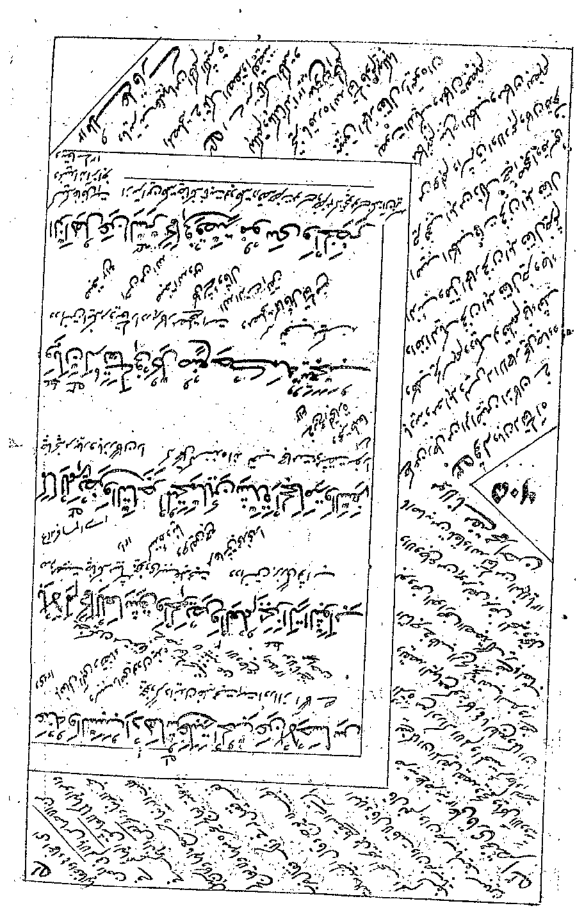
ح اعبد الله على الرضا فإن لم تستطع ففي

عبادت کنی خدا تعالی را بر وجه رضا پس اگر نتوانی که بوجه رضا ...

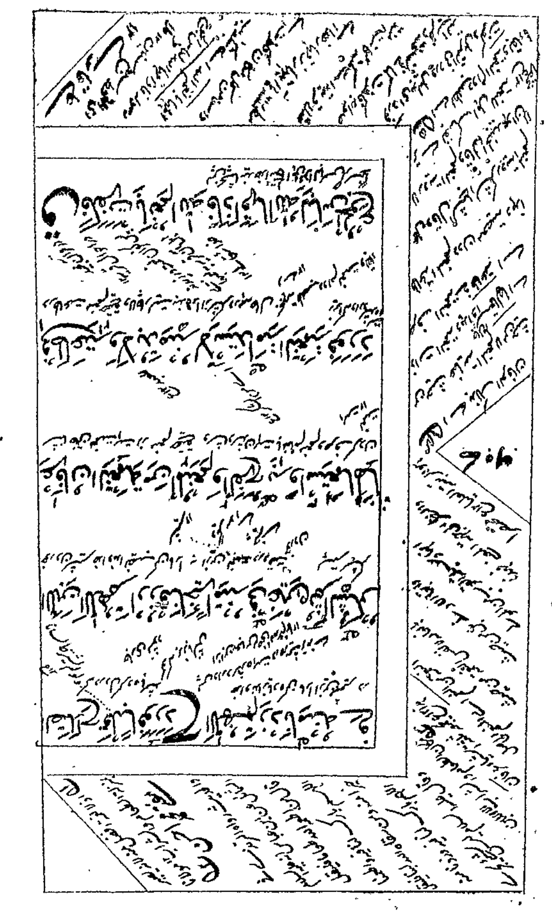




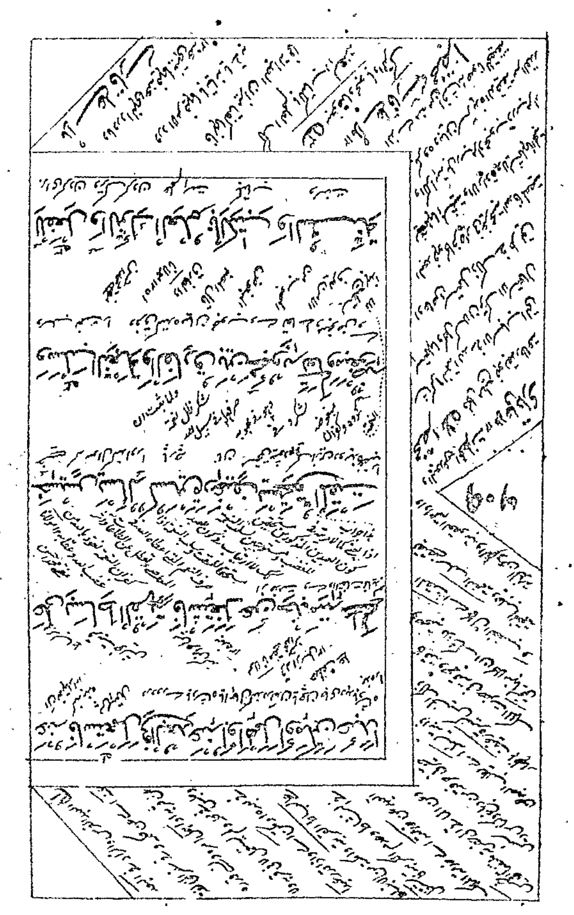


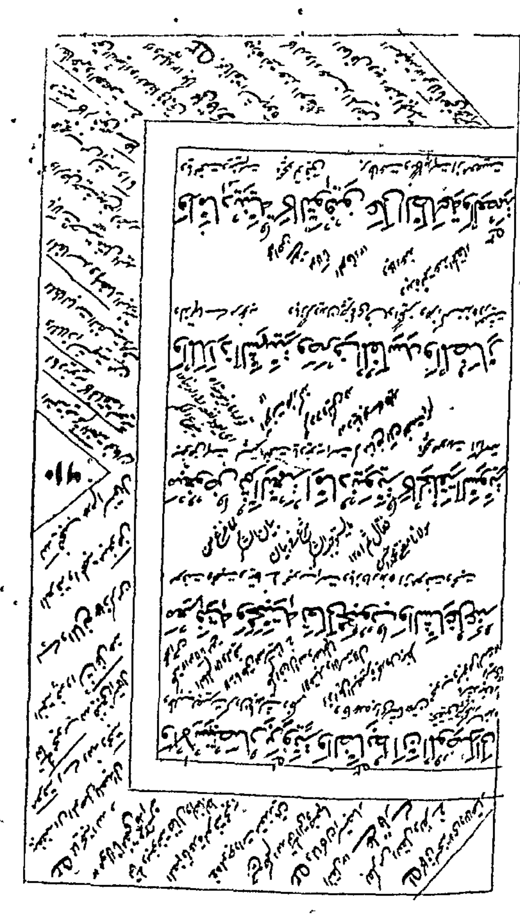


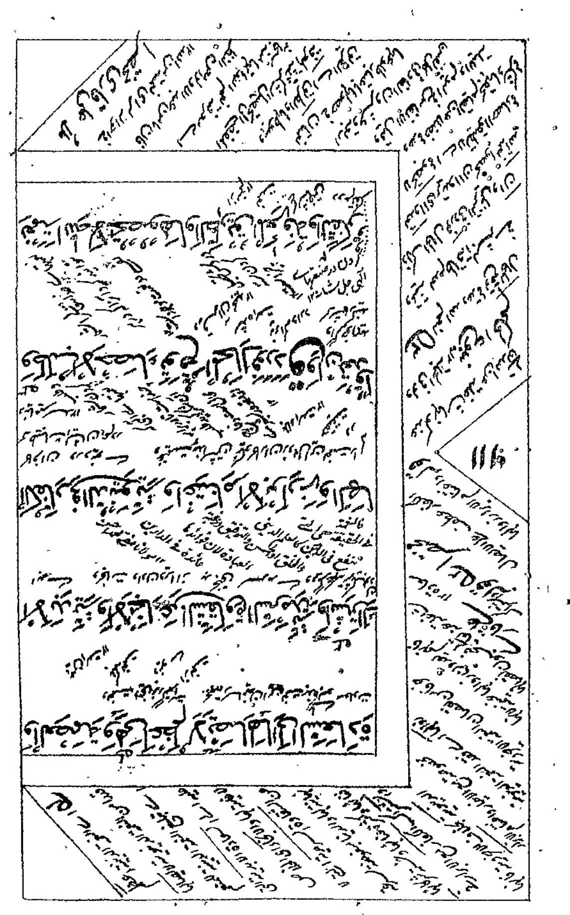




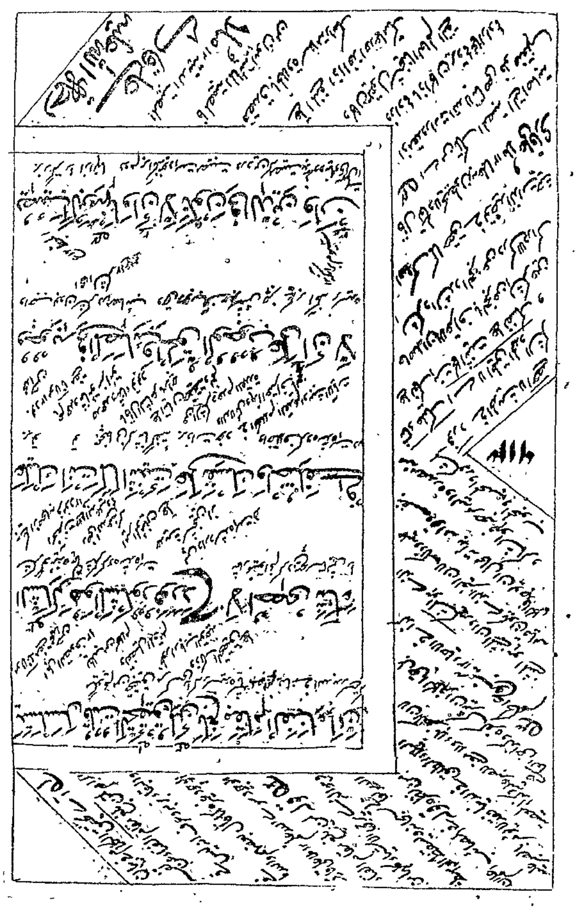




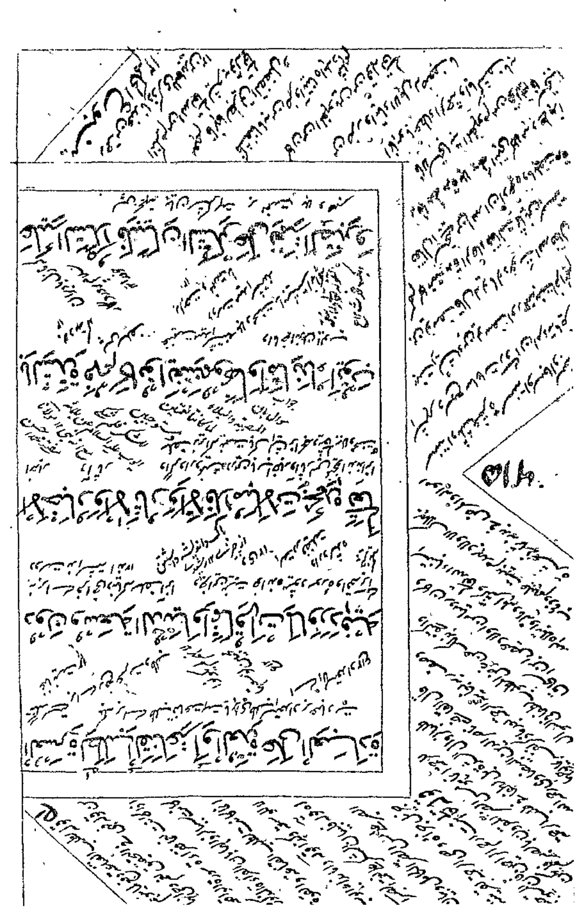


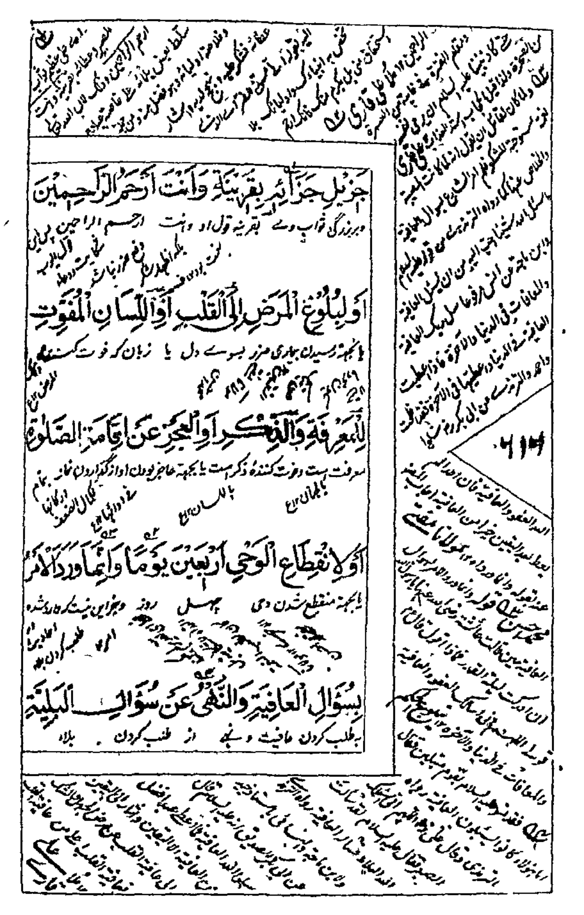












جزیل جزائه بقرینة وانت ارحم الراحمین

وبزرگی ثواب وے بقرینه قول او وانت ارحم الراحمین

اولبلوغ المرض الی القلب او اللسان المفوت

یا بجهة رسیدن بیماری مرض بسوے دل یا زبان کہ فوت کننده

للمعرفة والذکر او العجز عن اقامة الصلوٰة

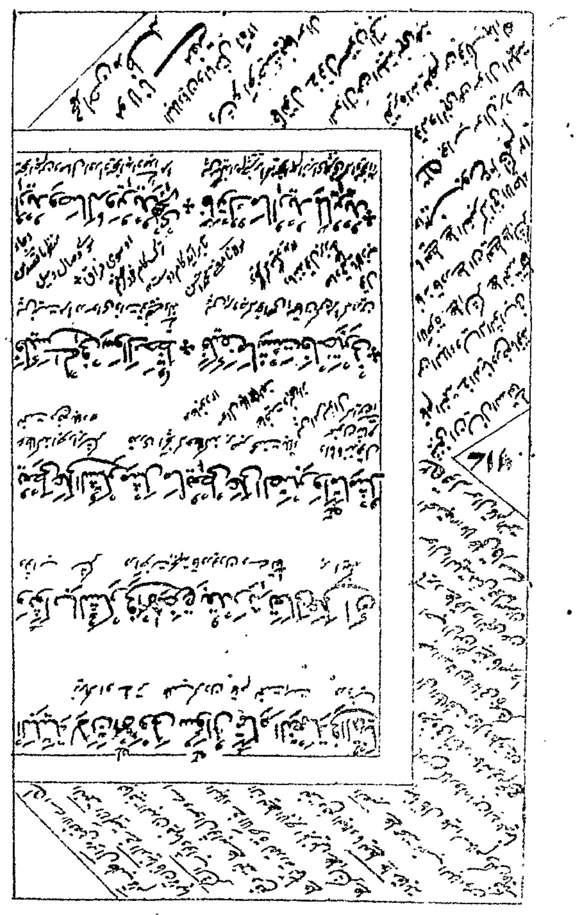
معرفت ہست وفوت کننده ذکر ہست یا بجهة عاجز بودن او از گزاردن نماز

اولانقطاع الوحی اربعین یوما وانما ورد الامر

یا بجهة منقطع شدن وحی چهل روز وجز این نیست که وارد شده

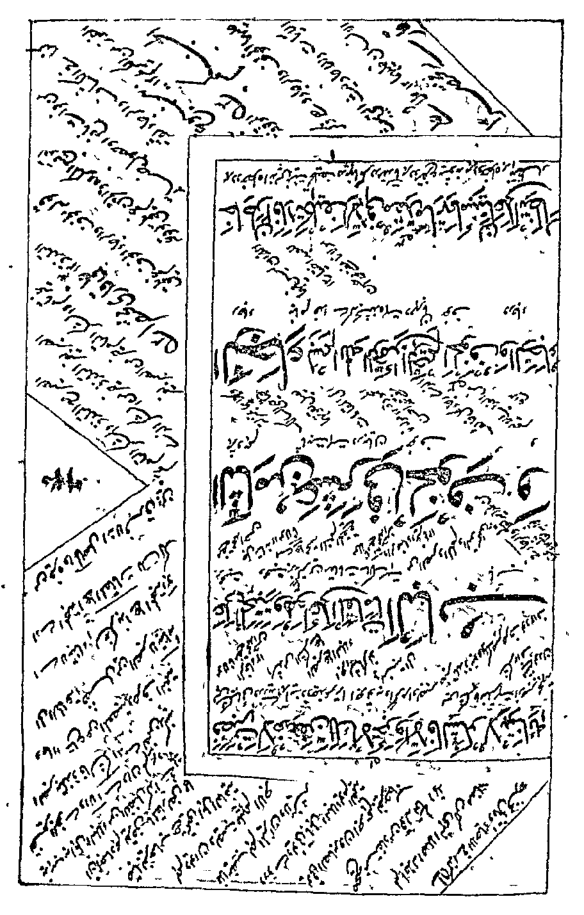
بسؤال العافیة والنهی عن سؤال البلیة

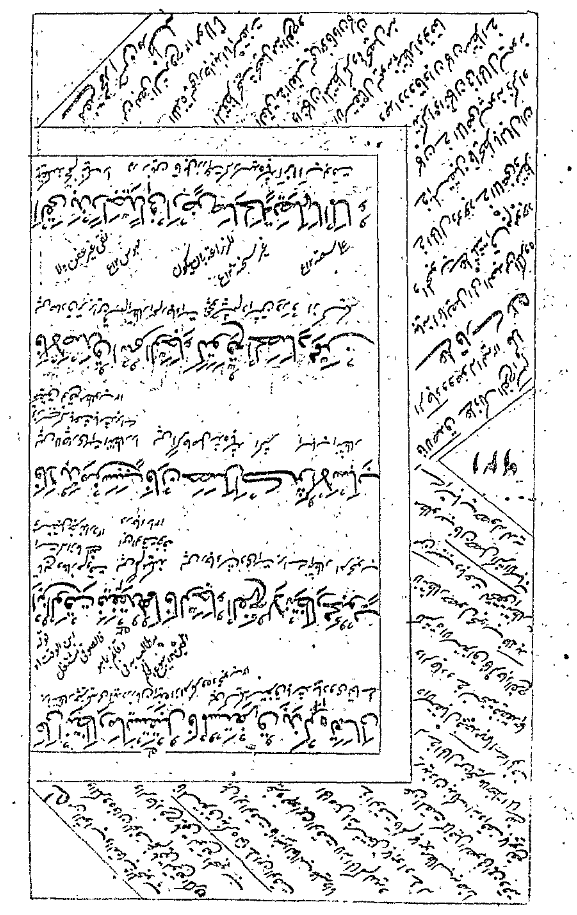
بطلب کردن عافیت ونهی از طلب کردن بلاء















انّما حسن الظّن بالحذر عن المعصية والاجتهاد في

اینکه داشتن گمان نیکو بحذر از معصیت و کوشش در

الطّاعة فلا بدّ منه فهو يبعث على الطّاعة ويهون

طاعت پس لاچاریست سالک را بر می انگیزد سالک را بر طاعت و آسان میگرداند

احتمال المشقّة والقنوط كفر فورد فلا ييأس

برداشت محنت طاعت را و ناامید از رحمت خدا تعالی کفر است در قرآن پس وارد شده ناامید نشوید

من روح الله الآية والطّريق ذكر سوابق فضله

از رحمت خدا تعالی تا آخر آیة کریمه و در کوشش تحصیل کردن رجا یاد کردن فضل

دون شفيع وما وعد من جزيل ثوابه دون

بدون شفاعت کننده و یاد کردن چیزیکه وعده کرده است خدا تعالی از عطا کردن ثواب جزیل



اسْتِحْقَاقٍ وَمَا أَنْعَمَ بِمَا يُمِدُّ فِي الدَّارَيْنِ دُونَ سُؤَالٍ

استحقاق وی و یاد کردن چیزیکه انعام کرد بر بنده خود بچیزیکه مدد کننده دارد ... بدون سوال وی

وَسِعَةِ الرَّحْمَةِ وَسَبْقِهَا الْغَضَبَ وَمَا وَرَدَ فِيهِ

و یاد کردن فراخی رحمت و پیشی بران رحمت وی غضب او را و یاد کردن چیزیکه وارد شده ... الهی که همه ذات خلق را فرا رسیده

مِثْلُ قُلْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الْآيَةَ

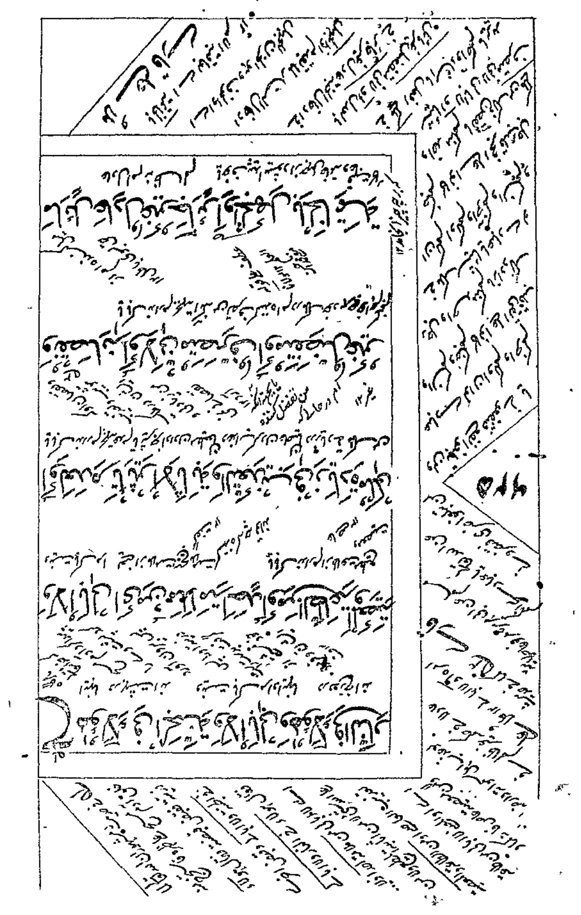
ماننده این آیة کریمه نومید مشوید از رحمت الهی تحقیق تا آخر آیة

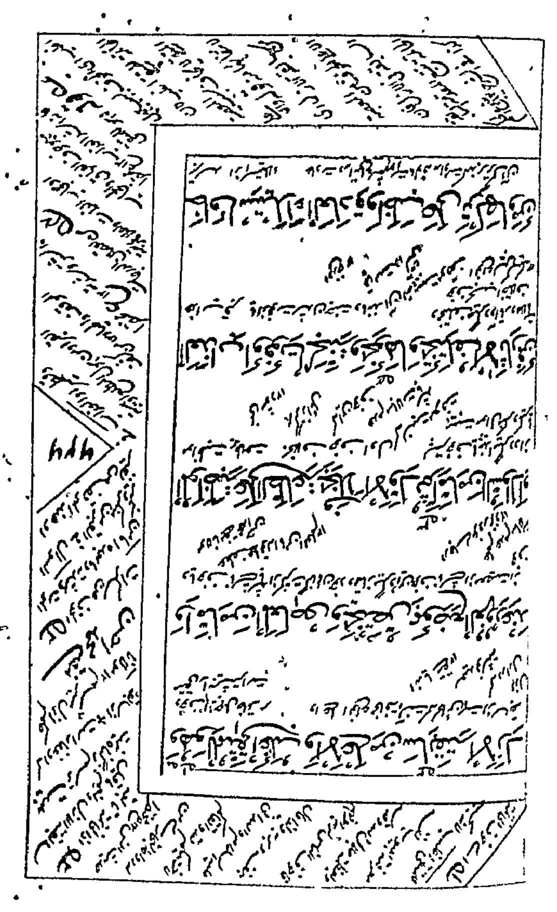
أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَالْخَوْفُ الْحُزْنُ لِانْتِظَارِ مَكْرُوهٍ

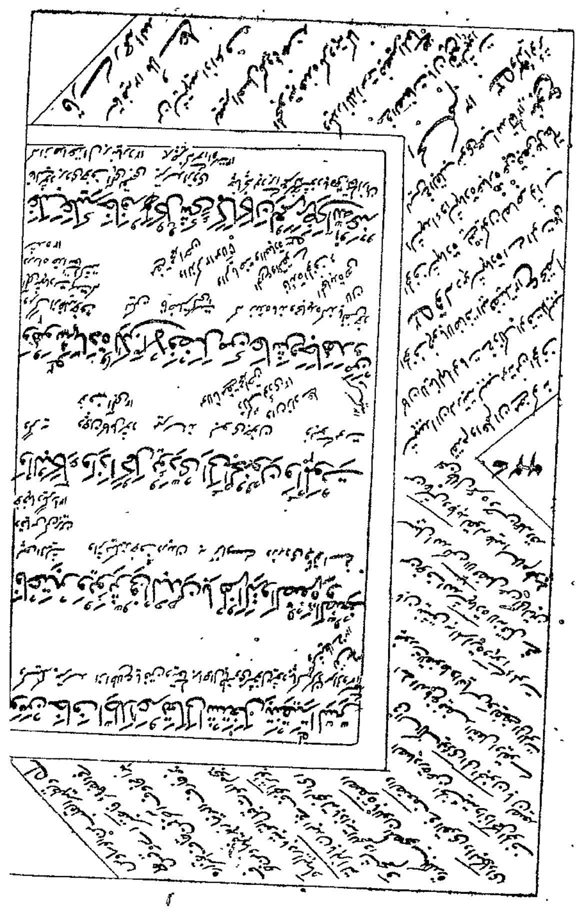
من نزد گمان بنده خود ام که بمن دارد و خوف اندوه قلب است بسبب توقع امر مکروه در زمان آینده

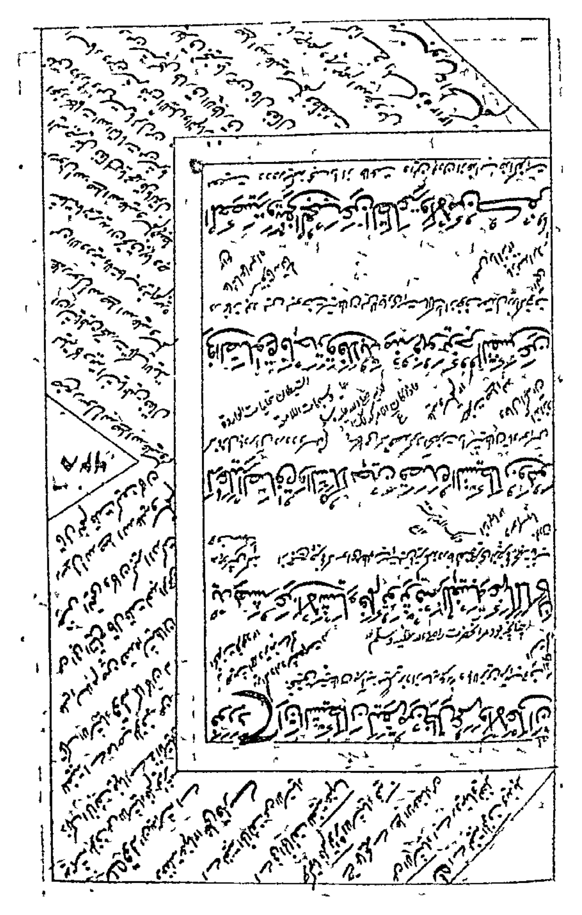
فَإِنَّمَا مِنَ الْعِلْمِ بِعَدَمِ مُبَالَاتِهِ تَعَالَى فَوَرَدَ

پس خوف الهی پیدا میشود از علم و معرفت بانکه وی تعالی که هیچ چیز باک ندارد











كفر فورد ق فلا يأمن مكر الله الا ... والطريق النظر

قرآن مجید ۱۲ — پس ایمن نشوید از مکر خدا تعالی مگر گروه زیانکاران ۱۲ — وروش حاصل کردن خوف نظر کردن است

في صفاته تعالى وافعاله فورد ق انما يخشى الله

در صفات جلالیه وی تعالی و افعال او زیرا که وارد شده است در قرآن مجید ۱۲ — نمی ترسند خدا تعالی را

من عباده العلماء ح انا اعلمكم بالله واخشاكم

از جمله بندگان او مگر آنکه دانا باشند — من دانا ترم از شما بخدا تعالی و ترسگار ترین شما

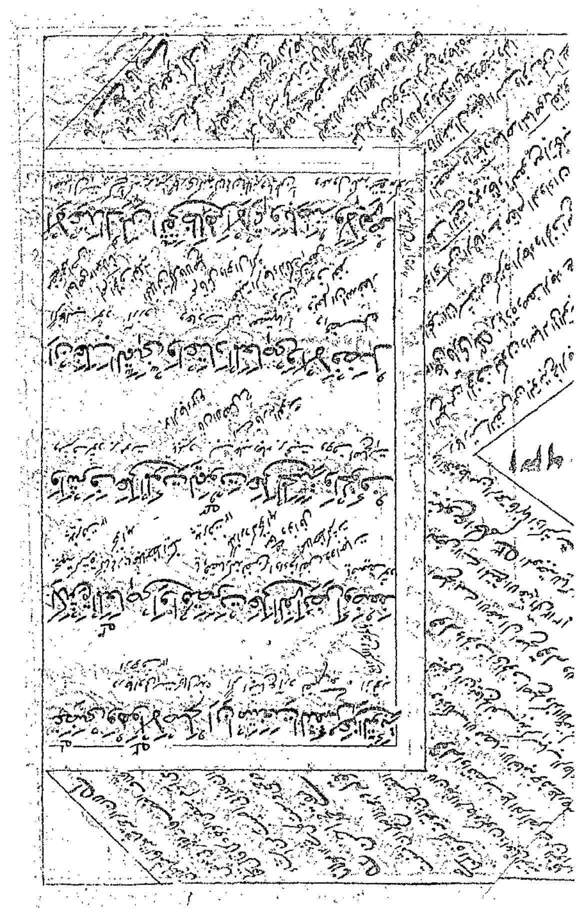
... وذكر الذنوب والخصوم وشدة العذاب وضعف

دیگر یاد کردن گناهان خویش و یاد کردن خصمها و یاد کردن شدة عذاب روز قیامت

النفس وما ورد فيه واختلف في ان الرجاء

نفس خود که طاقت عذاب الهی ندارد ۱۲ — و یاد کردن چیزیکه وارد شده است در تخفیف — واختلاف کرده شده است در آنکه تحقیق رجاء









[illegible]

إمّا بالشكّ أو الجحود عند النزع لظهور بطلان

[illegible]

بدعة كان يعتقدها تقليدًا أو تعويلًا على

[illegible]

مجادلة الكلام فهو حال الانكشاف فساد اعتقاد

[illegible]

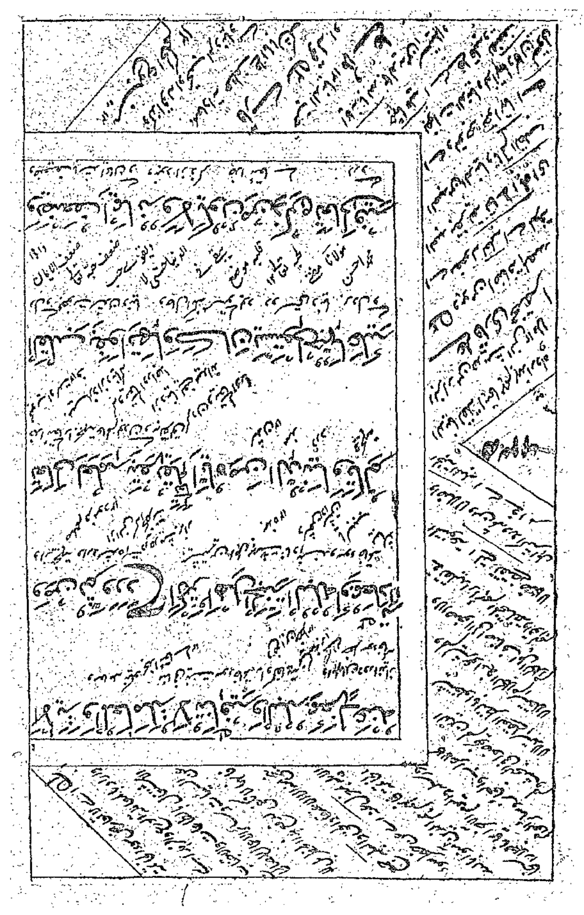
بطلان كلّ ما اعتقده أو شكّه لِما ورد في

[illegible]

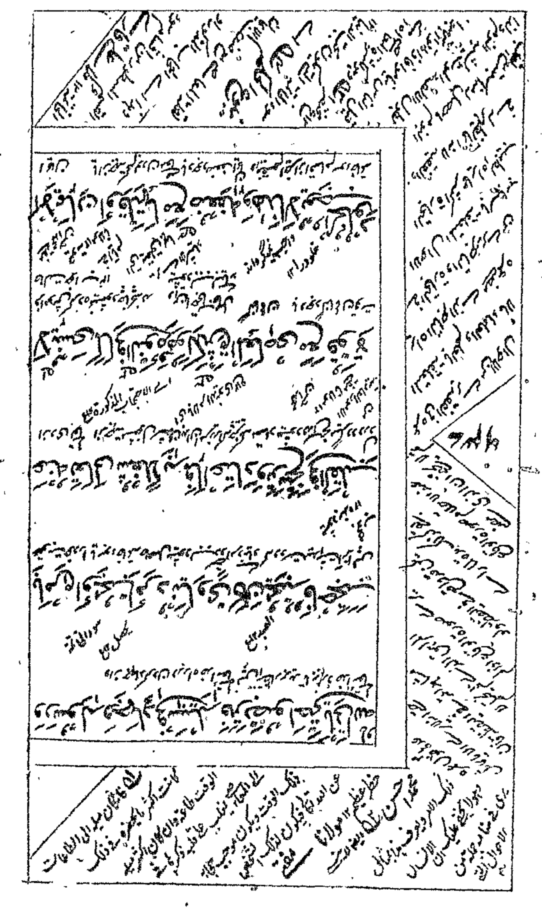
قل هل ننبّئكم بالأخسرين أعمالا الآية

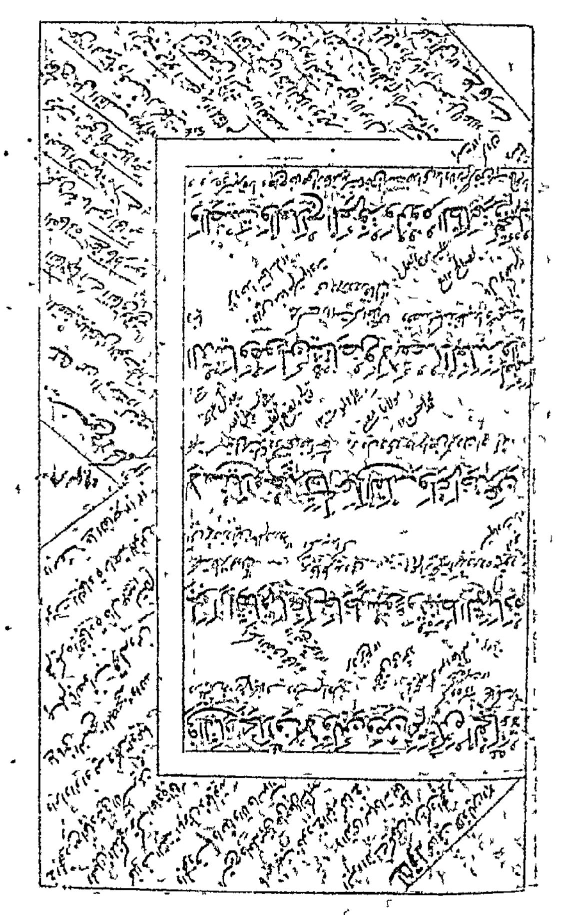
[illegible]

[illegible]












٦٢٠

الفقر فقد ما يحتاج إليه فإن فرح وكره الزائد
نیافتن چیزیکه احتیاج شود بدان پس اگر خورسند ... و مکروه دارد زیادتی را
على الضرورة فهو زاهد وإن لم يكن ولم يرغب
بر قدر ضرورت که آمدنی را پس آن زاهد است و اگر مکروه ندارد زیادتی و رغبت هم نکند
فراضي وورد ح يا معشر الفقراء أعطوا
اے گروه ناداران بدهید
الرضاء من قلوبكم تظفروا بثواب فقركم وإلا
رضا از دلهاے خود تا پیروز ... یابید بهره مند شوید از ثواب فقر خود
فلا وإن ترك الطلب مع ن الوجود عنده أحب
و اگر ترک کند فقیر طلب زیادتی را با وجود آنکه بودن ... نزد او دوستر است

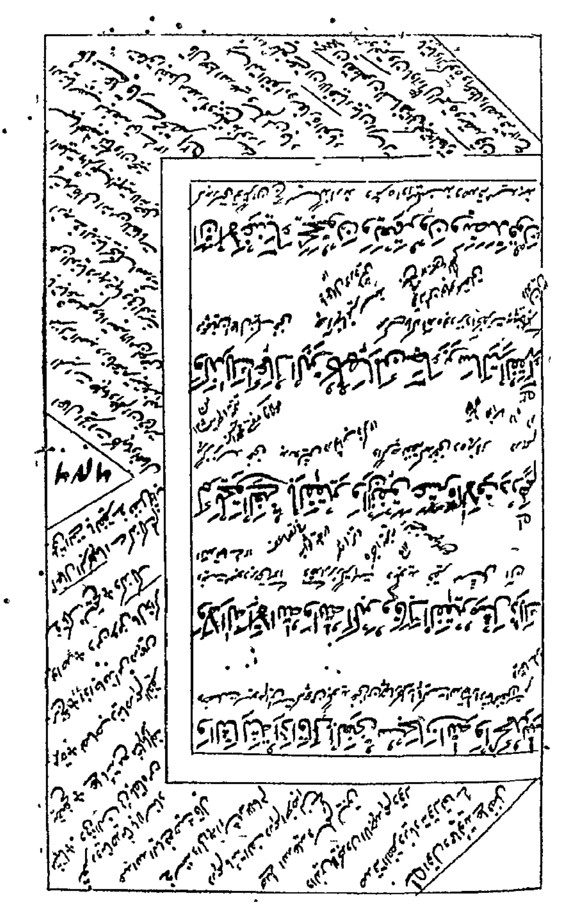


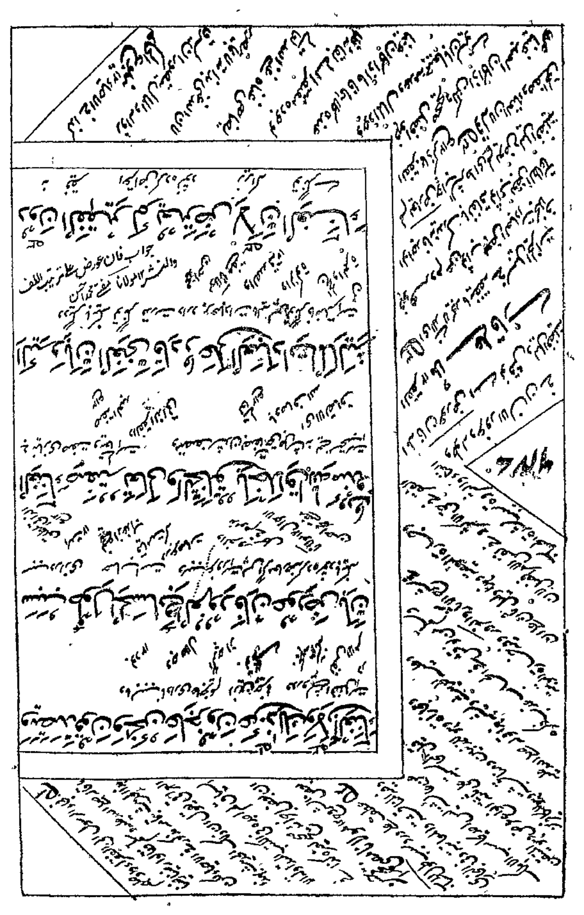














بالأسباب والأعراض ليس من خلقه تعالى كالتكبر

به اسباب و ... نيست ... صفت وے تعالى چنانكه كبر

دون استحقاق والعبادة المالية إنما توجب الثواب

بدون استحقاق ... وعبادت مالى كه توانگران ... جز اين نيست كه ثواب ميكند

لترك الدنيا كالتوبة لترك الذنب فلو

بجهة ترك كردن دنيا همچو توبه كردن بجهة ترك گناه پس اگر

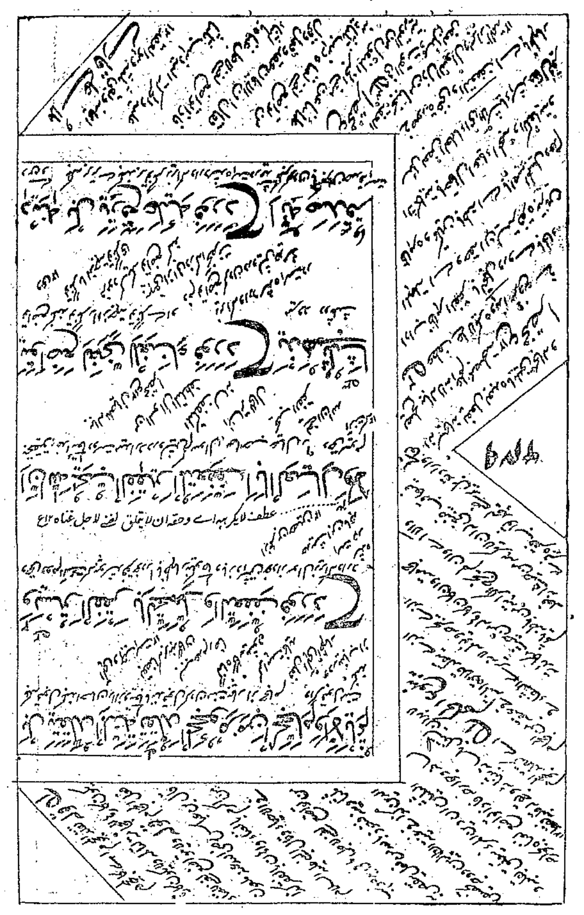
فضل الغني على الفقير لفضل العاصي على المتقي

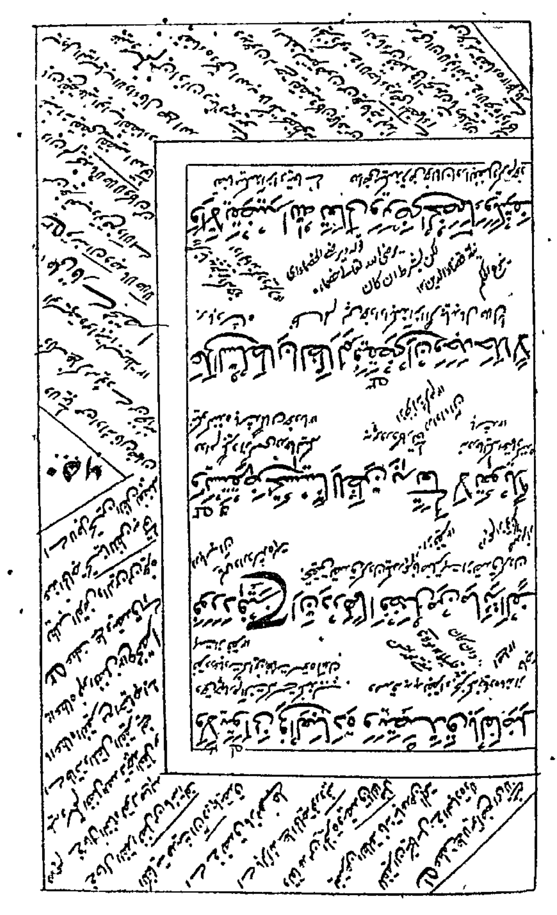
تفضيل داده شود توانگر بر درويش ...

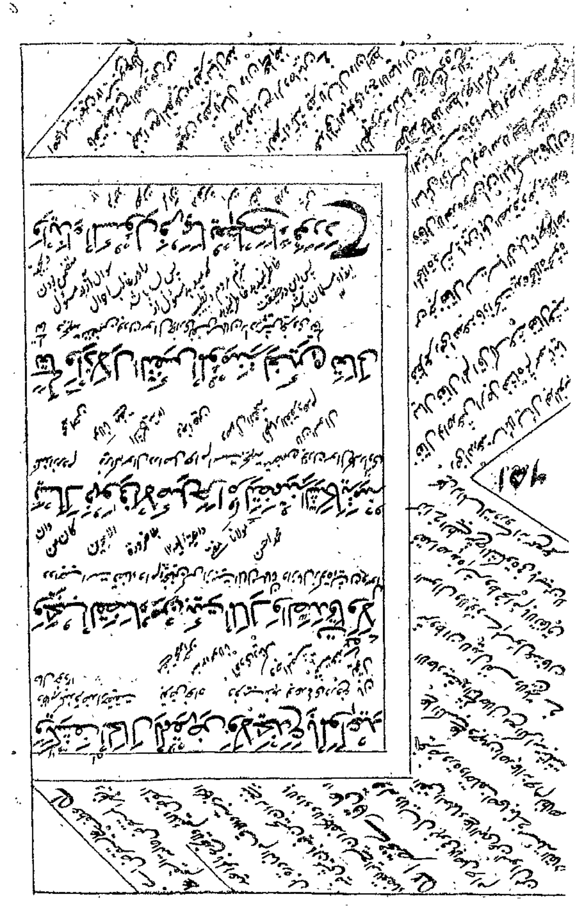
وحقه أن لا يكرهه من حيث أنه فعله تعالى

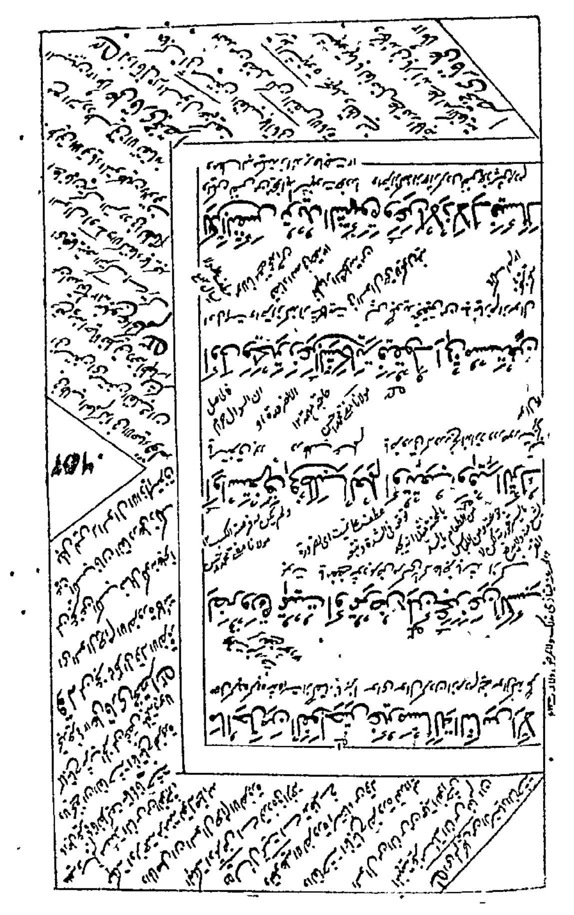
وحق فقر آنست كه مكروه ندارد درويش آن را از جهت كه آن فعل وے تعالى است

۶۴۸









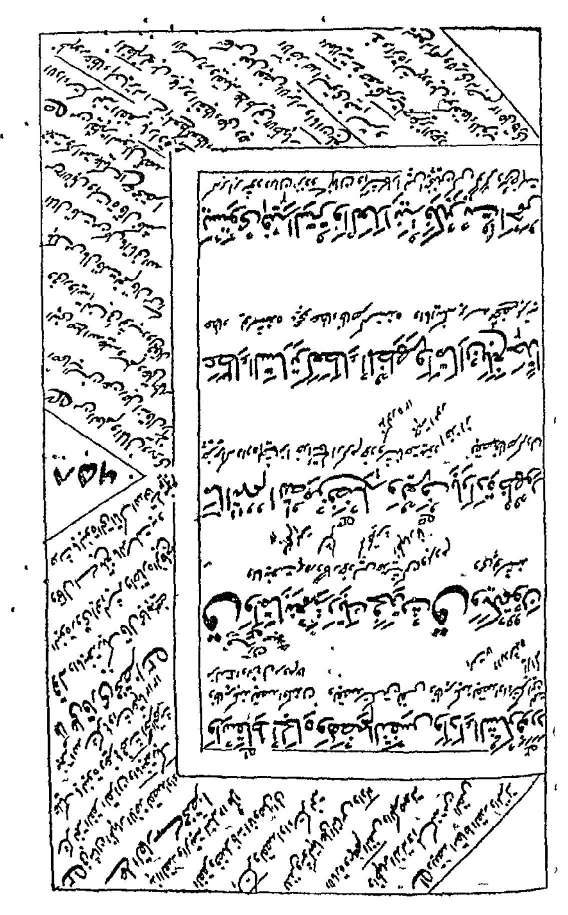


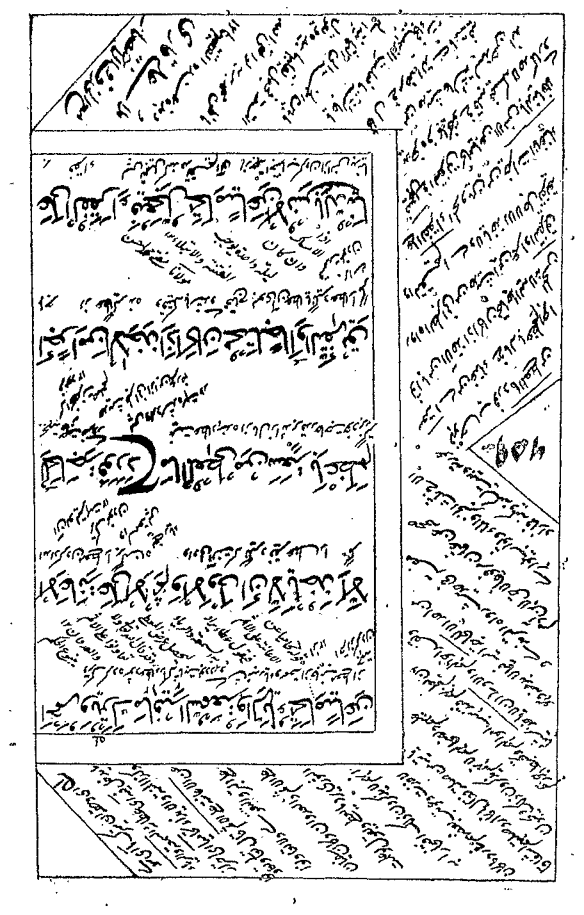






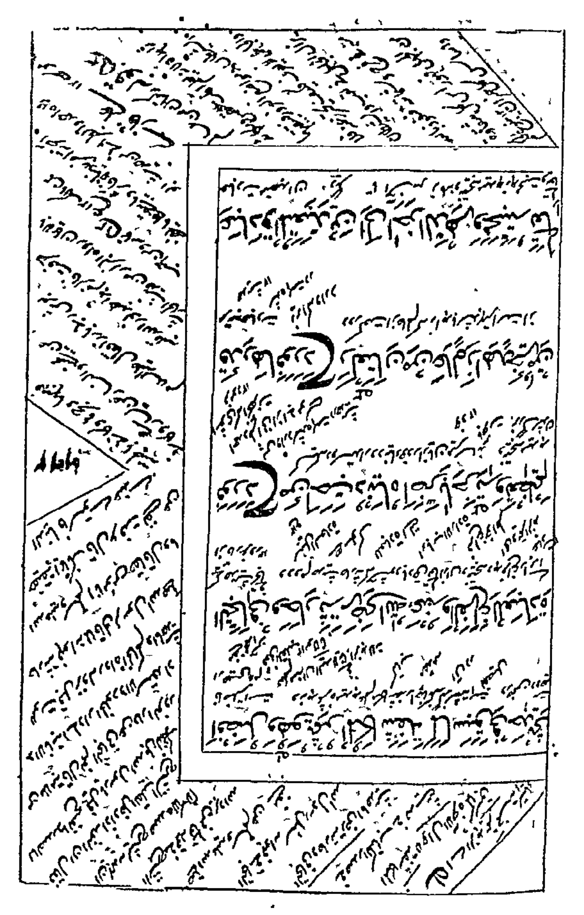


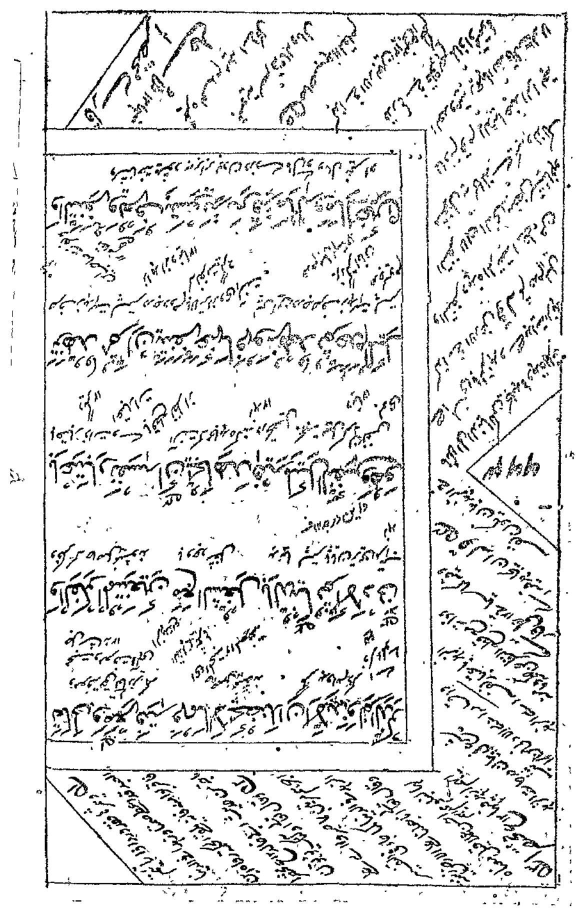




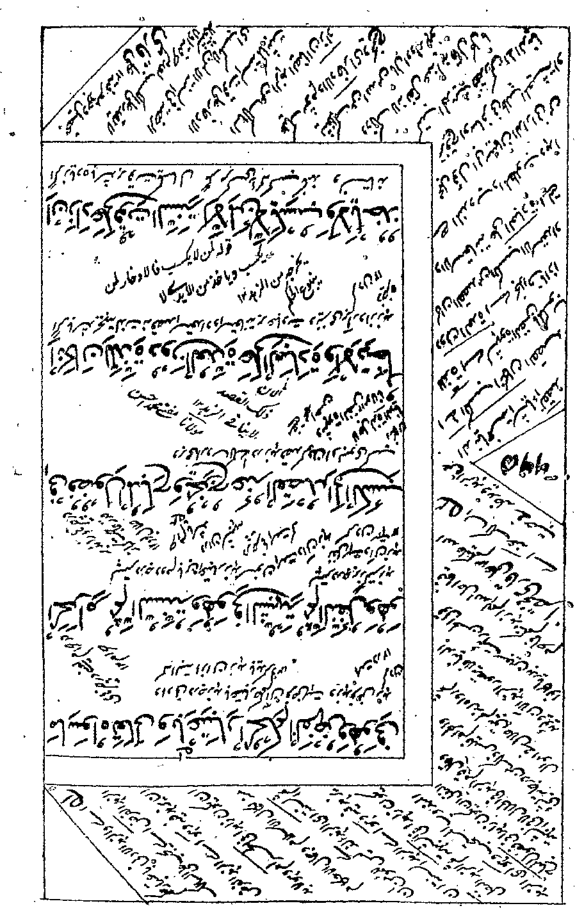


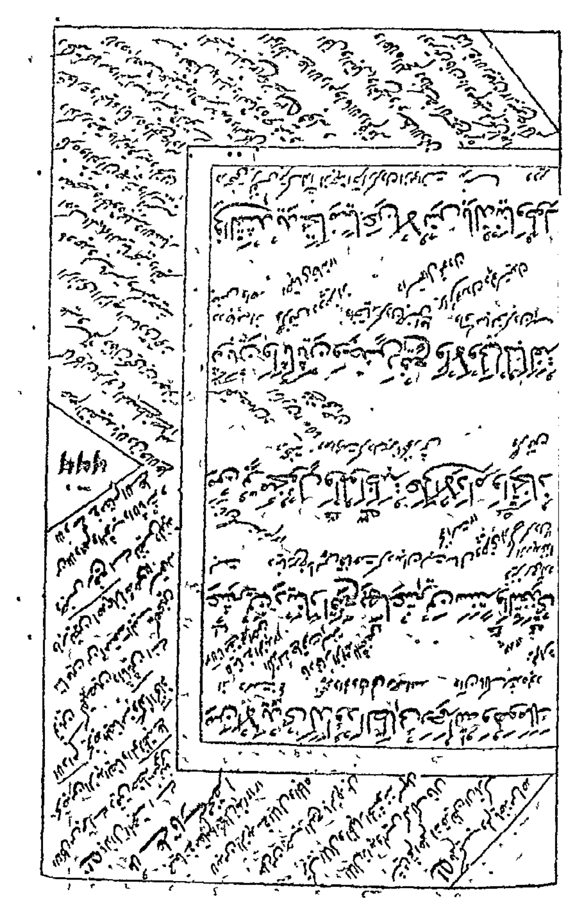




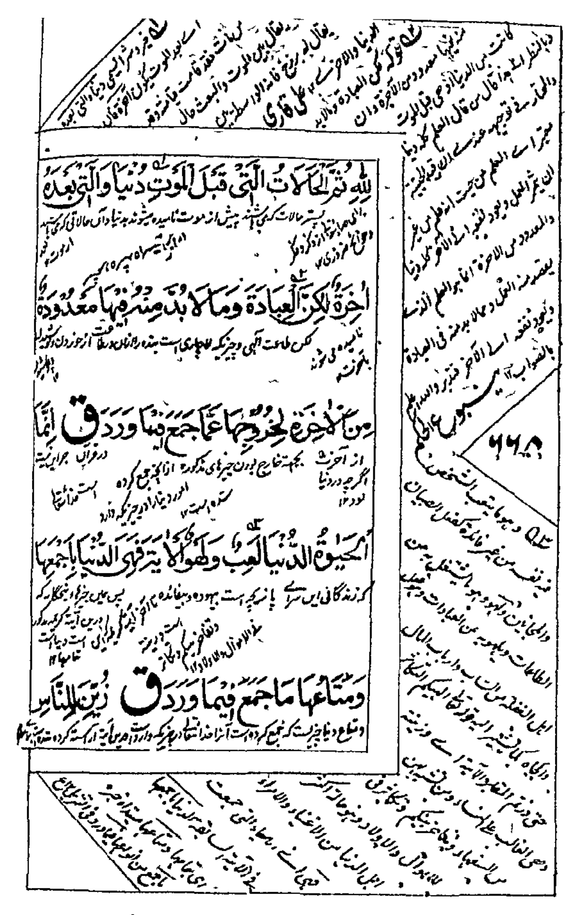












لله ثم الحالات التي قبل الموت دنيا والتي بعده

بیشتر حالات که می باشند پیش از موت نامیده میشوند بدنیا و آن حالاتی که می باشند [illegible] از موت نامیده

اخرة لكن العبادة وما لا بد منه فيها معدودة

لکن طاعت الهی و چیزیکه لاچاری است بنده را [illegible] از خوردن [illegible]

من الاخرة لخروجها عما جمع فيما ورد ق انما

از آخرت بجهت خارج بودن چیزهای مذکوره از آنکه جمع کرده [illegible]

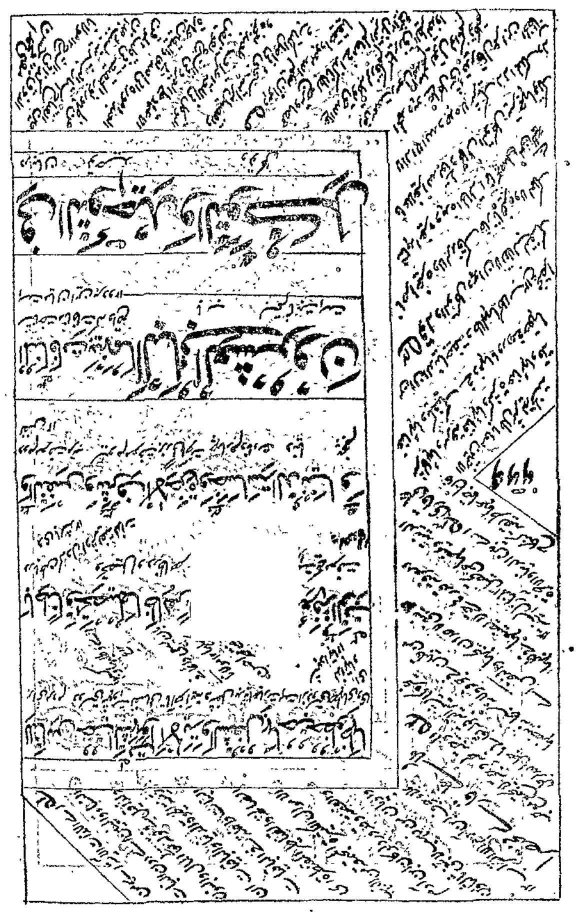
الحيوة الدنيا لعب ولهو الاية فهي الدنيا باجمعها

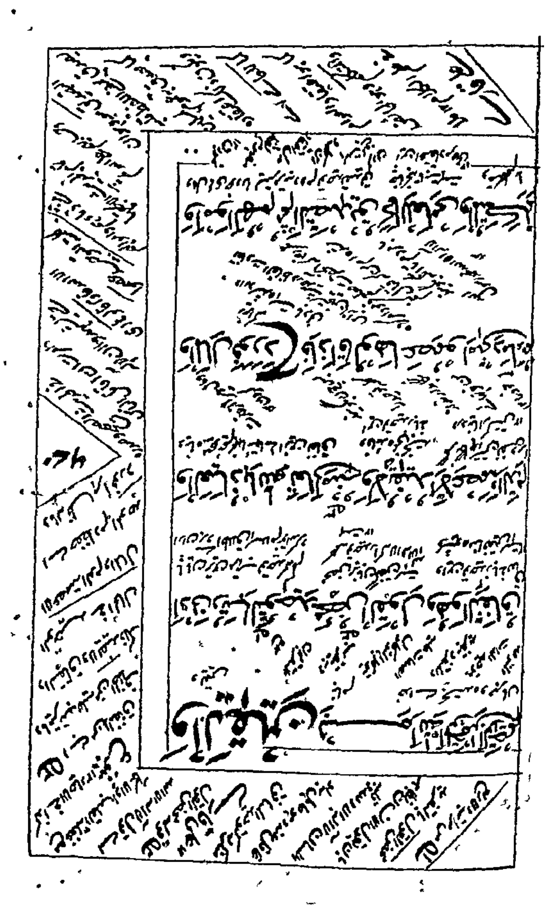
که زندگانی این سرای بازیچه است بیهوده و بیفائده [illegible]

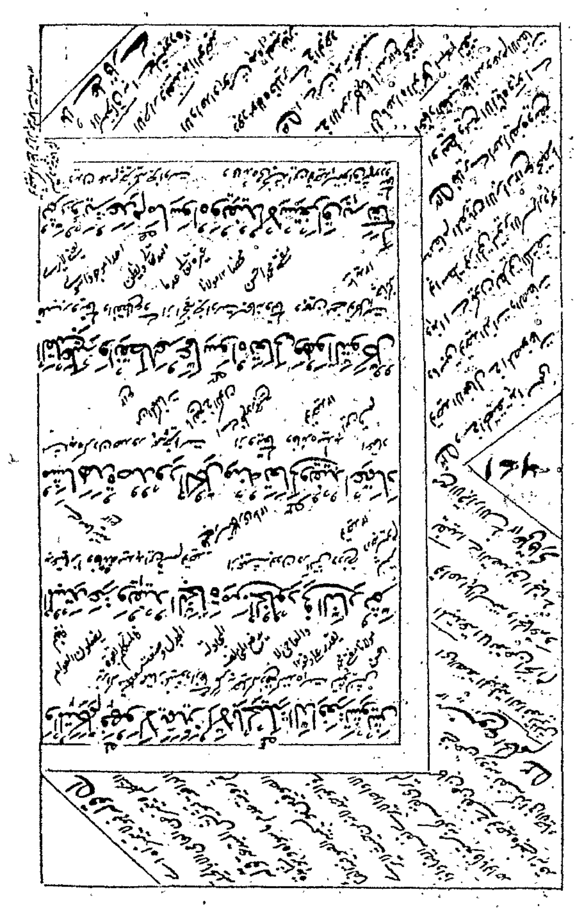
ومتاعها ما جمع فيما ورد ق زين للناس

و متاع دنیا چیزیست که جمع کرده است آنرا خدا تعالی در چیزیکه وارد است در این آیه آراسته کرده شده [illegible]

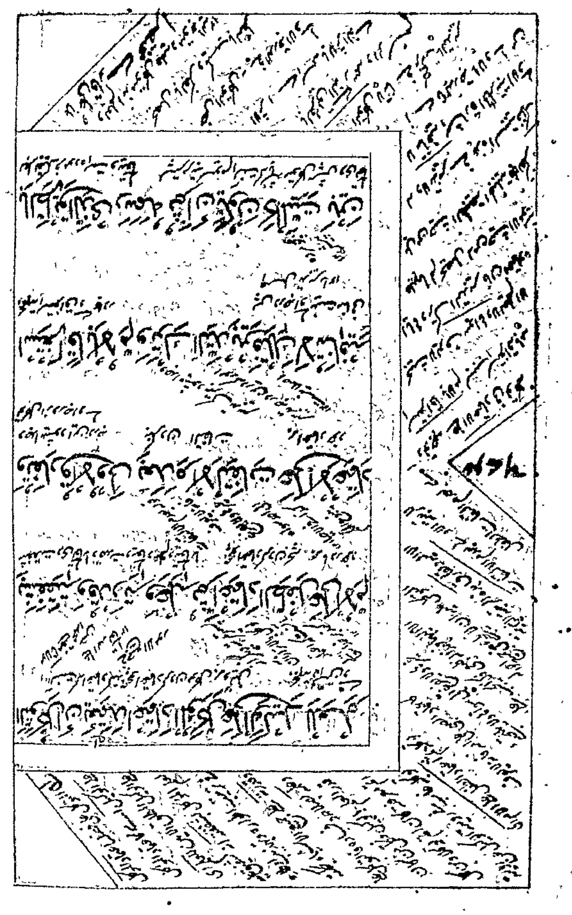
٦٦٨



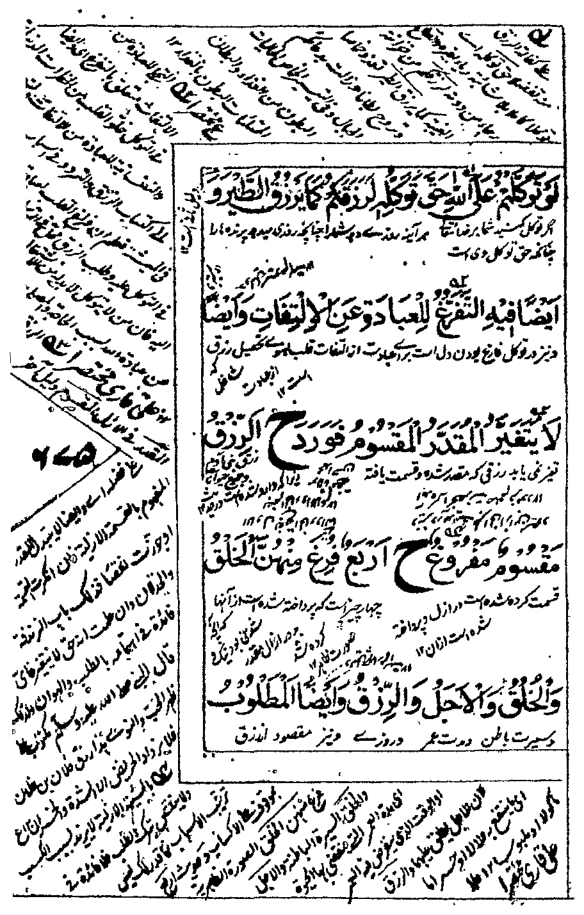












لو توكلتم على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير و

اگر توکل کنید شما بر خدا تعالی هرآینه روزی دهد شما را چنانکه روزی میدهد پرنده‌ها را
چنانکه حق توکل وی است

ايضا فيه التفرغ للعباد وعن الالتفات وايضا

ونیز در توکل فارغ بودن دل است برای عبادت از التفات قلب بسوی تحصیل رزق

لا يتغير المقدر المقسوم فورد خ الرزق

تغیر نمی یابد رزق که مقدر شده و قسمت یافته

مقسوم مفروغ ح اربع فرغ منهن الخلق

قسمت کرده شده است در ازل و پرداخته شده است از آنها
چهار چیز است که پرداخته شده است در ازل

والخلق والاجل والرزق وايضا المطلوب

و سیرت باطن و مدت عمر و روزی و نیز مقصود از رزق





الا على الله رزقها فما اقبح من يثق على سوقي يعد

بر خداست رزق او پس چه قبیح است حال کسیکه اعتماد میکند بر بازاری که وعده کند

الاقراض او الضيافة ولا يثق على ضمانه تعالى

قرض دادن را یا میزبانی را واعتماد نمیکند بر ضامن شدن خدا تعالی

وايضا لا فائدة في الطلب الا المذلة وضياع الوقت

ونیز هیچ فائده نیست در طلب روزی مگر خوار گشتن وضایع کردن وقت

وايضا الحيوة في الاستقبال مشكوك والموت

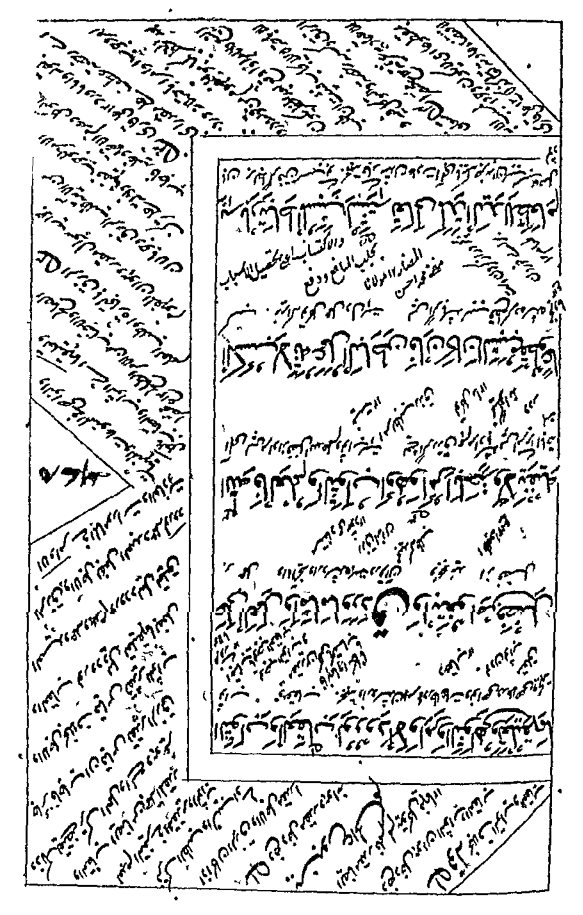
ونیز زندگانی در زمان آینده مترددست هست یا نیست ومرگ در مستقبل

متيقن والاستعداد للمتيقن اولى بخلاف

یقینی است وآماده گی بجهت چیزیکه یقینی بود اولی است از استعداد

٦٦٧

علی قاری





لِلطَّعَامِ وَالْوِقَاعِ لِلْمَوْلِدِ وَبَثُّ الْبَذْرِ لِلْحَصَادِ

وصحبت کردن با زن برای تولد فرزند و پراگنده کردن دانه برای درو

فَالتَّرْكُ خَطَاءٌ فُوَرِدَ ق وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا

پس ترک کردن اسباب مذکوره خطا است پس وارد شده است در قرآن و هرگز نیابی سنت خدا تعالی را تبدیلی

وَإِنْ كَانَ مَظْنُونًا بِعَدَمِ حُصُولِ الْمُسَبَّبِ دُونَهُ غَالِبًا

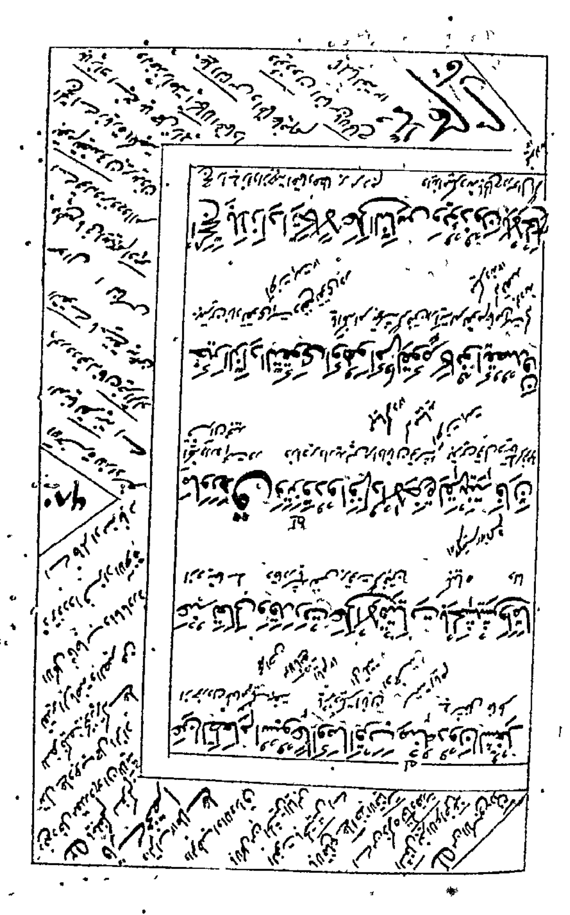
واگر باشد سبب مشکوک نه قطعی بحاصل نشدن مسبب بدون وی در غالب احوال

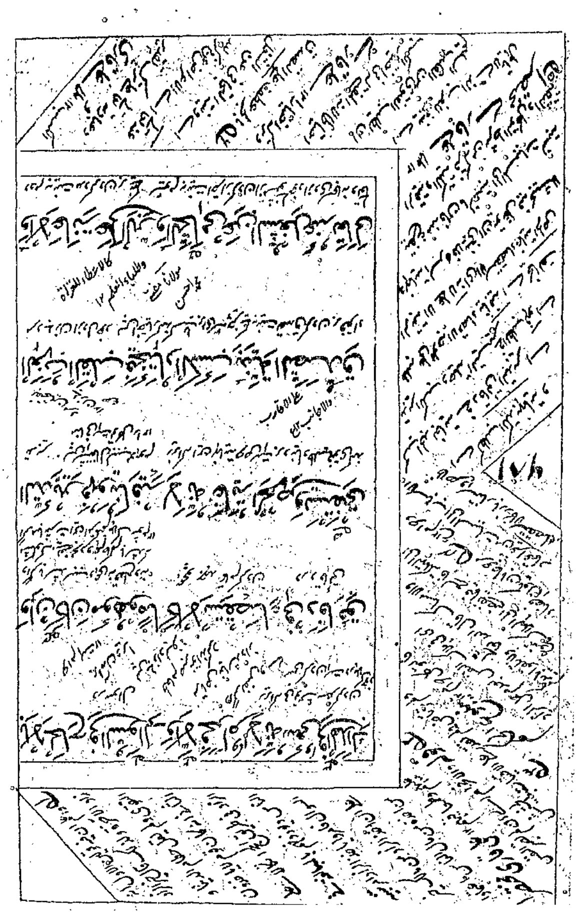
كَحَمْلِ الزَّادِ لِلسَّفَرِ فِي الْبَوَادِي فَكَذٰلِكَ لِأَنَّهُ سُنَّةُ

همچو برداشتن توشه برای سفر در بیابانهای پس ترک اسباب نیز ایمه برداشتن زاد سفر

الْأَوَّلِينَ لٰكِنَّهُ يَجُوزُ إِنْ أَرْضَتِ النَّفْسُ وَصَبَرَتْ

وسیرت سلف صالحین است لکن ترک زاد در سفر بیابان جائز است اگر راضی باشد نفس او و صبر تواند کرد ۱۲

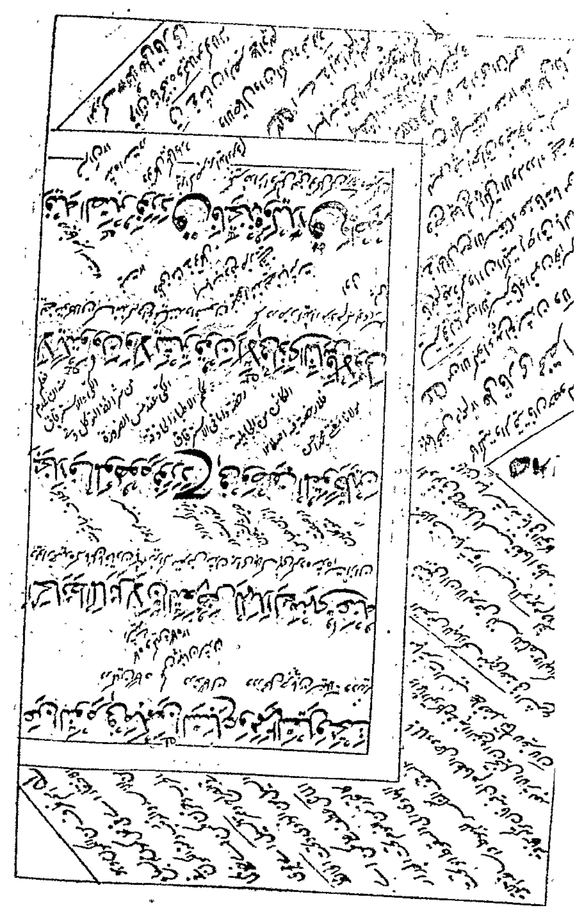








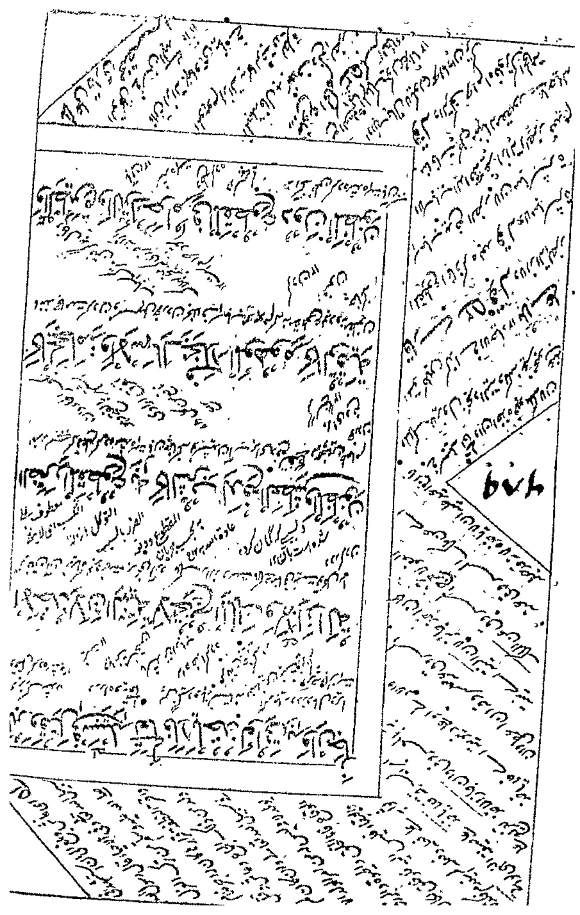






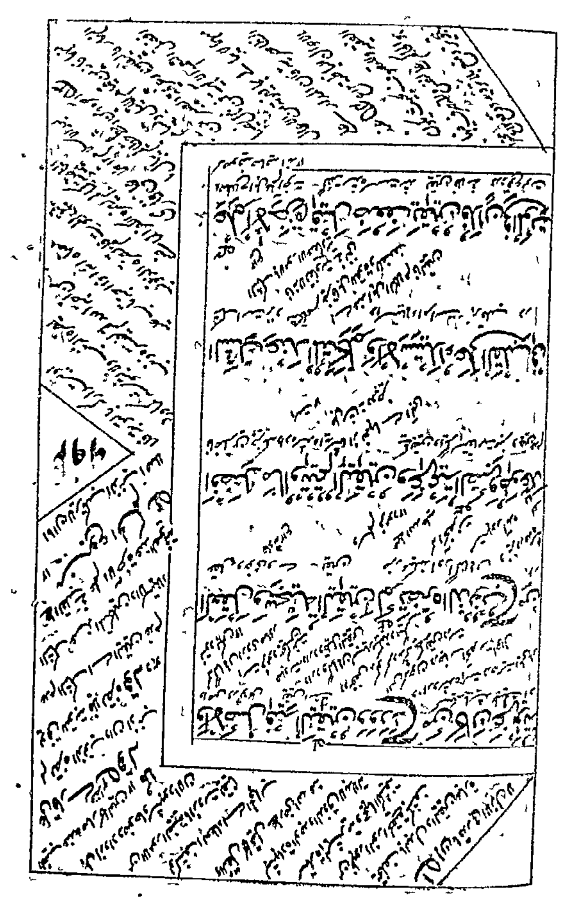




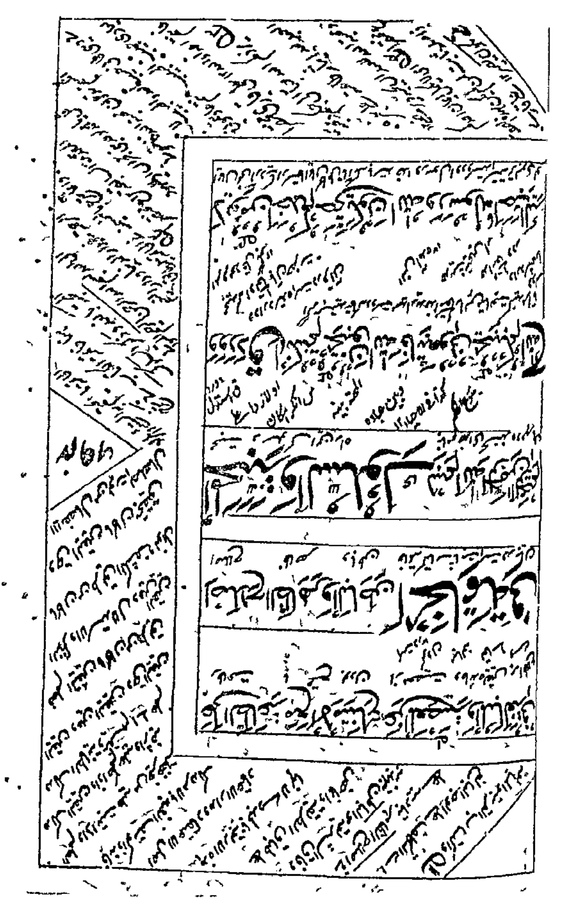














الكل مما سواهما والمحبة اعظم المقامات واهم

از انچه سواے اینهاست ومحبت محبوب حقیقی بزرگترین مقامات سالکین ومهم ترین

من الاب والابن

المهمات وهي ميل النفس الى الموافق لها ولا

مهمات ایشان است ومحبت میل کردن نفس است بسوے انچه که موافق است ونیست

لذة اعظم من محبته تعالى ومعرفته فالادنى المطعم

هیچ لذت بزرگتر از لذت محبت وی تعالی وشناخت وے زیراکه فروترین لذتها لذت طعام است

بعد ازان

ثم المنكح ثم الجاه ثم العلم ويعرف بترك الادنى

لذت ازان جاه بعد ازان لذت علم است وشناخته میشود بترک کردن لذت ادنی ترتیب این ترقی

واستحقاره عند وجدان الاعلى واستكراه البعض

وحقیر پنداشتن آن نزد وجود لذت اعلی وناخوش داشتن بعضے مردم

٦٩٥





العالم والصالح والوجه الجميل والكلام البليغ

وصالح را که کمال در علم دارد و روی خوش که کمال در خوبی دارد و کلام فصیح را که کمال در فصاحت دارد

والاحسان فان الانسان عبيد ولا كمال الا له

وسبب دوم برای محبت احسان است زیرا که انسان بنده احسان است و نیست هیچ کمال در حقیقت

تعالى ولا احسان الا منه والاعلى ان يحب لذاته وهو

لهذا او نیست هیچ احسان صادر مگر از وی تعالی و در مرتبه اعلی آنست که دوست داشته شود ویرا

من المواهب لا المكاسب بخلاف غيره ثم الكمال

از مواهب الهی است نه از مکاسب بخلاف غیر دوستی ذاتی که آن [illegible] پستر درجه دوستی

ثم الاحسان وهو محبة النفس في الحقيقة وآثارها

پستر برای احسان و دوستی که از احسان خیزد محبت نفس خود است در حقیقت و نتائج محبت



غلبة الفرح بالقرب وقصر النظر على المطالعة

غلبه سرور است بحصول قرب حق سبحانه ومنحصر داشتن نظر است بر مشاهده او

ويفارق الشوق بكونه حالة الاضافة الى الحاضر

وجدا میشود انس از شوق به بودن وے حالتے از قلب باضافه کردن بسوی آنچه که حاضر است

وذلك الى الثاني ويجري الانبساط كما ورد

و به بودن شوق حالت قلب بسوے آنچه که بعید است — وفائده میدهد انس انبساط را چنانچه وارد شده است در قرآن مجید

ارني كيف تحيي الموتى ق ارني انظر اليك الخ

پروردگارا بنما مرا چگونه زنده میکنی مرده ها را — بنما مرا ذات پاک خود تا بدیده سر نظر

في الاول لوجود الشرط واعتذر في الثاني لفقده

بجهة وجود شرط اجابت واعتذار کرده شد در سوال دوم بجهة نیافتن شرط اجابت







ربك كأنك تراه ومحبة الله تعالى العبد وورد

پروردگار خود را گویا که می بینی تو او را — واز آثار محبت دوست داشتن خداست

ق يحبهم ويحبونه ح إذا أحب الله عبدا ابتلاه

دوست میدارد خدا تعالی — چون دوست میدارد خدا تعالی بنده را مبتلا میگرداند

فإن أحبه الحب البالغ اقتناه فإن صبر اجتباه

پس اگر دوست دارد او را محبت بالغ نگاه میدارد او را برای خود پس اگر صبر کند بر بلا

وإن رضي اصطفاه ح إذا أحب الله عبدا جعل

واگر راضی شود خالص میکند او را — چون دوست میدارد خدا تعالی بنده را میگرداند

له واعظا من نفسه وزاجرا من قلبه يأمره

برای وی پند دهنده از ذات وی که امر میکند او را به نیکو





رأسه ويغمض عينيه لتركد الحواس والسكوت

و بپوشد چشمها را در حال گرد فکر تا آرام گیرند حواس ظاهره و بلازم گرفتن

فهو يلقح العقل ويقوي القوى والجوع والسهر

زیرا که خاموشی نتیجه میدهد عقل را و قوی میگرداند قوی عقلیه را از قوت [illegible] و حافظه [illegible]

فهما ينوران القلب بتقليل دمه وذوبان شحمه

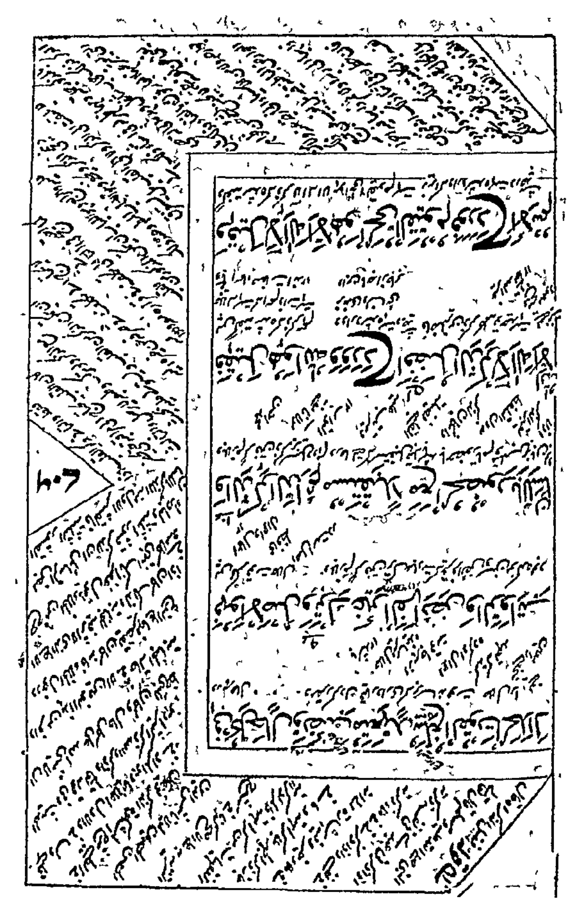
روشن میگردانند قلب را بسبب کم شدن خون وی و گداخته شدن پیه وی
وصاف میکنند باطن را

على الاعتدال فالافراط شاغل كالتفريط ونفي

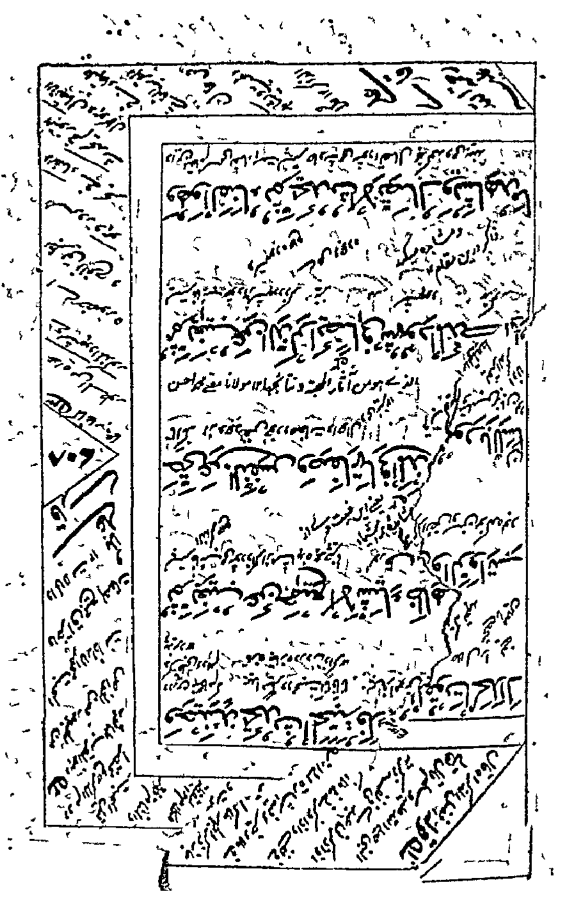
یعنی باید که باشد این هر دو بر اعتدال زیرا که افراط مانع است از مقصود چنانکه تفریط مانع است
بر وجه اعتدال

الخواطر فالتمييز شاغل والتسليم له تعالى

جمیع خطرها را و بلازم گرفتن رضا و تسلیم مر خدای تعالی را











خاتمة الطبع

نحمدك یا من وفقنا لنیل الاخلاق الحمیدة والاوصاف ومیزنا بالاعراض عن مناهج الانحراف والاعتساف ونصلی علی حبیبه الذی امرنا بامتثال امر الشارع المنعام لاحراز المراد فی دار البدایة وعلی آله واصحابه الذین بذلوا جهدهم فی اجراء دابه الی یوم القیام اما بعد فیقول اضعف الخلیقة بل لا شئ فی الحقیقة المعتصم بالله الصمد ملا نصیر احمد انطقه الله بالصواب فی یوم الحساب التلمیذ الرشید لمن هو اعلم علماء الزمان مسند الملاء الدوران وحید العصر فرید الدهر فخر اهل الزمن مولینا مفتی محمد الحسن ان فی هذا الزمان قد انطبعت النسخة العجیبة المسماة بعین العلم المصنفة لمن هو بحر العلم والحلم واقف حکم الخفی والجلی محمد بن عثمان بن عمر البلخی حال کونها محشاة بشروحها الثلثة الاولی ینبوع الحکم بتمامه والثانی بحر العلم لمولینا علی القاری محذوفا ومختصرا فی مواضع عدیدة والثالث بالفارسیة المصنف لفخر المتاخرین بالحذف والاختصار وبتقاریر الاستاذ احسن الله تعالی الیه فالمرجو من الخلان الذین شربوا رحیق الانصاف وتجنبوا عن الاعتساف ان ینظروا فیها بعین الشفقة والمرحمة فان وجدوا فیها خللا صححوه ولم ینسبوه الی فانی قد بذلت جهدی بقدر الباع فی تصحیحها والانسان لا یخلو من السهو والنسیان لان اول الناس اول ناس ولانه قد وجدت من الشروح الثلثة نسخة نسخة ولم تتیسر لنا نسخة اخری للمقابلة وقت الطبع وقد امر بطبعها راجی رحمة ذی العرش احمد بخش بن حافظ محمد حفیظ المرحوم غفره الله القیوم واهتم به من هو فی فنه فائق میرزا محمد صادق فی المطبعة الواقعة فی الفساور سنة ثمانین بعد الالف والمائتین من الهجرة

قطعه تاریخ

شکر لله این کتاب عجیب — که ندارد نظیر نزد خرد — منجلی چو شمس در اخلاق

منجلی بسیرت احمد — زیور طبع را بخود پوشید — لبه شرحش لبلاغت اسعد

امر طبع اوست احمد بخش — باعث تحشیش نصیر احمد — من تلامیذ مفتی الثقلین

احسن الخلق سیرتا وازهد — چونکه جستم زعقل تاریخش — بردر گوشم این نداء بزد

سر اسرار را کشیده بگو — شد تمام عین علم ز واحد



فہرست اغلاط متن کتاب عين العلم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٧	١	بالنبوته	لنبوته	١٦٧	٤	يسرح	تسرح
٢٩	١	[illegible]	[illegible]	١٩٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٤٣	٢٠	بتقويم الاركان	بتقويم الاركان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
=	=	تويراعي السنن	ويراعي السنن	[illegible]	٤	[illegible]	الابنية
٤٤	٣	يراعي الاعمال	ويراعي الاعمال	٢٠١	٥	فان اعطوا	فان اعطوا
٥٤	٢	ولا يختم	ولا يختم	٢٠٣	١	والا	والا
٥٥	٤	تويرتل	ويرتل				
=	٥	ويبكي	ويبكي	٢٠٥	٥	بل يلقيه	بل يلقيه
٨٤	٥	والتشبع	والتشييع	٢٣٥	٤	بالغسل	بالغسل
١١٠	١	مروة	مروءة	٢٣٦	٥	بيد القبلة	بريد القبلة
١١١	٢	والمروة	والمروءة	٢٦٣	٤	التنطيف	التنظيف
١٣٣	٣	من الخبر البر	من الخير البر	٢٧٢	٤	وينبت الشعر	وينبت الشعر
١٤٠	٤	الا اربعين ايام	الا لاربعين ايام				
١٥٢	٤	ويصاحب المراة	ويصاحب المراة	٢٧٧	٥	لا يجلس	لا يجلس
١٦٥	١	في رضاه	في رضاه	٣٠٠	٤	تفزع	تفرع
=	٤	دابته	دابتها	٣٠١	٤	ثم المحبة	ثم المحبة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۵	۵	یوکدالمحبۃ	یوکدالمحبۃ	۴۴۶	۴	ومحبۃ	ومحبۃ
				۴۶۱	۵	داستقامۃ	واستقامۃ
۳۰۸	۳	بالثبات علی المحبۃ	بالثبات علی المحبۃ			وازاشتقامت	وازاستقامت
۳۱۰	۵	اینانا	اتیانا	۴۸۴	۳	قصدالحمیۃ	قصدالحمیۃ
=	=	براۃ	براءۃ	۵۰۰	۳	عجمبتر	نحبتر
				۵۲۸	۲	لیریح تاکریح کند	لیریح تاکریح کند
۳۱۱	۵	وتحمل المؤنۃ	وتحمل المؤنۃ	=	۴	لفقار	لغفار
۳۱۲	۲	ان لا یوذی کہ ایذا نکند	ان لا یوذی کہ ایذا نکند	۵۳۷	۵	وَاما	وَامّا
=	۴	وعندالدخول	وعندالدخول	۵۳۸	۱	کالوسوسۃ	کالوسوسۃ
				۵۴۷	۱	والعجب	والعجب
۳۲۴	۴	اظہرالمحبۃ	اظہرالمحبۃ	۵۶۲	۲	بالصیقل	بالصیقل
۳۳۴	۳	عندالمطلین	عندالمصلین	۵۷۳	۵	اوجاه بالنقصان	ارجاه بالنقصان
۳۴۲	۵	والمحبۃ	والمحبۃ	۵۷۴	۴	ویصلی	ویصلی
۳۵۷	۴	والمحبت	والمحبت	۵۷۵	۳	والتحمید	والتحمید
۳۷۴	۴	ایتان الموت	اتیان الموت	۵۸۲	۱	محمول علیہ	محمول علیہ
۳۷۵	۱	والقاء	والقاء	۵۸۴	۴	علی الخطر	علی الخطر
۳۷۹	۴	والخدام وخدام کہ بیارست	والجذام وجذام کہ بیماریست	۶۲۴	۴	وتختلف الاثار	وتختلف الاثار
				۶۳۷	۵	لایوجب الخلود	لایوجب الخلود
۳۸۳	۳	المحبۃ	المحبۃ	۶۹۷	۵	وهو محبۃ النفس	وهو محبۃ النفس
۴۲۱	۵	والمزاج	والمزاخ	۷۰۰	۱	کما احترق	کما احترق
۴۲۶	۲	الرحم	الرحیم	۷۰۲	۲	عبدابتداه	عبدن ابتداه
۴۳۳	۴	ویکمل الجلیس	ومثل الجلیس	خاتمۃ الطبع	۱۰	والثالثۃ	والثالث

نام کاتب اگر ہمدانی | بدست احقر غلام جیلانی



